

بحران های جوانان

محمد احمد کنعان
مجتبی مرادی

بسم الله الرحمن الرحيم

بحران‌های جوانان

تألیف:

محمد احمد کنعان

ترجمه:

مجتبی مرادی

بسم الله الرحمن الرحیم

کنعان، محمد.
بحران‌های جوانان / تألیف محمداحمد کنعان؛ ترجمه مجتبی مرادی.
تهران: احسان، ۱۳۹۲.
۱۲۸ ص. ISBN: 978-964-356-887-0
فیپا
موضوع: جوانان و اسلام، جوانان - مسائل اجتماعی و اخلاقی،
جوانان - ناهنجاری‌های رفتاری.
شناسه افزوده: مرادی، مجتبی، ۱۳۶۰ -، مترجم.
رده‌بندی کنگره ۱۳۹۲ ۸۰۴۱ز۸۴ک/۱۶۵/۲۳۰ BP
رده‌بندی دیویی ۲۹۷/۴۸۳
شماره کتابشناسی ملی ۲۷۴۵۳۸۹

بحران‌های جوانان

✦مؤلف: محمد احمد کنعان
✦مترجم: مجتبی مرادی
✦ناشر: نشر احسان
✦چاپخانه: مهارت
✦تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
✦نوبت چاپ: اول ـ ۱۳۹۲
✦قیمت: ۶۰۰۰ تومان
✦شابک: ۰-۸۸۷-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸

نشر احسان

فروشگاه:
تهران. خ انقلاب. روبروی دانشگاه.
مجتمع فروزنده. شماره ۴۰۶
تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

فهرست

به نام خدایی که تنها او را سزد

گواهی می‌دهم که نیست خدایی جز خدای یگانه، و نیز گواهی می‌دهم محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. درود می‌فرستم بر روان پاک پیامبر مهربانی و آرامش و انسانیت و آسایش و بر خانواده و یاران و پیروانش.

گو این که هیچ گاه قلم به دست نگرفته باشم از نوشتن ناتوانم امّا، دوست دارم سخنی با تو داشته باشم که اکنون فاصله‌ها انداخته‌اند بین من و تو.

امیدوارم پروردگار دانا و توانا دانایی و تواناییم بخشد تا سخنی بگویم که هم برای خودم و هم برای تو مفید و سودمند باشد.

سال‌های پیش که با شور و شوقی وصف ناشدنی جامه‌ی دانشجویی به تن کردم و وارد دانشگاه تهران شدم روح نا آرام و کنجکاوم مرا به هر سمت و سویی می‌برد و باز می‌آورد.

تهران بزرگ بود و هر چقدر پهناور بود اندیشه و ایده‌های گونه گونی را در خود جای داده بود. کتاب‌ها، مقالات،سخنرانی‌ها، همایش‌ها، نشست و برخاست‌های عمومی و خصوصی مرا صیقل می‌داد. اکنون پس از چند سال روح نا آرامم کمی آرام یافته بود. این گونه خود را تسلی می‌داد: تنها قانون زمین، برپایی اخلاق است، همان اخلاقی که همگان بپذیرند.

اما این آتشفشان درون خاموش نشده بود، آن گاه که انبوه گداهای خیابانی، کودکان بی سرپرست گل فروش! زنان آواره و دربه در که اسفند دود می‌کردند برای اغنیا! جوانانی که زیر پل‌ها، در پارک‌ها و جنگل‌ها و کوه‌ها جوانی می‌کردند و شاید جوانی می‌باختند! پیرمردان و پیرزنانی که وقتی که پای درد دلشان می‌نشستی هیچ نمی‌خواستند جز محبت فرزند و دریغ در دلشان مانده بود، و............

هزاران صحنه‌ی تکان دهنده‌ی دیگر که گاه از زلزله‌های چند ریشتری هم هولناک‌ترند و یقین دارم که تو هم آن‌ها را دیده‌ای.

از پیش چشمانم می‌گذشت و در ویرانه‌های دلم می‌ماند آتشفشان زنده می‌شد و اندوه بیش از گذشته. این جا سرزمین من است و تمام سلول‌های تنم تمام ذره ذره‌ی خاک پاکش را دوست دارند و، خدا را هزار مرتبه شکر که از بسیاری جاها بهتر است.

سری به کشورهای همسایه، دوست و برادر! بزنیم همه جا بوی گرسنگی، ستم، جنگ و خونریزی، فساد و تباهی به مشام می‌رسد.

آمریکای مرفه و اروپای مترقی! اگر چه با بوق تبلیغات گسترده گوش ما را کر کرده‌اند اما........بسیارند کسانی که از این آسایش و پیشترفت دروغین خسته شده‌اند و به ستوه آمده‌اند.

آری دوست خوبم! درست همین جاست که جان تشنه‌ی حقیقت اعتراض می‌کند و یک «چرا»ی بزرگتر سر بر می‌کند که اگر با خلوص و صادقانه در پی پاسخ باشی همین «چرا»ی دشوار«چراغی» می‌شود برای گم نشدن در جهان تاریکی‌ها و پیش رفتن به سوی سرچشمه‌ی نور، آن جا که فقط خدا هست و به هر زبان که بخوانیش پاسخت می‌دهد.

جانی که تشنه‌ی روشنایی است ممکن است چندین بار فریب سراب را بخورد اما سرانجام از چشمه سار نور خواهد نوشید.

ترسی ندارم که با تو بگویم با بیشتر بحران‌هایی که در این کتاب آمده است دست و پنجه نرم کرده‌ام چون می‌دانم که تو هم همچون من رنج می‌کشی.

این کتاب را کاملاً اتفاقی یافتم و بی آنکه سرمایه‌ی علمی داشته باشم خواندمش و شگفتا که می‌فهمیدمش شاید چون آن را زندگی کرده بودم.

دوباره و سه باره خواندمش، احساس می‌کردم هر بار تازه‌تر می‌شود.

بر آن شدم که ترجمه‌اش کنم تا شاید دوستی چون تو آن را بیابد و بخواند و سودمند داند. اعتراف می‌کنم که همه‌ی تلاش‌های بنده‌ی کمترین در برابر الطاف بی‌شمار پروردگار جهانیان هیچ است.

سبحان الله! من هیچ نداشتم جز همین نداشتن و او آن چنان که شایسته‌ی ذات بخشنده‌اش است به من بخشید و، دریافتم با تمام وجودم که بی یاری او همه هیچند. خدا را هزاران بار سپاس می‌گویم که مرا بنده‌ی خود قرار داد و هزاران بار خشنودم که بنده‌ی پادشاهی هستم که در بخشندگی و بنده نوازی همتایی ندارد و هرگاه عاجزانه به سویش دست دراز کنی دستت را خالی بر نمی‌گرداند.

امیدوارم خواننده‌ی گرامی نارسایی‌ها را بر من ببخشاید و دست همه‌ی دوستانی را که بی هیچ چشمداشتی در برگرداندن این اثر ارزشمند یاری‌ام کرده‌اند صمیمانه سپاسگذارم و از خداوند بلند مرتبه می‌خواهم اگر چه خواستند در این جا گم نام بمانند در روز رستاخیز نیک نامشان گرداند. و سخن پایانی: «الحمدالله رب العالمین»

تمام سپاس‌ها برای خداوند ﷻ است، او را سپاس می‌گوییم و از او یاری می‌جوییم. از او آمرزش می‌خواهیم و، از تمام گناهانمان به سوی او بر می‌گردیم و، از بدی‌های خویش به ذات بلندش پناه می‌بریم، نیز از بدی کردارمان.آن که خداوندﷻ راهنمایش باشد گمراه کننده‌ای نخواهد داشت و آن که خداوند ﷻ گمراهش کند راهنمایی نخواهد یافت. وگواهی می‌دهم که نیست خدایی جز الله که تنها و بی انباز است، آن چنان گواهی‌ای که ما را از عذاب دردناک برهاند.

﴿ يَوۡمَ لَا يَنفَعُ مَالٞ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنۡ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلۡبٖ سَلِيمٖ ﴾ (شعراء: ۸۹- ۸۸)

و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی او و رحمت برای همه‌ی جهانیان، با هدایت و دین راستین آمده، مژده دهنده و بیم دهنده‌ی پیش از رستاخیز، رسالتش را به نیکویی رساند و امانت را ادا فرمود و، پیروانش را برای اکنون و آینده‌ی‌شان پند داد و، آن چنان که شایسته‌ی راه الله است تلاش فرمود.

پس هرکس خدا و رسولش را فرمان برد هدایت یافت و، هر کس نافرمانی خدا.و رسولش را بکند بی گمان گمراه است.

اما بعد:

در فرموده‌ی الله ﷻ

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ﴾ (تحریم: ۶)

بیان روشنی است برای مسئولیت انسان در برابر خودش اولاً و، سپس در برابر خانواده و خویشاوندانش و، این مسئولیت در مورد امور دنیوی نیست بلکه، به امور دینی و سرانجام انسان در آخرت مربوط است، آن جا که هر کس عمل خویش را می‌یابد، خیر باشد یا شر، و پاداش مناسبش را دریافت می‌کند، یا در بهشت با شکوه یا، آتش فراگیر.

الله تعالی مؤمنان را به نجات خود و خانواده‌هایشان از عذاب آتش جهنم فرمان می‌دهد و پیداست که: وسیله‌ی نجات از آتش جهنم پوشیدن لباس ضدحریق و تجهیزات نگهدارنده از گرما و شعله‌هایش نیست و نه با آماده کردن وسایل آتش نشانی! بلکه این نجات و محفوظ ماندن با دو چیز به دست می‌آید:

۱) عقیده‌ی شایسته: چنان عقیده‌ی صحیحی که با آن چه که پیامبر امانتدارمان حضرت محمد آورده مطابقت داشته باشد.

۲) عمل شایسته: چنان اعمال شایسته‌ای که در موافقت با شریعت ارزشمند باشد و نه چیزی غیر از آن.

انسان به هیچ روی از عذاب رهایی نمی‌یابد و پناهگاه و گریز گاهی از عقوبت روز رستاخیز نخواهد یافت مگر مؤمنان گناهکاری که الله ﷻ بر می‌گزیند (نجات می‌دهد) به سبب عفو و مغفرتش. از معنی این آیه چنین بر می‌آید که: شایسته‌ی انسان نیست که به چیزی از امور دنیا چنان مشغول شود که از مصالح خود و خانواده‌اش بازماند، نسبت به تکالیفش بی‌اعتنا شود و از مسئولیت‌هایش سرباز زند و، شایسته‌ی آدمی نیست که خواهش‌های نفسانی و شهوانی را برگزیند و فرمان برداری الله را کنار بگذارد یا، چنان به فرزندان و دارایی‌هایش مشغول شود که از یاد الله وعبادت و بندگی او غافل بماند، به بهانه‌ی این که زینت زندگی دنیوی هستند، آن چنان که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴾ (منافقون: ۹)

گستره‌ی این پیشگیری که الله تعالی مارا به آن امر کرده فقط به مصالح شخصی و خانوادگی منحصر نمی‌شود بلکه از این در می‌گذرد و، تمام جامعه را در بر می‌گیرد، مطابق قاعده‌ی شرعی که درحدیث شریف آمده: «**کلکم راعٍ و کلکم مسئول عن رعیته**»

جامعه شبکه‌ی به هم پیوسته‌ای از مسئولیت‌هاست که ازمسئولیت انسان در برابر خویش آغاز شده و، به مسئولیت حاکم در مقابل مردمان انجام می‌یابد که از وظایف اوست به انجام رساندن شایسته و بایسته‌ی مسئولیت تضمین کننده‌ی جامعه‌ای صالح و سعادتمند.

همچنان که حفاظت مطلوب برای خود و دیگری ویژه‌ی مرحله‌ی خاصی از مراحل زندگی انسان نیست بلکه درتمام مراحل زندگی بشری واجب است و، برای همه‌ی طبقات اجتماع از «کودکی» تا «مرگ»، و، فقهای ما که رحمت خداوند ﷻ بر آنها باد در تألیفات خویش در بیان وظایف، «مسئول» در هر مرحله‌ای از مراحل اهتمام ورزیده‌اند، احکام مربوط به وظیفه‌ی والدین در قبال فرزندانشان را از هنگام تولد تا وقت موت روشن کرده‌اند نیز، وظایف معلمین و مرشدین را در تعلیم و تربیت جوانان به تفصیل بیان نموده‌اند و، همین طور وظایف جامعه را در سرپرستی و همیاری و حمایت از پیران، ناتوانان، از کارافتادگان –کسانی که هیچ منبع درآمدی ندارند – به روشنی بیان کرده‌اند. همچنین وظایف همه‌ی حکام یا مسئولین – دارای هروظیفه و شغلی که باشند. – را در قبال همه‌ی ملت: کودکان و نوجوانان، میانسالان و پیران و مردان و زنان کاملاً مشخص کرده‌اند.

تردیدی نیست که « مرحله‌ی جوانی» در زندگی انسان مهمترین و حساسترین مرحله است، به خاطر آغاز تکلیف شرعی و قدرت و بالندگی او و، ازاین رو مصلحین توجه ویژه‌ای به جوانان کرده‌اند با اهتمام ورزیدن به کارهایشان، نشان دادن راه و، راست گرداندن کج روی‌هایشان و حفاظت اخلاقشان تا باخوشبختی پایدار زندگی کنند و، از جمله‌ی خوشبختان نیکوکار شوند.

همچنین تردیدی نیست که به جوانان زمان ما بی اعتنایی شده و ضایع گشته‌اند، آشفته‌اند و سرگردان. عقاید سست و بی بنیاد می‌ربایندشان و جریان‌های فاسد ایشان را به سوی خود خوانده و جذب می‌کنند. راهنمایی نیست که ایشان را به هدف والا رهنمون شود و، رهبری نیست که آنان را به سوی سرانجام نیکو هدایت نماید و نه زمامداری که به آنان اهتمام ورزد و عطوفت و مهربانی‌اش را نثارشان کند. به همین سبب در زیانند و خسران. فراغت و پوچی و کشمکش و ستیز. دستی برای نجاتشان دراز نمی‌شود و، مصیبت‌هایشان را نهایتی نیست و مشکلاتشان با جدیت پیگیری و چاره‌جویی نمی‌شود.

در برابر این واقعیت تلخ جوانانمان – فرزندان و برادرانم – بر خود لازم دانستم که با نظر و نصیحت کمکشان کنم و، با مشورت و راهنمایی یاریشان دهم، مهمترین و خطرناکترین بحران‌ها و رنج‌هایی را که با آن‌ها روبه رویند، بیان کنم و، اسباب و ریشه‌ها و مسببین آن و راه حل‌ها و چگونگی برون رفت از بحران و چیرگی برآن را به ایشان بشناسانم.

این تصمیم با علم به این قضیه است که جوانان تنها گرفتاران جامعه نیستند بلکه بحران‌های آنان پاره‌ای از بحران‌های موجود در جامعه است، بحران‌ها در جامعه‌ی ما بسیارند و متأسفانه درمان‌هااندک.

ممکن است بپرسند: چرا از میان طبقات اجتماع بر «جوانان» تمرکز کرده اید؟؟ و چرا این توجه را به مرحله‌ی «کودکی، به اعتبار مرحله‌ی مهم و آغازین زندگی انسان نداشته‌اید؟

این پرسش را چنین پاسخ می‌دهیم: ما منکر اهمیت مرحله‌ی کودکی نیستیم، بی شک مهم‌ترین مرحله است، به اعتبار این که مرحله‌ی بذرافشانی و کاشتن و تلقین‌اندیشه‌هاست و، کودک همچون خمیری است نرم در دست خمیرگیر، شکلش می‌دهد و شکل می پذیرد ورزش می‌دهد و حالت می‌پذیرد بدون دشمنی و درگیری.

هرآن چه را می‌شنود تصدیق می‌کند، عقاید واندیشه‌ها وخوی‌هارا به او تلقین می‌کنند و می‌پذیرد، به والدینش اعتماد کامل دارد. او آن‌ها را نمونه‌ی راستی و شجاعت و شهامت و امانتداری می‌یابد هیچ گاه به خاطرش نمی‌آید که آن‌ها گمراهی را به او إلقا می‌کنند یا، به او فسق و نافرمانی می‌آموزند یا، دروغ به خوردش می‌دهند و یا او را می‌فریبند ... به همین دلیل کودک از والدینش یاد می‌گیرد وازآن‌ها تقلید میکند بی هیچ تردیدی و بدون هیچ ترس و بیمی.

اگر او را به پرستش و بندگی گراز عادت دهند عبادتش می‌کند و در این تعجبی نیست چرا که در حدیث شریف آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: «**من یولدیولد علی‌الفطره، فأبواه یهودانه أو ینصرانه کما تنتجون البهیمه، هل تجدون فیها من جدعاء حتی تکونوا أنتم تجدعونها؟**» و «**الجدعاء**» در اینجا به معنی گوش بریده است.
کودک تا زمانی که به سن تکلیف می‌رسد، می‌گیرد، می‌پذیرد و تقلید می‌کند و، هر چیزی را تصدیق خواهد کرد اگر چه از خرافات و افسانه‌ها باشد. اگر همچو مؤمنی رشد یابد ایمانش بسته به ایمان والدینش، یا یکی از آن دو است که گرامی دارد فطرت سالمش را و، اگر همچو کافری رشد یابد کفرش از کفر والدینش است که به او کفر آموخته و او را بر کفر پرورش داده‌اند.کودک در مرحله‌ی کودکی چیزهای این چنینی را با رضایت شخصی و بر برهان و دلیلی مستقل بنیان نمی‌نهد و، تا هنگامی که مکلف نشده چنین چیزی از او خواسته نمی‌شود.

و کودک به سبب آن چه گفته شد در مقابل کارها و تصرفاتش مسئول نیست و مؤاخذه نمی‌شود تا زمانی که به سن تکلیف برسد و، آن وقت مواخذه می‌شود، پاداش می‌یابد یا عقوبت می‌شود، از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که: «[1]سه کس مرفوع القلم هستند (مواخذه نمی‌شوند): دیوانه تا وقتی که خوب شود، خوابیده تا زمانیکه بیدار شود و، کودک تا زمانیکه بالغ شود. عدم مواخذه‌ی شرعی کودک در این مرحله به این معنی نیست که انحراف معتاد شده به آن در عقیده و سلوک ضرری به او نمی‌رساند و،

---

۱ – نص حدیث شریف در مرحله‌ی کودکی ﷺ می‌آید.

در مراحل دیگر زندگیش اثر نمی‌گذارد بلکه این انحرافات با کودک به مرحله‌ی جوانی منتقل می‌شوند که اولین مرحله از مراحل تکلیف شرعی است. در این مرحله فرد مکلف در قبال گفتار و کردارش مسئول است و به سبب آن مواخذه می‌شود، به خاطر فرمان‌برداری پاداش می‌یابد و گناه و وبال نافرمانی و معصیت را به دوش می‌کشد، و آنگاه جوان از نتایج اشتباه والدین و توجیه گران رنج می‌برد، کسانی که در مرحله‌ی طفولیت بر او اشراف داشته‌اند، و کامیابی و ناکامی او به گرایش‌ها و توانایی‌هایش بر ترک بدی‌هایی که از والدین به ارث برده بستگی دارد.

با این همه، ما در کتاب خویش بر مرحله‌ی «کودکی» تمرکز نکرده‌ایم چرا که ما هیچ تسلطی بر فکر کودک نداریم، کودک در واقع کاملاً تحت اشراف سرپرستش است، هر چه بخواهد با او می‌کنند. کودک صاحب چنان درک و فهمی نیست که برایش بنویسیم و خردش را تحریک کنیم به همین سبب راهی را از مرحله‌ی بعدی زندگیش برای او رصدکرده‌ایم ... مرحله‌ی «جوانی» ... آن جا که توان فهمیدن دارد و آماده برای مناقشه کردن در کارها .. این کتاب را برای جوان نوشتیم تا در رهایی از آلودگی‌های کودکی یاری‌اش دهیم ... و در رستن از «بحران‌های جوانی»

آرزومندیم که این کتاب به اذن الله ﷻ راهنمای جوانان در زندگیشان قرار گیرد، و دلیل راهشان باشد در مسیر حق و درستی و، از میان این جوانان کسانی باشند در عبادت الله و فرمان برداری او، آنانی که الله در روز قیامت ایشان را زیر سایه‌ی خویش می‌گیرد، روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او نیست. (حدیث[1])

۱- نص حدیث در آینده می‌آید.

مراحل زندگی انسان

۱) مرحله‌ی «جنینی»

۲) مرحله‌ی «کودکی»

۳) مرحله‌ی «أشدّ» که همان مرحله‌ی «جوانی» است.

۴) مرحله‌ی «پیری»

۵) سرانجام: مرگ

مراحل زندگی انسان

خداوند ﷻ تبارک و تعالی چنان خواست که خلیفه‌ای در زمین بگذارد، پس آدم ؑ را از گل آفرید و همسرش حوا «علیها السلام» را از او پدید آورد و، از آن دو زاد و ولد انسانی آغاز شد چنان که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ﴾ (نساء: ۱)

و الله تعالی در کتاب ارزشمندش بیان کرده که: انسان را در وضعیت‌ها و مراحلی پدید آورده که همگی پی در پی و به هم پیوسته و کامل کننده‌ی همند چنان که الله تعالی برای توبیخ و سرزنش کافران را مخاطب قرار می‌دهد:

﴿ مَّا لَكُمۡ لَا تَرۡجُونَ لِلَّهِ وَقَارٗا * وَقَدۡ خَلَقَكُمۡ أَطۡوَارًا ﴾ (نوح: ۱۳- ۱۴)

و مراد از وضعیت‌ها مراحل پیدایش انسان در رحم مادرش و مراحل رشد و زندگانیش می‌باشد و همچنین است: مراحل آفرینش حضرت ابوالبشر «آدم ؑ». الله. ﷻ «آدم ؑ » را از «خاک»، سپس از «گل» و سپس از «گل گندیده، یعنی گل لزج که بویناک شده باشد و سپس از گل خشک که هرگاه درآن بدمند مانند شیپور از آن صدا شنیده می‌شود، سپس در او روح دمید، پس انسان زنده، عاقل، گویا، راست قامت، زیبا پیکر و کامل الخلقه‌ای شد، سپس الله تعالی همه‌ی أسماء را به او آموخت.

و بعد از همه‌ی اینها، خداوند متعال حوا «علیهاالسلام» » را از «آدم ؑ » پدید آورد تا با او آرامش یابد و، از آن دونسل بشراز طریق ازدواج تداوم یابد.

تولید مثل انسانی با تولد اولین فرزند از فرزندان «آدم ﷺ» از طریق حمل و زایش آغاز یافت، در وضعیت‌ها و مراحل مختلف، که این همه دلالت می‌کند بر بزرگی الله تعالی، همو که انسان و دیگر چیزهارا آفرید چنان که می‌فرماید:

﴿ ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ۞ ٱلَّذِيٓ أَحۡسَنَ كُلَّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥۖ وَبَدَأَ خَلۡقَ ٱلۡإِنسَٰنِ مِن طِينٖ ۞ ثُمَّ جَعَلَ نَسۡلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ﴾ (سجده: ۸-۶)

۱) مرحله‌ی «جنینی»

الله ﷻ این مرحله را هم مختصراً و هم مفصلاً در کتاب ارزشمند خویش آورده است، او تعالی می‌فرماید:

﴿ هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ ﴾ (نجم:۳۲)

الله ﷻ مراحل رشد جنین، در شکم مادرش را، مرحله به مرحله و وضعیت به وضعیت، درآیات زیادی از قرآن مجید به تفصیل بیان می‌کنند که از آن جمله است فرموده‌ی خداوند پاک و منزه در سوره‌ی (مومنون)

﴿ وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ ۞ ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ ۞ ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ ﴾ (مؤمنون:۱۴-۱۲)

همین طور در سنت شریف نبوی از پیامبر امانتدارمان حضرت محمدﷺاحادیث بسیاری درباره‌ی وضعیت‌های رشد جنین و زمان دمیدن روح در آن آمده است که از جامع‌ترین این احادیث همان است که فرمودند: «**إنّ أحدکم یجمعُ خلقهُ فی بطن أمه اربعین یوماً نطفة ثم یکون علقةً مثل ذلک، ثم یکون مضغة مثل ذلک، ثم یرسل الله الملک فینفخ فیه الروح، ویؤمر بأربع کلمات، بکتب: رزقه و أجله و عمله وشقیٌ أو سعید...**»

و مدت زمان این مراحل غالباً نه ماه است که درنهایت، مادر «کودک» را به دنیا می‌آورد، همچنان که الله تعالی می‌فرماید: «**ثم نخرجکم طفلاً**»

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمۡ فِي رَيۡبٖ مِّنَ ٱلۡبَعۡثِ فَإِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ مِنۡ عَلَقَةٖ ثُمَّ مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ لِّنُبَيِّنَ لَكُمۡۚ وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡـٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۢ بَهِيجٖ ﴾ (حج: ۵)

و این همان مرحله‌ی بعدی است.

۲) مرحله‌ی «کودکی»

این مرحله از زمان تولدتا هنگام بلوغ را در بر می‌گیرد بنا بر فرموده‌ی الهی:

﴿ وَإِذَا بَلَغَ ٱلۡأَطۡفَٰلُ مِنكُمُ ٱلۡحُلُمَ فَلۡيَسۡتَـٔۡذِنُواْ كَمَا ٱسۡتَـٔۡذَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۚ ﴾ (نور: ۵۹)

مطابق حدیث شریفی در مرحله‌ی کودکی هیچ تکلیفی بر انسان نیست که پیامبرﷺ فرمودند: «رفع القلم عن ثلاثه: عن المجنون المغلوب علی عقله حتی یبرأ، و عن النائم حتی یستیقظ و، عن الصبی حتی یحتلم» سه کس مرفوع القلم هستند: دیوانه‌ی عقل از کف داده تا زمانی که بهبود یابد و، فرد خوابیده تا وقتی که بیدار شود و، کودک تا آن وقت که به بلوغ رسد.» یعنی: کودک به خاطر ارتکاب محرمات عقوبت نمی‌شود و بر او گناهی نمی‌نویسند تا زمانی که بالغ شود که همان وقت مکلف می‌شود و اما: از وظایف والدین و مربیان است که در مؤدب کردن فرزندان بکوشند آن گاه که در مخالفت شریعت کاری کردند و، به خاطر اعمال زشت آن‌ها را تنبیه کنند و، آن‌ها را بر انجام عبادات و واجبات و ترک منهیات عادت دهند مطابق فرموده‌ی پیامبرﷺ:

«مروا أولادکم بالصلاة و هم أبناء سبع سنین، و اضربوهم علیها و هم أبناء عشر، و فرّقوا بینهم فی المضاجع» فرزندانتان را به نماز امرکنید هنگامی که هفت ساله‌اند و، در ده سالگی برای ترک نماز آن‌ها را تنبیه کنید و، خوابگاه‌هایشان را از هم جدا کنید و، مراد از تنبیه : زدنی است که اثر کبودی از آن بر جای نماند و ضرری نرساند.

۳) مرحله‌ی «أشُدّ – جوانی»

این مرحله درجاهای مختلفی از قرآن کریم ذکرشده که از آن جمله است فرموده‌ی خداوند ﷻ در سوره‌ی «أحقاف» درباره‌ی انسان خوش رفتار با والدینش:

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓۖ إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ﴾ (أحقاف: ۱۵)

و نیز دیگر فرموده‌ی خداوند ﷻ متعال:

﴿ وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ ﴾ (أسراء: ۳۴)

«أشدّ» درلغت به معنی قدرت است و زمانی است که مرد به مهارت و شناخت می‌رسد . ازهری می‌گوید: «أشدّ» در قرآن کریم به سه معنا به کار رفته است که اختلاف اندکی دارند:

الف) در داستان حضرت یوسف ؈ :

﴿ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥٓ ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ ﴾ (یوسف: ۲۲)

معنایش ادراک و بلوغ است و، در این سن بود که زن عزیز مصر او را به سوی خود فرا خواند و همچنین است گفته‌ی الله تعالی:

﴿ وَلَا تَقۡرَبُواْ مَالَ ٱلۡيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ أَشُدَّهُۥۚ ﴾ (أسراء: ۳۴)

ب) در داستان موسی ؈ :

﴿ وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسۡتَوَىٰٓ ءَاتَيۡنَٰهُ حُكۡمٗا وَعِلۡمٗاۚ ﴾ (قصص: ۱۴)

در این جا أشدّ با استواء قرین شده و مراد از آن این که: توان و قدرتش جمع شود و، به میانسالی برسد و جوانیش پایان پذیرد.

ج) در سوره‌ی أحقاف:

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ ﴾ (أحقاف: ۱۵)

این آخرین مرحله‌ی أشدّ است و هنگام پایانش الله تبارک و تعالی حضرت محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدند و، آنگاه مهارت و دانایی پیامبر به کمال رسیده بود.

(پایان قول ازهری)

اما در مورد آغاز و پایان این مرحله اقوالی است که مهمترین آن‌ها عبارتند از: «أشدّ» بارسیدن انسان به مرحله‌ی رشد و رشید شدن آغاز می‌گردد و، «رشد» یعنی این که: عاقل شود و بتواند ازخود مراقبت کند و به خوبی از پس کارهایش برآید، و بعضی گفته‌اند سن رشد هیجده سالگی است و بعضی می‌گویند هفده سالگی و جوهری در«صحاح» گفته «أشدّ» بین هیجده تا سی سالگی است.

خلاصه، آن چه که در این جا برای ما اهمیت دارد این است که: مرحله‌ی «أشدّ» مرحله‌ی پختگی و خردمندی و حسن تصرف در امور است که همسان مرحله‌ی «جوانی» است و، موضوع این کتاب.

۴) مرحله‌ی «پیری»

پیری آخرین مرحله از مراحل زندگی آدمی است و، دانمشندان در تعیین آغازی برای آن اختلاف نظر دارند، بعضی از ایشان سن پنجاه سالگی را اعتبار کرده‌اند و برخی دیگر سنینی دیگر را اما، تردیدی نیست که آخرین مراحل است و احوال انسان در این مرحله دگرگون می‌شود و، اواخر عمربا ناتوانی و شکستگی و سستی و کم خردی همراه است چنان چه الله در کلام خود توصیف فرموده است:

﴿وَنُقِرُّ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى ثُمَّ نُخۡرِجُكُمۡ طِفۡلٗا ثُمَّ لِتَبۡلُغُوٓاْ أَشُدَّكُمۡۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرۡذَلِ ٱلۡعُمُرِ لِكَيۡلَا يَعۡلَمَ مِنۢ بَعۡدِ عِلۡمٖ شَيۡـٔٗاۚ وَتَرَى ٱلۡأَرۡضَ هَامِدَةٗ فَإِذَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡهَا ٱلۡمَآءَ ٱهۡتَزَّتۡ وَرَبَتۡ وَأَنۢبَتَتۡ مِن كُلِّ زَوۡجِۭ بَهِيجٖ﴾ (حج: ۵)

۵) سرانجام: «مرگ»

مرگ پایان هر کسی است همچنان که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ﴾ (آل عمران: ۱۸۵)

و کعب بن ذهیر در قصیده‌ی «بانت سعاد» می‌گوید:

کلّ ابن أنثى و إن طالت سلامته | یوماً علی آلة حدباء محمول

ترجمه‌ی شعر: هر آدمی زاده‌ای اگر چه سلامتی‌اش دیری بپاید روزی در تابوتش می‌نشانند.

مراحل زندگی انسان را به این سرانجام ختم نکردیم مگر برای آن که این سرانجام را به خود و مسلمانان یادآوری کنیم، و برایش آماده شویم و برای بعد ازآن کاری بکنیم چرا که پس از مرگ مهم و هولناک است، پس آن جا یا بهشت جاویدان است یا، آتش همیشگی.

آن جا هیچ کس گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد و، از کسی به جای دیگری حساب گرفته نمی‌شود. «ولا یسال حمیم حمیما» (معارج: ۱۰)

﴿ يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۞ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ۞ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ۞ لِكُلِّ ٱمْرِيٍٕ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴾ (عبس: ۳۷-۳۴)

انسان کیست؟

۱) جنبه‌ی «حیوانی» انسان
۲) جنبه‌ی «عقلانی» انسان
۳) ارتباط آن دو (حیوانیت و عقلانیت)
۴) غرایز و شهوت‌ها
۵) ماده و روح
۶) عالم غیب و عالم محسوسات
۷) «اندیشیدن» که همان کار عقل است
۸) عقل، و هوی و هوس

انسان کیست؟

انسان آفریده‌ای ویژه است که الله تعالی به نعمت عقل او را نواخته و، به اصل و ریشه‌اش، حضرت آدم عليه السلام به او شرافت بخشیده که از مقداری گل او را پدید آورده و، فرزندانش را از آب گندیده و بی ارزش (منی) آفریده و همه چیز را مسخر انسان کرده تا بر زمین زندگانی کند و آبادش گرداند چنانکه الله می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَٰرَ ۞ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ۞ وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم: ۳۴-۳۲)

و انسان‌ها گوناگون‌اند: مؤمن و کافر، درستکار و بدکردار، ستمگر و دادگر و، هر کس پاداش کارش را می‌بیند: اگر نیکی کرده نیکی می‌بیند و اگر بدی کرده بدی می‌بیند. هدف ما از طرح پرسش «انسان کیست؟» سخن گفتن درباره‌ی ویژگی‌های انسان و مراحل پیدایش او نیست بلکه، مراد ما آن است که به تعریف منطقی از انسان دست یابیم زیرا تعریف، شخصیت انسان و ویژگی‌هایش را می‌شناساند و، حقیقت تمام جوانبش را مشخص می‌کند و در نتیجه شناخت سطوح مختلف و متفاوت انسان‌ها را آسان می‌گرداند و نیز شناخت اسباب رستگاری رستگاران و زیان کاری زیانکاران آسان می‌گردد، و هدف ما در این کتاب همین است.

بحران‌های جوانان چیزی جز پیامد سستی و کوتاهی یا افکندن جوانان در گمراهی نیست، به عبارت دیگر: بحران‌های جوانان نتیجه‌ی تصرفات سوء انسان در حق خود و دیگران است.

علمای منطق انسان را به حیوان ناطق تعریف کرده‌اند و این تعریف، هر فرد انسانی را در بر می‌گیرد و، ممیزه‌ی او از حیوانات می‌شود که در بخشی از تعریف با آن‌ها شریک است، چنان چه خواهیم دید و اکنون بیان این مطلب:

۱) جنبه‌ی «حیوانی» انسان

حیوان به معنی حرکت جاندار است چنان که در کلام الله در توصیف آخرت آمده است:

﴿ وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ لَهِيَ ٱلْحَيَوَانُ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ ﴾ (عنکبوت: ۶۴)

یعنی زندگی کامل سالم به دور از تیرگی‌ها و، هیچ موجود زنده‌ای را حیوان نمی‌توان گفت مگر وقتی که در آن «روح» دمیده شود، پس روح چیزی است که هر موجود زنده‌ای به آن نیازمند است و از این جا در می‌یابیم آنان که انسان را به ماده و روح تقسیم کرده‌اند، مرادشان از ماده: جسم و از روح: عقل و فکر و متعلقات آن‌هاست، در این تقسیم بندی به خطا رفته‌اند زیرا، ماده بدون روح چیز مهمی محسوب نمی‌شود. تمام‌اندام‌های جسم انسان و سایر جانداران و سلول‌هایشان بدون روح ارزش قابل ذکری ندارند و بنابراین تقسیم بندی انسان به ماده و روح صحیح نیست بلکه صحیح آن است که بگوییم انسان «حیوان و عقل» است چنان که در بند پنجم در مورد «ماده و روح» بیان خواهیم کرد.

جنبه‌ی «حیوانی» انسان تمام خواهش‌ها، تمایلات و رغبت‌هایی را که الله تعالی در آدمی نهاده، در بر می‌گیرد که از مهم‌ترین و خطرناک‌ترین آن‌ها شهوت «شکم» و «فرج» و متعلقات آن دو است.

شهوت شکم عبارت است از خوردن و نوشیدن و تلاش برای دستیابی به هر آنچه که در جهت خوردن و نوشیدن آدمی را قدرت دهد و، شهوت «فرج» به ازدواج مربوط است و سپس آن چه که به دنبال ازدواج می‌آید مانند بچه دار شدن و ... و، انسان برای دست یابی به این خواهش‌ها باید از راه‌های مشروع بگذرد و نباید برای تحقق

خواسته‌هایش پای در راه‌های حرام بنهد و، اگر چنین کند گناهکار است همچنان که برای برآورده کردن خواهش‌هایش از راه شرعی پاداش داده می‌شود.حضرت رسول ﷺ به این معنی اشاره فرموده‌اند: «**من یضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه، أضمن له الجنة**» هر کس میان دو فک و ما بین دو پایش را تضمین کند من بهشت را برایش تضمین می‌کنم. یعنی: زبان و فرج. و این اصلاً عجیب نیست چرا که هر کس که کمی فکر کند در خواهد یافت: سرانجام تمام تلاش‌های انسان برای سیر کردن دو شهوت شکم و فرج است. بنابراین جنبه‌ی «حیوانی» عبارت است از: جسد زنده – متشکل از گوشت و خون و رگ و استخوان – که نیازمند خوراک، نوشیدنی، ازدواج، پوشاک، مسکن و ... است و شهوت‌های آدمی چنان است که گرسنه می‌شود پس از سیری و، سیر می‌شود پس از گرسنگی و این چرخه همچنان ادامه دارد و، آدمی خواهان برآوردن این نیازهای فطری است و برای دسترسی به آن چه که باعث سیری تمایلات و شهوت‌هایش شود، همواره می‌کوشد و رنج می‌برد و، دراین حالت با دیگر موجودات زنده مشترک است.

پس، از این این منظر انسان «حیوان» است و اسب هم «حیوان» و اگر آدمی صاحب خرد نمی‌بود حیوان‌ترین حیوان‌ها و بیچاره‌ترین جانوران بود، و این جنبه همان نقطه ضعف انسان است چنان که الله تعالی در کلام خوش توصیف فرمود:

﴿ وَخُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ ضَعِيفًا ﴾ (نساء: ۲۸)

انسان در نیروی جسمانی خود ضعیف و در رویارویی با دشواری‌ها و وسوسه انگیزی‌ها ضعیف است بویژه وسوسه‌ی مال، جاه و زن. انسان در رویارویی با این فریبنده‌ها ضعیف‌تر از تصور است چرا که خواهش‌ها شیرین، رنگین، فریبنده و فتنه انگیزند چنانکه الله تعالی در کلام خویش وصف فرموده:

﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلْبَنِينَ وَٱلْقَنَٰطِيرِ ٱلْمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلْفِضَّةِ وَٱلْخَيْلِ ٱلْمُسَوَّمَةِ وَٱلْأَنْعَٰمِ وَٱلْحَرْثِ ﴾ (آل عمران:۱۴)

به همین سبب واجب است که انسان مسلمان در مواجهه با این فریبنده‌ها از الله تعالی کمک بخواهد و همواره در کردار و داد و ستد و تصرفاتش با مردم هوشیار باشد مبادا شیطان فریبش دهد و پایش از راه راست بلغزد و در پرتگاه‌ها بیفتد. انسان با

حفظ توازن قدرتمند خواهد شد که الله انسان را به جنبه‌ای دیگر نیز اکرام فرموده و آن همان «عقل» است که انسان به سبب آن در میان دیگر حیوانات متمایز می‌شود.

۲) جنبه‌ی «عقلانی» انسان

منطقیون از این جنبه‌ی انسان به «ناطق» تعبیر کرده و گفته‌اند: «انسان حیوان ناطق است.» چراکه «نطق» ویژگی انسان در بین سایر حیوانات است و این ویژگی‌ای است محسوس و آشکار و از موجودی غیرعاقل بر نمی‌آید. تعریف انسان با «نطق» دقیق‌تر از تعریف آن با عقل است چرا که بی نطق عقل پنهان می‌ماند. اگرا انسان ناطق نمی‌بود اثبات عاقل بودنش ممکن نبود اگر چه به ظریف‌ترین کارها و شگفت انگیزترین صنعت‌ها و حرکات واصوات می‌پرداخت چرا که دیگر حیوانات نیز کارهای عجیب و غریبی می‌کنند که برخی از آن‌ها از ادراک بشر فراتر است مانند زنبور و مورچه، در ساختن خانه، و فراهم آوردن روزی چنان که عقل‌ها مدهوش و مغزها حیران‌اند، و بدون تردید آن‌ها حیواناتی هستند که هیچ عقل و نطقی ندارند.

اگر آدمی نیز مانند حیوانات سخن نمی‌گفت پی بردن به عاقل بودنش ممکن نبود، به خاطر عدم نطق که دلالت بر وجود عقل می‌کند چنان که ذکر شد. و اما آن چه که در قرآن کریم درباره‌ی سخن گفتن «مورچه» و تعلیم زبان پرندگان به حضرت سلیمان ﷵ آمده:

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ۞ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكٗا مِّن قَوۡلِهَا ﴾ (نمل: ۱۹-۱۸)

و نیز فرموده‌ی الله درباره‌ی سلیمان ﷵ:

﴿ وَقَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمۡنَا مَنطِقَ ٱلطَّيۡرِ ﴾ (نمل: ۱۶)

در این جا «نطق» به معنی نطق عقلانی نیست، نظیر نطق انسانی، بلکه سخنی است که الله تعالی به حیوان الهام کرده که عبارت است از اصوات معینی که الله به آن آموخته و از حیوان به واسطه‌ی غریزه‌اش صادر می‌شود و نه به واسطه‌ی عقل.

به همین سبب حیوانات در اصوات خود هیچ گاه اشتباه نمی‌کنند. آن‌ها اصواتی هستند که با ترتیب و نظم ویژه‌ای صادر می‌شوند و، هر گونه حیوانی اصوات حیوانات

گروه خود را در می‌یابد اما، در مورد انسان چنین نیست بلکه انسان پیش از سخن گفتن می‌اندیشد و دروغ می‌گوید و راست و اشتباه می‌گوید و درست و، به حق سخن می‌گوید و به باطل و، هر جور که بخواهد زبان و واژگانش را به کار می‌گیرد، چرا که عاقل است، و دلیل عاقل بودنش ناطق بودن.

۳) ارتباط میان دو جنبه (حیوانیت و عقلانیت)

تقسیم شخصیت انسان، مطابق آن چه گذشت، صرفاً یک تقسیم نظری نیست. در واقع انسان انسان نیست مگر با هر دو جنبه‌ی حیوانی – جسدی – و عقلانی، با تأکید بر این که عقل همان چیزی است که به انسان معنی واقعی انسانیت می‌بخشد.

و احکام و تکالیف اسلامی انسان را مخاطب قرار داده، همه‌ی انسان را بدون جداسازی یا تقسیم، انسان را چیز واحدی اعتبار کرده، جنبه‌ای از انسان بدون در نظر گرفتن جنبه‌ی دیگر خطاب قرار نگرفته و، همچون جسم زنده متحرکی مانند سایر حیوانات با او رفتار نکرده و نه همچون موجود لطیف مجرد (از جسمانیت – عقلانیت) مانند ملایکه بلکه، مکلف کرده به اعتبار انسان کامل و مورد ترغیب و ترهیب قرار گرفته به خاطر حواس و موهبت‌ها و خردش و، به انسان آگاهی داده اگر نیکی کند برای خود کرده و اگر بدی کند به ضرر خودش است و به این که مؤمن با همه‌ی جسم و عقل و روح و، همه‌ی حواسش وارد بهشت می‌شود و، کافرنیز با همین کیفیت وارد آتش جهنم می‌شود. و الله تعالی توبیخ کرده کافران را به این که آن‌ها بدترین موجودات روی زمین‌اند چرا که کفر ورزیدند و، خود را از نعمت بهره گیری از عقل محروم کردند. الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ﴾ (أنفال: ۵۵)

چنان که الله سبحانه و تعالی بیان می‌کند که: سبب افتادن دوزخیان در گمراهی تعطیل کردن حواسشان است که همانا ورودی‌های عقل‌اند تا آن جا که چنان شدند که گویی گوش و چشم و دل ندارند بلکه، جسدهای زنده‌ی متحرکی شدند، همچون چهارپایان. پس گوش فراده ای مؤمن! به آن چه که الله تعالی در این باره می‌فرماید و، نیک بیندیش و عبرت بگیر و، بگو سپاس خدای را برای نعمت ایمان. الله تعالی می‌فرماید:

﴿ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴾ (أعراف: ۱۷۹)

و نیز می‌فرماید:

﴿ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ (فرقان: ۴۴)

و آن جا که پیامبر امینش را مخاطب قرار می‌دهد، در تبیین حال کافران غافل، همان‌ها که گوش فرا می‌دهند و نمی‌شنوند و به او می‌نگرند و نمی‌بینند:

﴿ وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ * وَمِنْهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ * إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾ (یونس: ۴۴-۴۲)

۴) غرایز و شهوت‌ها

در گفتار و نوشتار بیشتر نوسوادها اطلاق «غریزه» بر «شهوت» شایع گشته واین اشتباهی آشکار است، برخی از ایشان به فطرت سلیم، معروف به تدین، صفت غریزه داده و، آن را «غریزه‌ی تدین» نامیده‌اند، و اشتباه این تعبیر با توجه به معنی لغوی هر کدام از این دو واژه روشن می‌شود، با مراجعه به فرهنگ‌های لغت عربی روشن می‌شود که: غریزه: طبیعت و جمع آن غرایز و، شهوت: چیزی را خواستن و جمع آن شهوات در جایی به کار می‌رود که با رغبت و علاقه خواستار چیزی باشند.

پس از تعریف شهوت چنین بر می‌آید که شهوت عبارت است از چیزی را خواستن و آن را دوست داشتن و علاقمند شدن به آن و، این‌ها جز از عاقل بر نمی‌آید یعنی: انسان، برخلاف غریزه که سرشت چهارپایان است یعنی: غریزه در آن‌ها نهاده شده، نه عقلی آن‌ها راتحریک می‌کند و نه ادراکی به آن جهت می‌دهد. چهارپایان اشتها نمی‌کنند و در آن‌ها شهوت نیست به سبب نبودن عقل.

آن‌ها توانایی بررسی چیزهای پاک و لذیذ را - همانند انسان - ندارند تا، پس از بررسی به آن‌ها میل و رغبت نمایند بلکه، مادامی که آن‌ها احساس خوردن، نوشیدن و جفتگیری نکنند به سوی آن حرکت نمی‌کنند و اما، آن‌گاه که چنین احساسی در آن‌ها پدید آید بدون‌اندیشه و بی درنگ به حرکت در می‌آیند و اقدام می‌کنند. مثلاً حیوان نر بدون‌اندیشه بر حیوان ماده می‌جهد تا جفتگیری کند و می‌گویند: «حیوان نر جفتگیری کرد.» اما، این اصطلاح برای انسان وقتی که با همسرش جماع می‌کند به کار نمی‌رود زیرا مباشرت میان انسان‌ها همچون جفتگیری میان بهایم و برجستن نر بر ماده نیست. و با مراجعه به آیات قرآن عظیم در خواهیم یافت که واژه‌ی شهوت و دیگر مشتقات آن فقط در مورد انسان به کار رفته و، حتی یک بار هم غریزه در قرآن نیامده چرا که مخاطب انسان است بلکه تشبیه کافران به جانوران و چهارپایان آمده همان گونه که درعنوان پیشین ذکر کردیم.

اما انسان، خداوند ﷻ در او شهوت نهاده و برایش شهوت‌ها آفریده، الله تعالی می‌فرماید:

﴿ زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلْبَنِينَ وَٱلْقَنَٰطِيرِ ٱلْمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلْفِضَّةِ وَٱلْخَيْلِ ٱلْمُسَوَّمَةِ وَٱلْأَنْعَٰمِ وَٱلْحَرْثِ ﴾ (آل عمران: ۱۴)

این‌ها همه شهوات هستند و خداوند متعال از زبان لوط عليه‌السلام خطاب به قومش می‌فرماید:

﴿ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ﴾ (نمل : ۵۵)

این کار زشت را شهوت نامید و نه غریزه و خداوند ﷻ به کسانی که پیروی شهوات می‌کنند هشدار بد فرجامی می‌دهد، می‌فرماید:

﴿ فَخَلَفَ مِنۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلشَّهَوَٰتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ﴾ (مریم: ۵۹)

و چنین است در آخرت، آن جا که مؤمنان به هر آن چه بخواهند می‌رسند چنان که الله تعالی می‌فرماید:

﴿ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ ٱلْأَنفُسُ وَتَلَذُّ ٱلْأَعْيُنُ ﴾ (زخرف: ۷۱)

کوتاه سخن این که: شهوت از ویژگی‌های انسان است و، این شهوت گاه جایز است و گاه حرام و کننده‌اش گناهکار و، برخی شهوات شایسته‌ی پاداش نیکو مانند: جماع از راه ازدواج و بدست آوردن روزی حلال و این مطلب در حدیث شریف آمده، « و فی بُضع أحدکم صدقةُ، یعنی در آمیزش با همسر. گفتند: یا رسول الله ﷺ! آیا کسی با ارضای شهوتش شایسته‌ی پاداش نیکو می‌گردد؟ فرمود: «أرأیتم لو وضعها فی حرام أکان علیه وزر؟ فکذلک إذا وضعها فی الحلال، کان له أجرٌ». اما غریزه مخصوص حیوانات است، به هیچ کدام از ویژگی‌های انسان لفظ غریزه اطلاق نمی‌شود مثلاً نمی‌گویند: «غریزه‌ی حب بقا» یا «غریزه‌ی دینداری» بلکه، دو امر فطری‌اند که الله در انسان سرشته. انسان زندگی را دوست دارد به واسطه‌ی فطرت عقلانی که خداوند ﷻ در او نهاده نه با غریزه‌ی گنگ و کورکورانه و حیوانی و، انسان فطرتاً مشتاق ایمان است مگر آن که والدینش منحرفش سازند و خلاف فطرت سلیم تربیتش کنند. الله تعالی می‌فرماید:

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (روم: ۳۰)

و معنی فرموده‌ی الهی ﴿ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ ۚ ﴾ (روم : ۳۰) چنین است که: خلقت الهی را تغییر مدهید و، فطرتی را که خدای تعالی در کودک نهاده تغییر مدهید چرا که، بسیاری از والدین این فطرت را تغییر می‌دهند و به عقاید کفر و گمراهی بدل می‌کنند. بنابراین «فطرت» می‌گویند و نه «غریزه». می‌گویند: فطرت دین داری و فطرت حب حیات و بقا ... الخ

۵) ماده و روح

بسیاری در تعریف انسان آورده‌اند که عبارت است از: «ماده و روح» بدون مشخص کردن مرادشان از آن دو، تا آن جا که این تقسیم شایع گشته و متداول و عادی شده،

نزدیک بود من نیز به تقلید از دیگران چنین کنم اما، وقتی در انسان و نشانه‌های الهی موجود در آدمی فکر کردم، دریافتم در بسیاری از اصطلاحات و کلماتی که به کار می‌بریم نیاز به تجدید نظر داریم و، از آن جمله است دو کلمه‌ی «ماده و روح».

ماده و روح کاربردها و معانی متعددی دارند، ماده در مفهوم «مارکسی» کمونیستی مفهوم خاصی دارد که خلاصه‌اش چنین است: انسان و هستی ماده‌ای است که خود به خود و ذاتاً دگرگون می‌شود بی هیچ آفریننده‌ای و از این دگرگونی‌های ماده تمام کاینات پدید آمده است.

ماده در مفهوم مارکسی جنبه‌ای از شخصیت انسان نیست بلکه، اساس وجودش است و پوشیده نیست که: «کمونیسم» وجود آفریدگار ﷻ را انکار می‌کند چرا که عقیده‌ی الحاد و کفر است.

دیدگاه و مفهوم دیگری در مورد ماده هست که محتوایش چنین است: ماده در انسان «جسد» است و نقطه مقابلش روح. از نظر ایشان جسد انسان همان ماده است.

دیدگاه دیگری ماده را جنبه‌ی دنیوی انسان می‌داند یعنی: جسد و شهوت‌ها و رغبت‌هایش و، در مقابل روح را جنبه‌ی معنوی عقلانی انسان می‌داند و، انسان را بر این اساس تقسیم کرده می‌گویند: «انسان ماده و روح است.» همچنین نباید از تعریف کلیسایی انسان غفلت ورزیم چرا که تأثیر شگرفی بر مفاهیم مورد اشاره‌ی ما داشته، انسان در مفهوم کلیسایی از سه عنصر تشکیل شده: «روح، نفس، جسد» و دلیل مسیحیت در این تعریف، گفته‌ی «پولس» است که درنامه‌ی اولش به «تسالونوکیان» آمده، در نزد او «جسد» جزء مادی در پیدایش انسان و «نفس» عنصر زندگی حیوانی است که در آن انسان با حیوان مشترک است. و فهم و حرکت و احساس با آن ممکن می‌شود و، «روح» که همان عقل است. مسیحیان واژه‌ی «روح» را بر «الله» هم اطلاق می‌کنند. (ألعیاذ بالله) آن‌ها می‌گویند: «الله روح ابدی و سرمدی است.» و مفهوم روح به این معنی همان است که کشیش‌ها به خود نسبت می‌دهندو خود را «پدر روحانی» می‌نامند. رهبر روحانی در نزد ایشان هر کاهنی است که به او صفت کاهنی داده شده باشد، در مقابل، غیر خودی را لائیک و بی دین می‌نامند یعنی غیر روحانی و الهی.

بعد از آن چه در مورد مفهوم ماده و روح گفته شد در می‌یابیم: کسانی که شخصیت انسان را به ماده و روح تقسیم کرده‌اند بنابر دلایلی که در پی می‌آید اشتباه کرده‌اند:

یکم: زیرا مقصود از ماده و روح کاملاً روشن نیست، آشکار است که نام گذاری صحیح نخواهد بود مگر وقتی که آن نام، تعریف آن را کاملاً ادا نماید و معنایی را که از آن قصد شده برساند. کسانی که این دو لفظ را بر انسان اطلاق می‌کنند مرادشان را از آن دو لفظ به صورت دقیق و کاملاً تعریف شده ارایه نداده‌اند پس اشکال همچنان باقی است.

دوم: ماده درانسان از روح جدا نمی‌شود چرا که جسدبشری بدون روح جماد است همچون سنگ و، پیداست آن چه که جسم انسانی را از سایر جمادات متمایز می‌کند همان حیات نهاده شده در اوست یعنی: جنبه‌ی حیوانی که پیشتر ذکر کردیم.

سوم: کسانی که روح را بر عقل اطلاق کرده‌اند، اشتباه کرده‌اند چرا که روح چیزی غیر از عقل است و، دو آفریده‌ی متفاوت‌اند و، عقل بدون روح کار نمی‌کند پس روح محرک جسد و عقل است، چگونه ممکن است روح در جانبی و آن چه که با روح کار می‌کند در جانب دیگر باشد؟ آشکار گشت که: تقسیم انسان به ماده و روح تقسیمی نادرست است و با واقعیت مطابقت ندارد و، تعریف صحیح شخصیت انسان همان «حیوان ناطق» یعنی: عاقل، چنان که پیشتر بیان کردیم و هر گاه بخواهیم با تعریف شایع از انسان کنار بیاییم می‌گوییم: « انسان ماده و عقل است.»

۶) عالم غیب و عالم محسوسات

همچنان که در انسان دو جنبه موجود است: « جنبه‌ی حیوانی» و متعلقاتش از جمله حواس و اعضا و، « جنبه‌ی عقلانی» و آنچه از آن منتج می‌شود همچون فهم و علم و شناخت، همه‌ی موجودات نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱) عالم غیب: آن چه که با حواس درک نمی‌شود واین قسم را با نام «جهان ماورای ماده» می‌شناسند.

۲) عالم محسوسات: دنیای محسوساتی که با حواس درک می‌شوند و برای ادراک آن‌ها نیازی به عقل نیست.

برای این که انسان هر دو جهان را بشناسد و آن‌ها را باور کند الله تعالی عقل و حواس را با هم در انسان آفریده، تا با حواسش محسوسات را درک کندو با عقلش غیب را تصدیق کرده و به آن ایمان آورده و قرآن عظیم الشأن به این معادله به وضوح اشاره کرده:

﴿ ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ * ٱلَّذِىٓ أَحْسَنَ كُلَّ شَىْءٍ خَلَقَهُۥ وَبَدَأَ خَلْقَ ٱلْإِنسَٰنِ مِن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ﴾ (سجده: ۸-۶)

پس از آن که الله تعالی از علم مطلق خود که محسوس و نامحسوس را در بر میگیرد یاد می‌کند، آفرینش انسان از آغاز تا دمیدن روح را بیان می‌کند و ، این همان « جنبه‌ی حیوانی» انسان است.

سپس، در ادامه به جنبه‌ی دیگر اشاره می‌کند و مهم‌ترین حواس یاریگر عقل را یاد می‌کند: شنوایی و بینایی، چرا که عقل به آن چه انسان می‌شنود و می‌بیند فکر می‌کند، برآورد می‌کند ، حکم می‌دهد و این همان «قلب» است که جایگاه درک و فهم و ایمان و کفر است. عقل «دستگاهی» است که در محسوسات از طریق حواس عمل می‌کند، آن جا که معلومات لازم برای صدور حکم را بر می‌گیرد و، وجود عقل در ادراک خود محسوسات لازم نیست چرا که نادانان و چهارپایان نیز محسوسات را می‌شناسند، آن چه سودمند است می‌خورند و آن چه زیانبار است رها می‌کنند و از آن چه آزار رساند دوری می‌کنند بدون آن که به عقلی که این چیزها را تشخیص دهد نیازی باشد.

بله، عقل در محسوسات کار می‌کند یعنی در ماده به اعتبار نشانه‌ی الهی بودنش. برای دست یابی به براهین قاطع بر وجود خالق و وحدانیتش و تصدیق آن چه که بر زبان پیامبران (وحی) جاری شده و، پیداست که انسان مأمور و مکلف است برای شناخت درست خالق و پدید آورنده ، در موجودات تفکر کند و، آیات قران در این باره بسیار است مانند:

﴿ إِنَّ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَءَايَٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ ﴾

(آل عمران: ۱۹۰)

و نیز

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنْهَٰرًا ۖ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ ۖ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۞ وَفِى ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَٰوِرَٰتٌ وَجَنَّٰتٌ مِّنْ أَعْنَٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِى ٱلْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾ (رعد: ۴ -۳)

اما حواس در عالم غیب مطلقاً کاربرد ندارد چرا که حواس شایستگی درک نامحسوس را ندارندو هر کس بخواهد چیزی از غیب را با حواس خویش دریابد نادان است، مثال او مانند کسی است که بکوشد نور یا هوا را با دستش نگاه دارد و، اسفناک است وجود چنین دیدگاهی در جامعه، یکی به الله تعالی ایمان ندارد چون نمی‌بینندش و دیگری آخرت را انکار می‌کند چرا که ندیده کسی پس از مرگ بر گردد و از جهان دیگر خبر دهد و، نگاه‌هایی از این قبیل.

و اگر از ایشان بپرسند: کجاست عقل‌های شما؟ خاموش می‌شوند و مبهوت. اما ما می‌دانیم عقل‌هایشان کجاست، در شهوت‌های شکم‌ها و فرج‌هایشان، هر یک از اینان عقلش را پست و مسخ کرده،در شکم و فرجش قرار می‌دهد. به همین سبب خردورزی نمی‌کند و نمی‌فهمد و نمی‌داندو به یاد نمی‌آورد و، اندیشه نمی‌کند بلکه همه‌ی همّ و غمش: شکمش ...خوردنی و نوشیدنی و فرجش .. .و فساد و فحشا است .. آیا چنین افرادی اهلیت شناخت الله را دارند؟

همه‌ی عالم غیب از حواس مردم پوشیده است، و هیچ کس چیزی از غیب نمی‌داند مگر به اجازه‌ی الله تعالی و این اجازه و آگاهی فقط برای پیامبران علیهم السلام است همچنان که الله تعالی می‌فرماید:

﴿ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِۦٓ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ ﴾ (جن: ۲۷- ۲۶)

و نقش عقل در این عرصه فکر کردن و سپس: حکم درست دادن است.

یعنی: ایمان و تصدیق مانند: ایمان ما به الله تعالی و ملایکه‌اش و کتاب‌های آسمانی و پیامبرانش و روز آخرت و به هر آن چه در آن روز هست از: برانگیخته شدن، حشر، حساب، بهشت و جهنم و غیره و، خیر و شر قضا و قدر. به تحقیق به این موارد و

نظایرش ایمان آوردیم با عقل‌هایی که الله به ما بخشیده در تصدیق خبر صادقی که از زبان پیامبر امین مان محمد ﷺ به ما رسیده است.

۷) «اندیشیدن » که همان کار کرد عقل است:

فکر کردن کارکرد بدیهی عقل است، در عقل غیر از فکر کردن فایده‌ی دیگری نیست زیرا عقل معیوب عقل نیست بلکه دستگاهی بیکاره است و بودن و نبودنش یکسان.

هر گاه انسان عاقل در چیزی اندیشه کند به فرضیه‌ای می‌رسد و، این فرضیه ممکن است درست یا نادرست باشد، به دنبال این فرضیه حکمی صادر می‌شود که آن هم به تبع فرضیه ممکن است درست یا نادرست باشد و، این عملیات فکری همان چیزی است که آن را «کارکرد عقل» نامیده‌ایم. این چرخه درعملیات فکری ساخته و پرداخته‌ی ما نیست بلکه همان است که آشکارا در کتاب الله ﷻ یافته‌ایم. دریاب! این بیان زیبای قرآنی را که در مورد کارکرد عقل بیان می‌کنیم و بگو: سبحان الله العظیم.

از یکی از کافران سرکش عرب شهر مکه درباره‌ی قرآن کریم سوال شد، پاسخ داد ... اما الله تعالی فقط به ذکر جواب او بسنده نکرده بلکه، برای ما پی در پی بیان کرده که آن مرد چگونه اندیشیده؟ و چگونه فرض کرده؟ و چگونه حکم کرده؟

گوش فراده! به فرموده‌ی خداوند حکیم در سوره‌ی «مدثر»

۱) ﴿ إِنَّهُۥ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴾ این فکر کردن و سپس فرضیه نهادن.

۲) ﴿ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ۞ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴾ و این سرزنش است به خاطر بداندیشی و فرضیه‌ی باطلش.

۳) ﴿ ثُمَّ نَظَرَ ۞ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴾ واین بیان حال متکبر است، آن گاه که به حق پاسخ داده می‌شود ... و ردش می‌کند و به آن اعتراض می‌کند.

٤) بعد از این‌ها این کافر علیه قرآن حکم می‌کند: ﴿ فَقَالَ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ۞ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا قَوْلُ ٱلْبَشَرِ ﴾

۵) سرانجامش: وعید از جانب الله تعالی به عذاب کردنش ﴿ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴾

و از جمله کسانی که چنین اندیشه‌ی نادرستی داشتند: «نمرود» صاحب عقلانیت نمرودی است که ضرب المثل گشته برای هر ستم پیشه‌ی ستیزه جویی.

الله تعالی ما را از چگونگی رویارویی نمرود با حق و حقیقت آگاه می‌کند، نمرود با ابراهیم ﷺ درباره‌ی الله تعالی محاجه می‌کند چنان که الله می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ (بقره: ۲۵۸)

در مقابل: عده‌ی زیادی از مردم درست می‌اندیشند و درست فرض می‌کنندو به هدف می‌زنند. و الله تعالی از نام آورانشان در امت‌های گذشته آگاهی می‌دهد تا سرمشق نیکویی برای خردمندان باشند، در هر زمان و مکانی.

ما در این جا به ذکر دو نمونه از این نیکوکاران خردمند که اندیشیدند و تعمق ورزیدند و فرضیه نهادند و حکم کردند، درست اندیشیدند و درست فرض کردند و نیکو حکم کردند بسنده می‌کنیم:

۱) مؤمنی از خاندان فرعون:

داستان «مؤمن خاندان فرعون» در سوره‌ی «غافر» مفصلاً آمده که نام دیگرش سوره‌ی «مؤمن» است. اشاره شده که مردی از خاندان و نزدیکان فرعون به آن چه موسی ﷺ آورده ایمان آورد، بدون ترس و هراس از فرعون و با قومش مجادله کرد و به گفتگو پرداخت، در تلاش برای فهماندن و قانع کردنشان، نفهمیدند و نیندیشیدند و، اینک مهم‌ترین گفتار این مؤمن خطاب به قومش:

۱. ﴿ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ (غافر: ۲۸)

۲. ﴿ يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا ﴾ (غافر: ۲۹)

۳. ﴿ يَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُم مِّثۡلَ يَوۡمِ ٱلۡأَحۡزَابِ ٭ مِثۡلَ دَأۡبِ قَوۡمِ نُوحٖ وَعَادٖ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡۚ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلۡمٗا لِّلۡعِبَادِ ﴾ (غافر: ۳۰-۳۱)

٤. ﴿ وَيَٰقَوۡمِ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ يَوۡمَ ٱلتَّنَادِ ٭ يَوۡمَ تُوَلُّونَ مُدۡبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنۡ عَاصِمٖۗ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنۡ هَادٖ ﴾ (غافر: ۳۲-۳۳)

٥. ﴿ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُونِ أَهۡدِكُمۡ سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ٭ يَٰقَوۡمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا مَتَٰعٞ وَإِنَّ ٱلۡأٓخِرَةَ هِيَ دَارُ ٱلۡقَرَارِ ﴾ (غافر: ۳۸-۳۹)

٦. ﴿ وَيَٰقَوۡمِ مَا لِيٓ أَدۡعُوكُمۡ إِلَى ٱلنَّجَوٰةِ وَتَدۡعُونَنِيٓ إِلَى ٱلنَّارِ ٭ تَدۡعُونَنِي لِأَكۡفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشۡرِكَ بِهِۦ مَا لَيۡسَ لِي بِهِۦ عِلۡمٞ وَأَنَا۠ أَدۡعُوكُمۡ إِلَى ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡغَفَّٰرِ ﴾ (غافر: ۴۱-۴۲)

۷. فریادهایش را به قومش چنین پایان می‌دهد: ﴿ فَسَتَذۡكُرُونَ مَآ أَقُولُ لَكُمۡۚ وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ﴾ (غافر: ۴۴)

سرانجام این انسان: رستگاری و، سرانجام خاندانِ فرعون، زیان کاری چنان که الله تعالی می‌فرماید: ﴿ فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُواْۖ وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ﴾ (غافر: ۴۵)

۲) مردی خبر رسان از گوشه‌های شهر

داستان این مرد در سوره‌ی «یس» آمده است، در حکایت شهری که پیامبرانی به آن جا آمدند و تکذیب شدند و به سنگ باران و عذاب دادن تهدیدشان کردند. این مرد از ماجرا با خبر شد و اطراف شهر دوان به راه افتاد، برای یادآوری و خیرخواهی، کشتندش. بشنو و بیندیش در انچه این مرد خردمند اندیشه‌ورز گفت: الله تعالی می‌فرماید: ﴿ وَجَآءَ مِنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ رَجُلٞ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ ٭ ٱتَّبِعُواْ مَن لَّا يَسۡـَٔلُكُمۡ أَجۡرٗا وَهُم مُّهۡتَدُونَ ٭ وَمَا لِيَ لَآ أَعۡبُدُ ٱلَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ءَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً إِن يُرِدۡنِ ٱلرَّحۡمَٰنُ بِضُرّٖ لَّا تُغۡنِ عَنِّي شَفَٰعَتُهُمۡ شَيۡـٔٗا وَلَا يُنقِذُونِ ٭ إِنِّيٓ إِذٗا لَّفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٭ إِنِّيٓ ءَامَنتُ بِرَبِّكُمۡ فَٱسۡمَعُونِ ﴾ (یس: ۲۰-۲۵)

سخنش را نشنیدند بلکه کشتندش ... وفات کرد .... فرشتگان به او گفتند: ﴿ قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَۖ قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ﴾ (یس: ۲۶-۲۷)

۸) عقل و، هوی و هوس

عقل و هوس دو نیروی انسانی‌اند که همواره با هم درگیرند. از عقل به درایت و درک و فهم و بیداری تلقی می‌شود و، دومی یعنی هوی و هوس به معنی دوست داشتن شهوات که از آن به عجله، بی پروایی و فریبکاری تلقی می‌شود. برای انسان بسیار مهم است که فرق فکر عقل و هوای نفس را بداند تا هوایش را عقل نپندارد که در آن صورت گمراه می‌شود و هلاک می‌گردد. چه بسیارند کسانی که پیروی هوی و هوسشان را می‌کنند و آن را عقلانی می‌پندارند و ، اینان همگی دیوانگان وکافران‌اند، کسانی که با پیروی هوی و هوس منحرف شده‌اند و سپس فتنه‌ها و گمراهی‌ها را بین مسلمانان رواج دادند و، گمان می‌کنند که کار شایسته‌ای می‌کنند چنان که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا * ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا *أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنًا ﴾ (کهف: ۱۰۳- ۱۰۵)

به همین سبب الله تعالی ما را از پیروی هوی و هوس برحذر می‌دارد با بیان این که این پیروی همانا گمراهی است، می‌فرماید:« و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله»

و نیز: ﴿ وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلۡحَقُّ أَهۡوَآءَهُمۡ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَن فِيهِنَّۚ بِذِكۡرِهِمۡ فَهُمۡ ﴾ (مؤمنون: ۷۱)

هر گاه نفست چیزی را برایت آراست به هوش باش و، هر گاه نظری در نفست انگیخته شد برحذر باش و بدان: چه بسیار که هوس با شرع مخالفت می‌کند و، تو مومن راستین نیستی مگر آن که هوای نفست پیرو شریعت محمدی ﷺ باشد و نه هیچکس دیگر.

و بدان که: عقل سلیم هیچگاه با شرع در تعارض قرار نمی‌گیرد، اگر به خاطرت آمد که در شرع چیزی هست که عقلت آن را نمی‌پذیرد بدان آن چه که آن امر شرعی را نمی‌پذیرد عقل نیست بلکه هوای نفس تو است، از گمراهی با پیروی از آن بترس و، جانب شرع را نگه دار که رستگاری در آن است. در هر صورت، بر عقل و هوی لازم است که حکم شریعت را گردن نهند و فروکاستن از احکام شرعی برای موازین عقلانی و مقیاس‌های نفسانی جایز نیست، بی هیچ شک و تردیدی، چنان که الله تعالی می‌فرماید: ﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ (نساء: ۶۵) و الله یاریگر و توفیق دهنده و راهنماست.

تکلیف و عوامل ساقط کننده‌ی آن

۱) مقدمه

۲) مکلف کیست؟

نخست: شروط تکلیف به ایمان

دوم: شروط تکلیف به عبادات

۳) عوامل ساقط کننده‌ی تکلیف:

بخش نخست: عوارض آسمانی:

دیوانگی، کندذهنی، فراموشی، خواب، بردگی، بیماری و مرگ

بخش دوم: عوارض اکتسابی:

نادانی، اجبار، هزل (شوخی)، اشتباه، مستی

تکلیف و عوامل ساقط کننده‌ی آن

۱-مقدمه:

پیشتر اشاره کردیم که آغاز «مرحله‌ی جوانی» آغاز مرحله‌ی تکلیف است، هر گاه شروطش یافت شود، جایی که انسان اهلیت مخاطب بودن امر و نهی را پیدا می‌کند و مسئول اعمالش است، خیر باشد یا شر، در دنیا و آخرت پاداش می‌بیند و عقوبت می‌شود و حسابرسی و بازخواست می‌شود. مفید دانستیم که به بحث تکلیف وسعت ببخشیم و روشن سازیم که مکلف شرعی کیست و مهمترین عوارضی که باعث ساقط شدن تکلیف از گردن انسان می‌شوند کدامند؟

سخن ما در این باره مطابق با آن چیزی است که علمای «اصول فقه» ذکر کرده‌اند و نه پزشکان زیرا، ما در این کتاب نه درباره‌ی بیماری‌های جسمانی بحث می‌کنیم و نه نشانه‌های طبی آن و نه از داروها و پادزهرها که با آن‌ها به معالجه می‌پردازند بلکه ما از ناحیه‌ی تکلیف برای انسان و شروط آن و مسئولیت‌های مکلف و آنچه به سود یا به زیانش باشد بحث می‌کنیم و، نیز از عوارضی سخن می‌گوییم که به سبب آن‌ها تکلیف از انسان ساقط می‌شود، خواه کلی باشد یا جزئی. ما درهیچ جای این کتاب به مسایل پزشکی و روانشناسی متعارف- که پزشکان و روانشناسان درباره‌ی آن‌ها سخن می‌گویند – نپرداخته‌ایم و عمداً چنین کرده‌ایم چرا که این جنبه از بحث هدف ما نبوده است. مراحل زندگی انسان را از آغاز تا انجام مطابق نصوص شریف موجود در کتاب و سنت ذکر کردیم و، درباره‌ی «تکلیف»، «مکلف» و «عوامل ساقط شدن

تکلیف» چنین می‌کنیم مثلاً: برای ما مهم نیست که بدانیم «جنون» در عرف روانپزشک‌ها چیست و با انواع جنون و مراتب و عوارض آن کاری نداریم. هیچ کدام ازاین‌ها مورد نظر ما نیست چرا که این موضوع‌ها در یک نوشتار علمی پزشکی محض می‌گنجد، و این جز برای پزشکان و دانشجویان پزشکی سودمند نخواهد بود. این مبحث اصلاً در تخصص ما نیست.

آنچه به ما مربوط است اثر این عوارض از نظر محض شریعت است زیرا فرد مکلف در معرض این قرار دارد که بحرانی از او صادر می‌شود یا دچار بحرانی می‌شود و، اوست که از راهکارها می‌پرسد و از کسی که بحرانی از او صادر می‌شود درباره‌ی اسبابش می‌پرسند.

و نباید فراموش کنیم هدف ما ازاین گونه نوشتارها، سود رساندن به همه‌ی مسلمانان و به ویژه جوانان است با واقعیت‌های عام و خاصشان و راهنمایی ایشان به راه‌های درست اصلاحِ: نفوس ... و سلوک و تعامل در همه‌ی عرصه‌ها و میادین. هیچ چیز جز آن چه که ما را درتحقق این هدف کمک کند به ما مربوط نیست و، این هدف نهایی حاصل نمی‌شود مگر از راه اسلام ... اعتقادی ...و عملی و ، در هر حال از الله کمک می‌خواهیم.

اگر کسی از فایده‌ی بیان این مسایل در کتاب، که کتاب فکری محض است، بپرسد ما پاسخ می‌دهیم:

آن چه که ما درباره‌ی مراحل زندگی انسان ذکر کردیم و، آن چه در مورد اهلیت تکلیف و مکلف بودن خواهیم گفت نه تنها مفید است بلکه، در موضوع این کتاب بسیار مهم است به خاطر آن چه که گذرا اشاره کردیم و به دلایل زیر:

یکم: ما دراین کتاب از «بحران‌های جوانان» سخن می‌گوییم و پیداست که بحران پدید نمی‌آید و گسترش نمی‌یابد مگر آن که فرد مکلف باشد. بحرانی نیست مگر از جانب مکلف و، جوان غیر مکلف بحرانی ندارد بلکه هیچ مسئولیتی بر گردن او نیست پس، مهم این است که ما درباره‌ی «اهلیت» تکلیف، شرایط آن و علل ساقط شدن تکلیف سخن بگوییم.

دوم: ما می‌خواهیم که جوانان بیشتر به خود و شخصیتشان و نیروها و تواناییهایشان بیندیشند و این که: توجه شان را جلب کنیم و، متوجه نعمت‌های بزرگی

کنیم که الله تعالی بر ایشان منّت نهاده تا، قدر و قیمت و ارزشش را بدانند و الله ﷻ را شکر گویند و این که انسان بداند که بیهوده آفریده نشده و بیهوده نمی‌زید بلکه انسانی است مکلف و مسئول.

سوم: خواستیم که جوانان را برای صیانت عقل‌ها و گوش‌ها و دیده‌ها و دیگر حواسشان و نیز ضرر نرساندن و تلف نکردن آن‌ها – با هر گونه آزار و اتلافی که باشد مانند مستی و مخدرات – برانگیزیم چرا که این‌ها نعمت‌های بزرگی هستند که نمی‌توان قیمتی بر آن‌ها نهاد و هیچ چیزی در دنیا با آن‌ها برابری نمی‌کند.

چهارم: نیز خواستیم که مردم باریک بینی شریعت اسلامی و فراگیر بودن و بلندی و شکوهش را به یاد آورند تا، ایمان مؤمن افزایش یابد و به دینش مباهات و افتخار کند در مقابل همه‌ی امت‌ها و ملت‌ها و، نارسایی همه‌ی قوانین قرار دادی و نظام‌های ظاهراً آراسته‌ی تصنعی را دریابد، نظام‌هایی که زمان چه زود از آن‌ها می‌گذرد و تاریخ مصرفشان به پایان می‌رسد و سستی در آن‌ها پدیدار می‌گردد و باعث فتنه‌ها می‌شوند و انسان را در بلاها و مصیبت‌ها غرق می‌نمایند و گرفتار می‌سازند.

۲- «مکلف» کیست؟

الله ﷻ انسان را به تکالیف شرعی مکلف کرده که عبارت است از: «اوامر و نواهی»، بالاترین آن« ایمان» است. و این تکالیف به گونه‌ای است که در توان بنده باشد، به همین دلیل الله تعالی حرج و تنگنا را از امت اسلام برداشته ﴿ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ ﴾ (حج: ۷۸) و «حَرَجْ» در لغت مکان تنگ و پر درخت را گویند یعنی: مکلف نشده‌اید به آن چه که بر شما گران آید و بیرون از توانتان باشد.

چنان چه الله می‌فرماید:

﴿ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۚ ﴾ (بقره: ۲۸۶)

با وجود آسانی که در شریعت و تکالیف هست، شریعت پاکیزه در حالات معیّنی نیز اجازه داده و استثناهایی قایل شده، قدرت مکلف را در حالات معذور بودن در نظر گرفته مانند: بیمار و سفر. برای مسافر افطار در رمضان جایز است و روزه نگرفتن برای بیمار رواست.» به خاطر این که برای مکلف حجت یا بهانه‌ای نماند که بکوشد

کوتاهیش درانجام واجبات و مخالفتش با احکام شریعت شریف را توجیه کند. تکلیف دراسلام دو مرتبه دارد، یکی بر دیگری تقدم دارد و اولی از شرایط مرتبه‌ی دوم است. نخست: تکلیف به ایمان و ، سپس تکلیف مسلمان به دیگر تکالیف شرعی و، هر کدام از این دو مرتبه شرایطی دارند که اکنون به بیان آن‌ها می‌پردازیم:

یکم: شروط تکلیف به ایمان

مراد ما از «ایمان»: ایمان حقانی و راستین است که الله تعالی بندگانش را به وسیله‌ی پیامبران به آن امر کرده بدین گونه که انسان مکلف ایمان بیاورد به الله و ملایکه‌اش و کتاب‌های آسمانی و پیامبرانش و روز آخرت و خیر و شر و قضا و قدر و به همه‌ی عوالم غیبی که الله تعالی بر زبان پیامبرش محمد ﷺ از آن خبر داده است.

و مکلف به ایمان شرعاً آن است که: شرایط چهارگانه‌ی زیر در وی یافت شود و اگر ایمان نیاورد کافر است:

شرط نخست: بلوغ

«بالغ» کسی است که از مرحله‌ی کودکی در گذرد و از نشانه‌های بلوغ پسر: انزال منی با احتلام و غیره و باردار کردن همسر و، در دختر: دیدن خون حیض یا باردار شدن. هرگاه یکی از این نشانه‌ها آشکار شود فرد بالغ شده و در سن تکلیف قرار گرفته و دراین مسأله اختلافی در بین فقها نیست. اما در سن بلوغ – وقتی که نشانه‌ای از نشانه‌های یاد شده آشکار نشود – جمهور فقها برآنند که : سن بلوغ پانزده سالگی کامل است.

شرط دوم: عقل

تردیدی نیست که عقل از نعمت‌های بزرگی است که خداوند متعال به انسان بخشیده، به همین دلیل شریعت شریف آن را محور تکلیف قرار داده، هیچ کسی مکلف می‌شود مگر آن که عاقل باشد و، عاقل مکلف به ایمان انسانی است به دور از جنون همیشگی، چنان جنونی که هیچ گاه بهبود نیابد.

اما هر گاه مجنون عقلش را باز یابد یا، دیگر شرایط تکلیف را دارا باشد سپس دیوانه شود و مؤمن نباشد، ایمان در وقت عقل‌مند بودنش بر او واجب است، اگر در این مدت ایمان نیاورد و دوباره دیوانه شد و مُرد به اعتبار کافر بودنش وارد جهنم می‌شود و حکمش همچون کافر عاقلی است که دیوانه شود و به دیوانگی بمیرد، او نیز در آتش جهنم داخل می‌گردد چرا که هنگام عقل‌مند بودنش ایمان نیاورده و جنونش به مثابه‌ی مردن است یعنی: گویی به وقت دیوانگی مرده، به همین دلیل جهنمی است. اما دیوانه‌ی مسلمان یا، کسی که از والدین کافر تولد یافته سپس قبل از بلوغ دیوانه شده، بهشتی است چون اصلاً مکلف نبوده است.

شرط سوم: سلامت حواس

مراد ما از حواس: حواس پنج گانه‌ی شنوایی، بینایی، بساوایی، بویایی و چشایی است و، از نظر شریعت سلامت همه‌ی حواس برای تکلیف لازم نیست بلکه، سلامتی یکی از دو حس شنوایی و بینایی کفایت می‌کند و ربطی به بقیه‌ی حواس ندارد به دلیل کمی فایده و اهمیتشان در انسان هر گاه کسی «شنوایی»اش سالم باشد یعنی شنوا باشد یا بینایی‌اش سالم باشد یعنی بینا باشد یکی ازشرایط تکلیف به ایمان در وی یافت شده، به سبب آن که اثرپذیری عقل از شنوایی و بینایی بیشتر از دیگر حواس است. زیرا هر یک از این دوحس از دایره‌ی محدود انسان فراتر می‌روند، چشم تا دور دست‌ها را میبیند و گوش نیز در می‌یابد و از دور می‌رباید بی آن که لمس کردنی در کار باشد. – یعنی بی آن که ارتباطی لمسی میانشان حاکم باشد. – ما از طریق فضا با دستگاه‌های اطلاع رسانی صوتی و تصویری آنچه را که در دوردست‌ترین نقاط زمین اتفاق می‌افتد می‌شنویم و می‌بینیم و این امر بدون گوش وچشم امکان ندارد.

و الله تعالی درجاهای متعددی درکتاب جاویدان خویش این دو حس را در بین سایر حواس ممتاز کرده و به اهمیت آنها اشاره فرموده است:

﴿ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ ۚ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْفُؤَادَ كُلُّ أُو۟لَٰٓئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْـُٔولًا ﴾

(اسراء: ۳۶)

و به همین سبب سلامت یکی از این دو حس برای مجهز کردن عقل به دلایل شناخت الله و ایمان به او کفایت می‌کند.

شرایط چهارم: رسیدن دعوت

شرط رسیدن دعوت اسلام به انسان برای مکلف به ایمان شدن، قول اکثریت علماست. تعداد اندکی با نظریه‌ی فوق مخالفند که قابل اعتنانیستند.

کسی که چیزی از اسلام نشنیده وخبر رسالت محمد ﷺ به او نرسیده مکلف نخواهد بود زیرا الله تعالی هیچ کس را فراتر از توانش مکلف نکرده، سرانجام چنان فردی باخداست، به همین سبب بر مسلمانان واجب است که برای رساندن پیام اسلام به جهانیان قیام کنند وما، اجازه‌ی پیکار با کسانی را که به هیچ وجه دعوت اسلام به آنها نرسیده نداریم.

پس مکلف به ایمان: هر انسانی است که این شرایط چهارگانه در وی جمع شود، اگر ایمان آورد هدایت یافته و رستگار است و، اگرایمان نیاورد درگمراهی و زیانکاری آشکار است.

«ایمان» ذاتاً شرط اول مکلف بودن مسلمان به تمام تکالیف شرعی عملی است چنان چه بیان خواهیم کرد و این مسأله‌ی دیگری است.

دوم: شروط تکلیف به عبادات

عبادات: فرایض و واجبات شرعی هستند که الله تعالی مؤمن را به آن‌ها امر کرده و شروط تکلیف «که نزد فقها» «شروط وجوب» هم نامیده شده‌اند یعنی: شروطی که وجود آن‌ها انجام دستور شرعی را بر مکلف واجب می‌گرداند. **نماز**: شرط وجوب آن بر انسان چنین است: مسلمان، بالغ و عاقل باشد و زن درحال حیض و نفاس نباشد که در این حال مکلف به نماز نیست وپس از حیضش قضائی بر او لازم نیست. نماز بر هر کسی که شرایط مذکور در وی باشد واجب عینی است، با ادای آن پاداش میگیرد و با ترکش عقوبت می‌شود و درترک دیگرفرایض نیز به همین منوال.

اما از کافر نماز و دیگر فرایض خواسته نمی‌شود لیکن به سبب ترک فرایض و انجام محرمات عقوبت می‌شود علاوه بر عذاب کفر ورزیدنش.

زکات: واجب است بر مسلمان، آزاد و صاحب نصاب شرعی با شرایطش پس،بر «عبد» زکات لازم نیست به سبب عدم ملکیتش و کافر در دنیا به خاطر ندادن زکات مؤاخذه نمی‌شود، چنان چه اشاره کردیم – بلکه، از او «جزیه» گرفته می‌شود – اگر از اهل جزیه باشد – به همان ترتیبی که فقها بیان کرده‌اند. برخی از فقها بلوغ و عقل را از شرایط وجوب «زکات» قرار نداده و در مال کودک و دیوانه به وجوب زکات حکم داده‌اند که ولی آنها بایدپرداخت کند.

روزه: در ماه رمضان واجب می‌شود بر مسلمان، بالغ، عاقل، قادر بر گرفتن روزه و، بر مسافر و مریض و آن که وضعیتش چون مریض است –مانند زن حامله و شیرده – روزه واجب نیست.

حج: یک بار در طول زندگی واجب می‌شود بر مسلمان،بالغ، عاقل، آزاد، دارای استطاعت (استطاعت در همه‌ی ابعاد آن که درجای خود بحث شده و در این جا محل بحث نیست.)

تکلیف،تنها برای ادای واجبات شرط نیست بلکه، شرط اقامه‌ی حدود و عقوبت کردن جانیان (اعم از دشمنان دین،جان،مال، آبرو و عقل) است. مثلا: در عقوبت کردن جانی،«مکلف» بودن شرط است و دیوانه و خوابیده و کودک پیش از بلوغ عقوبت نمی‌شود.اما امر کردن فرزند نابالغ به نماز و روزه و .... به خاطر واجب بودنش بر کودک نیست بلکه، برای یاد گرفتن و تمرین آن قبل از وجوب است. با عبادت انس می‌گیرد و دوستش می‌دارد و دیگر بعد از بلوغ ترکش نمی‌کند و همچنین است نهی کردن ازمحرمات و گوشمالی دادن او بر پرستش واجب است بلکه، از مهمترین وظایف والدین در قبال فرزندانشان است و این خود ستون تربیت شایسته است.

۳- عوامل (عوارض)ساقط کننده‌ی تکلیف

اهلیت انسان به دلیل عوارضی آسیب می‌بیند و به همین سبب اهلیتش رااز دست می‌دهد و دیگر مکلف نیست. این عوارض به دو دسته تقسیم می‌شوند: عوارض آسمانی و عوارض اکتسابی و اینک شرح این دو:

بخش نخست: عوارض آسمانی

مراد از عوارض آسمانی چیزهایی است که بر انسان مکلف می‌آید و به سبب آن‌ها اهلیتش را از دست می‌دهد بدون اینکه هیچ اختیار و اکتسابی در این عارضه در کارباشد و مهم‌ترین این عوارض عبارتند از:

۱) جنون (دیوانگی)

اصولیون «جنون» را تعریف کرده‌اند به آفتی که موجب کارهای غیرعقلانی (مخالف عقل) در انسان می‌شود بدون این که ضعفی در اعضای دیوانه بیاید. و جنون گاه همیشگی است و تا دم مرگ همراه انسان است و، گاه مقطعی در برهه‌ای از زمان هست و سپس به کلی از بین می‌رود.

به طور کلی، جنون ناقض تکلیف است، دیوانه هیچ مسئولیتی ندارد، نه در دنیا و نه در آخرت، چنان که در شروط تکلیف به ایمان ذکرکردیم.

۲)عقب ماندگی ذهنی

آفتی است که موجب خلل در عقل می‌شود و فرد دچار اختلاط شده، بخشی از کلامش شبیه عقلا و بعضی از آن سخن دیوانگان است و تمام افعالش از نظر مختلط بودن چنین است.

بر عقب مانده‌ی ذهنی عبادات واجب نسیت و عقوبت نمی‌شود اما، دیگر تصرفاتش احکام خاص خود را دارد که محل بسطش این جا نیست.

۳) فراموشی

فراموشی معروف است و در تعریفش گفته شده: « امری است که بر عقل عارض می‌شود و آن را از به یاد آوردن مطلوب باز می‌دارد یا، از انجام کارهای لازم.» درموردحقوق الله ﷻ بخشوده شده و بر فراموش کردن هیچ وظیفه‌ای از وظایف شرعی گناهی مترتب نیست. مثلاً: کسی که نمازش را فراموش کرده. سپس به یادش می‌آورد، هنگام به یاد آوردن نماز گزاردن بر او واجب است و، در این فراموشی هیچ گناهی ندارد بنابه فرموده‌ی رسول الله ﷺ «من نسی صلاةً، فلیصلّ إذا ذکرها، لاکفارة لها إلا ذلک» و: «من ترک صلاة واحدةً عشرین سنة لم یعد إلا تلک الصلاة الواحدة» یعنی غیراز قضائی نفس همان نماز چیز دیگری بر وی واجب نیست، اگر چه بدون قضائی بیست سال ترکش کرده باشد. اما درحقوق بندگان فراموشی عذر شمرده نمی‌شود، کسی که به سبب فراموشکاری مال کسی را از بین ببرد قیمتش بر او لازم است اگرچه بر وی گناهی نیست به سبب آن چه که درحدیث پیامبر ﷺ آمده: «رفع عن أمتی: الخطأ و النسیان و ما استکرهوا علیه» یعنی: امت من اگر اشتباهاً حرامی را مرتکب شوند گناهی برآن‌ها نیست و همین طور اگر به اجبار و اکراه باشد. (حکم اجبار و اکراه درعوارض اکتسابی خواهد آمد.)

٤) خواب

خواب موجب آسودگی بدن است بنابر آن چه الله تعالی فرموده:

﴿ وَجَعَلۡنَا نَوۡمَكُمۡ سُبَاتٗا ﴾ (نبأ: ۹)

و ازنشانه‌های الله تعالی است، ذاتی که خواب را آفریده که شبیه مرگ است و «موت صغری» نامیده شده،تا سبب آسایش بدن آدمی شود بی هیچ رنج و تلاشی. الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيۡلِ ﴾ (روم: ۲۳)

اصولیون خواب راچنین تعریف کرده‌اند: «ناتوانی ازبه کاربردن نیرو در یک فترت زمانی» پس، فرد خوابیده توان استفاده از حواس خود برای درک محسوسات و نیز

توان استعمال نور عقل برای درک امور عقلانی و توانایی انجام افعال اختیاری نظیر قیام و قعود و رکوع و سجود راندارد.

درخواب خطاب برای ادای تکلیف- به سبب ناتوانی- به تأخیر می‌افتد. و خواب به طورکلی منافی اختیار است و هر آنچه که فرد خوابیده در طلاق، اسلام آوردن و مرتد شدن بگوید هیچ اعتباری ندارد. بنابراین کسی در خواب زنش را طلاق دهد طلاقش واقع نمی‌شود و اگر کافری در خواب اسلام آورد اسلامش اعتباری ندارد، در حدیث شریف که نص آن را در مرحله‌ی کودکی ذکرکردیم آمده که: برفردخوابیده تا وقتی که بیدار شود چیزی نوشته نمی‌شود. خواب در بیشتر احکامش شبیه «اغماء - بیهوشی» است، همان مرضی که قوای فرد را ضعیف می‌کند ولی عقل را زایل نمی‌کند و تأثیر آن برقوای فرد فراتر از خواب است زیرا، فرد خوابیده هر گاه بیدارش کنند به هوش می‌آید اما آن که دچار بیهوشی شده چنین نیست.

۵) بردگی

بردگی در اسلام مشروع است و جز از مسیر جنگ با کفار ممکن نیست – به همان ترتیبی که مفصلاً در کتب فقهی آمده- بردگی مشروع است تا جزای کافر به سبب کفر ورزیدنش باشد زیرا، کفار آن گاه که تکبر ورزیدند و از بندگی الله ﷻ سرباز زدند. الله تعالی آن‌ها را مجازات کرد و بنده‌ی بندگانش قرار داد.

بردگی، ناتوانی حکمی است نه حقیقی یعنی: برده به حکم شریعت از تصرفات عاجز است، مملوک است و مالک چیزی نیست و حج کردنش صحیح نیست و نمازجمعه بر وی واجب نیست و احکام مفصل دیگری که درکتب فقهی آمده است. این جا تأکید می‌کنیم: دیدگاه کسانی که گمان می‌کنند: « بردگی همیشه غیرمشروع بوده هیچ اعتباری ندارد، و طرفداران این نظریه چیزی از آیات قرآنی و احادیث نبوی و اقوال امامان فقه نمی‌دانند، ائمه‌ای که بر مشروع بودن و همیشگی بودن بردگی اجماع کرده‌اند، و این حکم تا قیام قیامت مشروع است اگر چه حکومتی نباشد که احکامش را اجرا کند.

اما این گمان که بردگی منافی کرامت و آزادی انسان است از دو جهت گمانی مردود است:

نخست: اساساً کافر هیچ کرامتی ندارد، چگونه ممکن است کسی که الله تعالی خوارش کرده صاحب کرامت باشد؟

﴿ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكْرِمٍ ﴾ (حج: ۱۸)

و انسان هیچ گاه صاحب کرامت و عزیز نخواهد شد مگر با ایمان، و غیر از این کرامت و عزتی ندارد.

دوم: کافرانی که مدعی آزادی انسان و «حقوق بشر»، هستند به ویژه همه‌ی کشورهای غربی، در ادعای خود دروغگویند چرا که تاریخشان پر است ازجنایات و ستم‌ها بر ضد انسان و کرامت انسانی و، جهان هیچ گاه فراموش نخواهد کرد که: چگونه تاجران برده از سرزمین‌های آمریکا و اروپا به قاره‌ی آفریقا می‌روند و زنان و کوکان را می‌ربایند تا در کشورهای خود بفروشند و، حال آن که آن‌ها آزاد و فرزندان انسان‌های آزادند و در میان آنها مسلمان و مسیحی هم هست.

٦) بیماری

بیماری: «حالتی است که بر بدن عارض شده و اعتدال طبیعی بدن به سبب آن زایل می‌شود.» و سببی از اسباب ناتوانی است، از این رو بیمار به اندازه‌ی توانایی‌اش مکلف به انجام عبادات است. فرد بیمار درحالی که نشسته یا به پشت خوابیده نماز می‌گذارد (به هر شکل که می‌تواند) و، وجوب روزه و حج از او ساقط می‌شود اگر بیماری از انجام آن عبادات ناتوانش کرده باشد. احکام مربوط به این موضوع زیاد است و تفصیل آن درکتب فقهی آمده است.

۷) مرگ

مرگ آفریده‌ای است که نقیض زندگی است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿ تَبَٰرَكَ ٱلَّذِي بِيَدِهِ ٱلْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفُورُ ﴾ (ملک: ۱-۲)

مرگ از بین برنده‌ی پایه‌ی تکلیف است و با آن تکلیف برای همیشه پایان می‌یابد و دیگر نوبت حساب و جزا می‌رسد. به همین سبب انسان سست و تنبل دوست دارد به دنیا برگردد تا عمل صالح انجام دهد. چنان که الله ﷻ می‌فرماید:
﴿ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ۞ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ﴾ (مؤمنون: ۱۰۰-۹۹)

بخش دوم: عوارض اکتسابی

عوارض اکتسابی همان است که در اختیارفرد و قابل اکتساب است و مهمترین آن‌ها در پی می‌آید:

۱) جهل (نادانی)

«جهل» آن چنان که بعضی گفته‌اند: «چیزی را خلاف آن چه که هست تصور کردن.» و ضد «علم» است و جهل را ازعوارض اکتسابی شمار کرده‌اند. و از آنجا که انسان باتحصیل علم قادر به از بین بردنش است همانند امری اکتسابی فرض شده است.

تردیدی نیست که جهل آفتی خطرناک است و جاهل غیراز بلا و تخلّف و کوردلی دیگر بری از آن نمی‌خورد.

بدترین و زیان بارترین انواع جهل: جهل کافر به الله تعالی و صفات و کمال او، وجوب ایمان به الله ﷻ است. جهل کافر باطل است و هیچ عذری در کفر ورزیدنش ندارد چرا که سرکشی و ناسپاسی است پس از دلایل روشن بر وحدانیت الله تعالی و رسالت پیامبران و،به همین سبب هرگاه برحال کفر بمیرد درآخرت به عذاب شدید همیشگی گرفتار می‌شود در پاداش کفر و عنادش.

جهل در امور دینی برای مسلمان عذر نیست، درمورد آن چیزهایی که معلوم است از ضروریات دینی‌اند مانند ارکان اسلام و جهاد ... اگر کسی یکی ازاین امور را انکار کند یاحرام عینی را مباح و حلال قرار دهد، مانند زنا و شرب خمر، کافر است زیرا « **طلب العلم فریضة علی کل مسلم**» دانش‌اندوزی بر هر مسلمانی واجب است.

۲) ا کراه

اکراه عبارت است از: «مجبور کردن انسان به کاری که بدش می‌آید و اگر اجباری بر او نباشد درحالت عادی نمی‌پسندد.»

اکراه از عوارض اکتسابی اعتبار شده چرا که در واقع اختیاری است، از کسی به دیگری، ... و فرد مختار است که یکی از دو کارپیشنهادی ازجانب اجبارکننده را بپذیرد.

تردیدی نیست که اکراه بر اهلیت انسان مجبور شده تأثیر می‌گذارد، علما حق مطلب را دراین زمینه ادا کرده و احکام متعلق به اجابت خواسته‌ی اجبارکننده یعنی اجرای خواسته اش را به سه دسته تقسیم کرده‌اند:

بخش نخست، عمل به آن فرض است:

حالاتی وجود دارد که درآن بر مجبور شده واجب است که به آنچه مجبورش کرده‌اند، عمل کند اگرچه حرام باشد مثلاً : به خوردن گوشت مردار یاشرب خمر مجبور شود و گرنه آزاری می‌بیند که فراتر ازتوانش باشد. درچنین حالتی بر فرد مجبور شده واجب است که به اجابت کردن پناه ببرد و گوشت مردار بخورد و شراب بنوشد و، اگر صبر کندتا بمیردعقوبت می‌شود چرا که برنجات خویش قادر بوده و نکرده و، خود را درهلاکت‌انداخته و اگر در این حالت گوشت مردار بخورد یا شراب بنوشد ثواب می‌یابد.

بخش دوم: عمل به آن حرام است:

حالات دیگری هست که اجابت خواسته‌ی اجبار کننده جایز نیست مثلاً : اجباربر کشتن آدم بی گناه یا اجبار بر زنا، برای فرد مجبور شده جایز نیست که بکشد یا زنا کند چرا که این دو کارحرام است و در آن تجاوز به حقوق دیگری هست. فرد مجبور شده باید صبر کند تا بمیرد و شهید محسوب می‌شود زیرا، کشتن مسلمان با هیچ ضرورتی حلال نمی‌شود چون جان او از دیگری شیرین‌تر نیست و، زنا هم همینطور حرام است و به هیچ ضرورتی حلال نمی‌شود. اگرزنا کند اگر چه مجبورباشد گناهکار است و هرگاه شروط شرعی حد یافت شود باید حدزنا بر وی جاری شود.

بخش سوم: عمل به آن جایز است:

مثلاً مجبور کردن بر کفر- به هر سببی از اسباب کفر که باشد – به شرط آن که مجبور به اجابتش نماید. در این صورت فرد مجبور شده مختار است که: صبر کند و استقامت ورزد اگر کشته شود شهید است یا، کفر را بر زبانش جاری کند در حالی که قلبش باایمان اطمینان یافته، برای نجات زندگیش و هیچ مؤاخذه‌ای بر او نیست بنا به فرموده‌ی الله تعالی:

﴿ مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُۥ مُطْمَئِنٌّۢ بِٱلْإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ (نحل: ۱۰۶)

۳) هزل (شوخی)

«هزل» ضد «جدّ» است و عبارت است از: گفته‌ای که شوخی محض باشد. علما احکام هزل را به زیبایی وگستردگی تمام به تفصیل بیان کرده‌اند که محل بسطش این جا نیست اما، به همین اندازه بسنده می‌کنیم که هزل بر بعضی تصرفات اثر کرده و باطلشان می‌کند و بر بعضی دیگر اثر نمی‌گذارد و با هزل هم صحیح‌اند. از مشهورترین این امور: آن چه که در حدیث شریف آمده «ثلاثٌ جدُّهُن َجدٌّ و هزلُهُنّ جدٌ: النکاح و الطلاق و الرّجعة» و رجعه یعنی مراجعت همسر بعد از طلاق رجعی. این تصرفات صحیح و معتبرند اگر چه به هزل (شوخی) باشد.

و هزل در «ارتداد» کفر است یعنی: هر گاه به شوخی الفاظ کفر را بگوید کافر می‌شود و، این مسأله‌ی خطرناکی است که بسیاری ازمردم درحالی که نمی‌دانند گرفتارش می‌شوند و شرحش چنین است: هزل در گفتن الفاظ کفر یاکاری که کفر است مانند سجده برای بت، ارتداد و کفر به شمار می‌آید اگر چه به گفته‌ی خود اعتقاد نداشته باشد چرا که کفرش به دلیل لفظ هزل بدون اعتقاد قلبی نیست بلکه کفر است به خاطر خود هزل، به سبب استخفاف (سبک شمردن) دین کفر است.

بنا به فرموده‌ی الله تعالی:

﴿ قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ وَرَسُولِهِۦ كُنتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ۞ لَا تَعْتَذِرُوا۟ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَٰنِكُمْ ﴾ (توبه: ۶۶ -۶۵)

چرا که هزل گو در خودِ هزل جدی است، با رضایت و اختیار، و این گونه هزل ذاتاً کفر است خواه به آن معتقد باشد یا نباشد.

و از همین گونه است: آن چه که امروز به نام «بازیگری» درنمایش‌ها و فیلم‌های مثلاً دینی! باب شده، جایی که بازیگر شخصیت ابوجهل و ابولهب را بازی می‌کند و از زبانش کفر جاری می‌شود ...العیاذ بالله تعالی. گمان می‌کنند که این‌ها صرفاً «بازی» است .... و نیز درنقش فاجران و شراب خواران بازی می‌کنند و آشکارا در پیشگاه مردم پلیدی و فسق و زنا را به نمایش می‌گذارند... همه‌ی این‌ها به گمان «بازی» و به نام اسلام.

در این جا می‌پرسیم که: آیا بازیگری عذر شرعی است برای کفرگویی و دشنام به رسول خدا ﷺ و، برهنه رقصیدن ... و هم آغوشی با زنان و دیگر منکراتی که مرتکب می‌شوند؟

پاسخ کاملاً روشن و نفی مطلق است اما، ایشان همان‌ها هستند که فرموده‌ی الله تعالی بر آن‌ها منطبق می‌گردد:

﴿ ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴾ (کهف: ۱۰۴)

در موضوع «اکراه» پیشتر بیان شد که: کفرگویی جز برای آن که مجبورش کرده‌اند جایز نیست آن هم به شرط آن که قلبش با ایمان اطمینان یافته باشد اما، غیر از این جواز ندارد و پناه می‌بریم به الله ﷻ از جهل و سردمداران جهل، در هرزمان و مکان.

٤) خطا و اشتباه

«خطا» از لحاظ لغوی ضد «صواب» و در اصطلاح علما: «وقوع چیزی بر خلاف خواسته‌ی آدمی» است . و این عذر درستی است برای ساقط شدن حق الله تعالی، هرگاه از اجتهاد به دست آید، هر گاه مجتهد پس از کوشش بسیار به خطا رفت گناهکار نخواهد شد بلکه سزاوار یک اجر است مطابق حدیث شریف: **«إذا حكم الحاكمُ**

فاجتهد ثم اصاب فله أجران، و إذا حکم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر» منظور عالمی است که تمام شرایط اجتهاد در وی یافت شود نه آن که از روی جهل حکم می‌دهد یا با حقیقتی که می‌شناسد مخالفت می‌ورزد.

درمجازات خطا شبهه‌ای محسوب می‌شود بنابراین فرد خاطی گناهکار نمی‌شود و، باحدّ و قصاص مجازات نمی‌شود همانند: کسی که دیگری را از روی خطا به قتل برساند، الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَـًٔا ۚ وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُوا۟ ۚ ﴾ (نساء: ۹۲)

و قبلاً در بحث نسیان حدیث نبوی شریف ذکر شد: «رُفعَ عن أمتي الخطأُ و النسيان و ما استكرهوا عليه» یعنی هر گاه فعل حرامی را از روی خطا یا فراموشی یا اجبار انجام دادند گناهی بر آنان نیست به همان ترتیب که درجایش بیان کردیم.

اما خطا در حقوق بندگان عذرنیست، هرگاه کسی مال دیگری را به خطا از بین برد جبرانش بر او واجب است و، دیه در قتل غیر عمدی واجب است چنانکه ذکرکردیم.

۵) سُکر

فقها احکام سُکر را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

٦) سُکر مباح

مثلا مصرف دارویی مسکر مانند بنگ یا مستی ناشی از نوشیدن شراب از روی جبار یا ناچاری، حکم مصرف کننده در این جا حکم فرد بیهوش است، طلاقش واقع می‌شود و، دیگر تصرفاتش اعتباری ندارد و جمله‌ی علما بر این حکم توافق دارند.

۷) سُکر حرام

مانند شرب خمر بدون اجبار و ضرورت، جمهور علما حکم به معتبر بودن سخنش در طلاق و خرید و فروش داده‌اند. طلاقش واقع می‌شود اما، ارتدادش صحیح نیست. هرگاه فرد مست کفرگویی کرد حکم کفرش داده نمی‌شود چرا که ارتداد عبارت است ز دگرگونی در اعتقاد درحالی که، انسان مست به آن چه می گوید معتقد نیست بلکه صلاً نمی‌داند چه می‌گوید مانند فرد بی هوش.

جوانی

۱) منظور ماکدام جوان است؟

۲) نقش جوان در اجتماع

جوانی

۱) منظور ما کدام جوان است؟

در مراحل زندگی انسان بیان کردیم که «مرحله جوانی» همان مرحله‌ی «أشُدّ» است که از سن بلوغ آغاز می‌شود به همان ترتیبی که پیشتر گذشت.

ما در این کتاب نمی‌خواهیم همه‌ی «مرحله‌ی أشدّ» رامورد بحث قرار دهیم بلکه بر بخش اول آن که از سن پانزده سالگی آغاز می‌شود تمرکز می‌کنیم آنجا که دختر و پسر در سن نوجوانی هستند که حساس‌ترین بخش زندگی انسان است چرا که در این وقت تأثیرپذیریش بالاست و، خیلی سریع از آن چه می‌خواند و می‌شنود و می‌بیند تأثیر می‌پذیرد و به همین سبب بحران‌های جوانان در این فترت زمانی بیشتر و حساس‌تر است. ما می‌خواهیم جوان را همراهی کنیم – دختر باشدیا پسر – از آغاز بلوغ و سن تکلیف احوالش را بررسی کنیم، مراقب رشد و تغییراتش از نظر جسمانی و فکری و رفتاری باشیم، راهنمایی و نصیحتش کنیم تا شکار دست فاسدان نشود و از لحاظ فکری و جسمی رشدی توأماً و درست و سالم داشته باشد و بدین ترتیب انسانی نمونه و فردی صالح از افراد جامعه گردد.

۲) نقش جوان در اجتماع

جوانان اساس جامعه‌ی بشری‌اند، اگر شایسته باشند جامعه درست وشایسته است و اگر فاسد باشند جامعه خراب و فاسد است و، جوان نهالی است ... رشد می‌کند ... شکوفه می‌دهد و به بار می‌نشیند.

همین جوانان روزگاری ستون‌های جامعه خواهند شد و مسئولیت‌ها را بر عهده می‌گیرند، از همینان‌اند رهبران ... حاکمان ... مأموران نظامی و انتظامی ... کارمندان بلند پایه ... بازرگانان، پیشه وران و استادان و دانشمندان ...

پس چرا نیکو توجیه نشوند؟؟

جوانان مرواریدهای اجتماع‌اند، گوهری گران بها و، از همه بیشتر دوستدار جامعه و آماده‌ی فداکاری برای آن هستند حتی اگر با جان باشد. از همین رو همه‌ی ارتش‌های جهان از جوانان است و انقلاب‌ها به بازو و نیروی ایشان برپا می‌گردد .... و ایشان بیشترین پیروان پیامبران علیهم السلام‌اند چنان که حافظ ابن کثیر درتفسیر آیات «اصحاب کهف» فرموده: «الله تعالی از ایشان به «فِتْيَة - جوانان» یاد کرده که ایشان جوان بودند، حق را پذیرفته و هدایت یافته‌تر از پیرانی بودندکه در دین باطل سخت بودند، به همین جهت جوانان بیشترین لبیک گویان به الله و رسولش بودند و، اما پیران قریش عمدتاً بر دین خود ماندند و جز عده‌ی اندکی مسلمان نشدند و، الله تعالی این چنین از «اصحاب کهف» خبر می‌دهد:

﴿ نَّحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ ۚ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴾

(کهف: ۱۳)

و جوانان انتقال دهندگان میراث و بزرگی از پدران به نسل بعدی هستند و هم ایشان ذخیره‌ها و گنج‌های اجتماع‌اند. هرگاه امت ازجوانان تهی شود وجودش از دست می‌رود و کیانش به باد می‌رود، به همین خاطر حضرت محمد ﷺ توجه واهتمام ویژه‌ای به جوانان داشتند و، برآرامش وقرار گرفتنشان با ازدواج حریص بودند تا در زشتی‌های آشکار نیفتند که آن وقت فاسد می‌شوند و تباه و ، فریبنده‌ها و شهوت‌ها می‌ربایندشان.

رسول الله ﷺ فرمودند: «یا معشر الشباب من استطاع منکم الباءَةَ فلیتزوج، فإنه أغَضُّ للبصر و أحصنُ للفَرجِ و من لم یستطع فعلیه بالصوم فإنه له وجاءٌ»

«باء» عبارت است از قدرت انجام تکالیف ازدواج مانند مهرو نفقه. مراد از «وجاء» در این جا این است که: روزه از شدت شهوت می‌کاهد. و نبی مکرم ﷺ جوانی را که در فرمان برداری الله تعالی رشد می‌یابد مژده داده که روز قیامت زیر سایه‌ی عرش الهی در امنیت به سر می‌برد، از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: «**سبعةٌ یُظلُّهم الله فی ظلّه یوم لاظل إلّا ظلّهُ: امامٌ عادل و شابٌ نشأ فی عبادة الله ﷻ، و رجل قلبهُ معلّقٌ بالمساجد و رجلان تحابّا فی الله اجتمعا علیه و تفرّقا علیه و رجلان دعتُه امرأةٌ ذاتُ حُسن و جمال فقال: إنی أخافُ الله و رجلٌ تصدّق بصدقةٍ فأخفاها حتی لاتعلم شمالهُ ما تنفق یمینُه و رجلٌ ذکر الله خالیاً ففاضَت عیناه**»

تردیدی نیست که در این حدیث جوانان بیشتر ازدیگران مورد عنایت و توجه قرار گرفته‌اند و این نشانگر اهتمام ویژه به جوانان و حرص بسیار بر آبادانی دین و اخلاق و دنیا وآخرتشان است.

انتخاب جوانی چون «أسامه بن زید» به عنوان فرمانده‌ی لشکری که درآن بزرگان صحابه بودند توسط رسول الله ﷺ نشانگر علاقه‌ی ویژه‌ی پیامبر در اعطای حقوق جوانان و نادیده نگرفتن شایستگی‌های ایشان است. اسامه ؓ در آن هنگام بیست ساله بود و، پیامبر ﷺ توجهی به اعتراض منافقین مبنی بر کم سن و سال بودن اسامه برای فرماندهی لشکر نفرمودند بلکه، تأکید فرمودند که او اهلیت و شایستگی فرماندهی را دارد.

در محاصره‌ی جنگ احزاب درسال چهارم هجری، عمرو بن عبدود که درقدرت و جنگاوری پرآوازه بود مسلمانان را به مبارزه فراخواند، کسی پیش نرفت و رسول الله ﷺ به کسی اجازه‌ی مبارزه نداد مگر به یک جوانمرد: علی بن ابی طالب ؓ با او جنگید و هلاکش کرد، کتاب ما چیزی جز جلوه‌هایی از روش رسول الله ﷺ نیست که می‌کوشیم با آن جوانانمان را راهنمایی کنیم و ایشان را به سوی راه روشن و شایسته فرا خوانیم و از انحراف‌ها و افتادن در دام شیاطین برحذر داریم.

بحران‌های جوانان

۱) مقدمه

۲) بحران‌های عام و خاص

بحران‌های جوانان

۱- مقدمه

بحران‌های جوانان – پسر یا دختر – بخشی از بحران‌های گروه‌های مختلف اجتماع به حساب می‌آید ولیکن، از بین تمام آن‌ها خطرناک‌ترین و زیانبارترین است چرا که جوانان نقش بزرگی در بیداری امت اسلامی دارند چنان چه در فصل گذشته ذکر کردیم. اگر کسی بخواهد بحران‌ها و تنگناها و سختی‌هایی را که بشر باآن روبروست بر شمارد نخواهد توانست زیرا – باکمال تأسف – در زمانه‌ی ما بسیارند و، اگرکسی بخواهد دست به تصنیف و دسته بندی مسایل بزند به جایگاه واحدی نخواهد رسید. بنابراین قضیه (پرداختن به بحران‌ها) به نظر ... هوش و مهارت ... و الهام واگذار می‌شود. (یعنی هر فردی متناسب با نگاه و مهارت و برداشت خود آن‌ها را دسته بندی می‌نماید.)

این را گفتیم تا پیشی گرفته باشیم بر هر اعتراضی که به نتیجه‌ای که ما ازتقسیم بحران‌ها و مشخص کردن مهم‌ترین وخطرناکترین آن‌ها برای جوانان گرفته ایم. چنان چه خواهید دید ما بر این عقیده نیستیم مسیری که ما دراین مجال پیموده ایم تنها راه است و غیر از آن اشتباه است بلکه، نشان دادن بحران‌ها به گونه‌ای که می‌آید وسیله‌ای است که ما بر این شیوه بنا کرده ایم برای تشریح مسایل و ساده‌تر کردن بحث و بررسی و،به طور کلی این دیدگاه ما دراین مسأله‌ی مهم است، اگر کسی دیدگاهی دیگر دارد آن را عرضه کند تا از این رهگذر تکامل و تعاون دست دهد.

والله المستعان

۲- بحران‌های عام وخاص

می توان بحران‌ها را به دودسته تقسیم کرد: «بحران‌های عام» و «بحرانهای خاص» و، فرق میان این دو: آن چه که انسان خود با خود می‌کند و سبب پدید آمدنش خود اوست «بحران خاص» است مانند: ترک نماز و شرب خمر، پس تارک الصلاة و شارب خمربا دست خود چنین منکری را مرتکب شده و بر خود جنایت کرده وسبب گناه و استحقاق کیفر برای خود شده است.

اما، افتادن «جوانان» در تباهی، بیهودگی و آنها را به بیراهه‌ی فساد و زشتی کشاندن، عامل اصلی این امر خود جوانان نیستند بلکه، این نتیجه‌ی عمل دیگران از جمله مسئولین و حاکمان است. عموم مردم و به ویژه جوانان قربانی سوء مدیریت چنان حکامی هستند و همگان ازاین مصایب زیان می‌بینند – چنان که پیداست – مسایلی از این دست بحران‌های عام هستند که به زودی بیان می‌کنیم.

نباید کسی چنین تصور کند که ما این بحران‌ها را به همه‌ی جوانان نسبت می‌دهیم و، همه‌ی آن‌ها را چنین می‌بینیم که در این مشکلات غوطه ورند ...این مقصود ما نیست و با واقعیت مطابقت ندارد ... مانسبت به عموم مسلمانان گمان نیک داریم و به ویژه جوانان، کسانی که دوستشان داریم و برای موفقیت ایشان سخت مشتاقیم و، برایشان همه‌ی خوبی‌ها را آرزومندیم و، حاملان فکر واندیشه وعظمت و بزرگی و میراث ما هستند اما، بحران‌ها همچون مرضی ویرانگر بر جامعه‌ی ما فرود آمده‌اند و، ما همراه بااصلاحگران جامعه قصد مبارزه با آنها را داریم و، برحذر می‌داریم جوانانمان را .... تا خطر را دریابند و از آن دوری گزینند و راه خطر را سدّ کنند و آن را پس بزنند و اسباب و مسببان آن را از بین برند.

بحران‌های عام

یکم: فراغت فکری

دوم: پایین آمدن سطح علمی

سوم: بحرانهای اجتماعی:

الف: بحران کار

ب: بحران مسکن

ج: بحران ازدواج

چهارم: توجیهات نادرست

بحران‌های عام

بنابر آن چه پیشتر در مشخص کردن بحران‌های عمومی اشاره کردیم این نوع از بحران‌ها نتیجه‌ی سوء مدیریت حاکمان وسستی آنان در انجام وظایفشان در قبال مردم است و به نظر ما مهم‌ترین و زیانبارترین این نوع بحران‌ها به شرح زیر است:

یکم: فراغت فکری

منظور ما از این عنوان این است که: جوانان هدفی ندارند ... رسالتی ندارند. .. مسئولیتی ندارند .... هرگاه از یک جوان امروزی پرسیده شود: «هدفت اززندگی چیست؟» چه پاسخی می‌دهد؟ همه‌ی ما پاسخش را می‌دانیم ... جوابی آشنا و کلیشه‌ای .. او خواهد گفت: هدف من به پایان رساندن تحصیلات دانشگاهی .... سپس شغلی ... سپس ازدواج ... زندگی خوب و آرام ... و ماشینی‌تر و تمیز ...الخ.

آیا به راستی همین است هدف جوان مسلمان؟؟

آیا این همان هدف بلندی است که به خاطرش آفریده شده ... و برای به دست آوردنش می‌کوشد و رنج می‌برد؟؟!

در این صورت چه فرقی بین او و یک ملحد (بی دین) ... یا مشرک ...و فاجر هست ؟؟!

آنچه که بسیاری ازجوانان هدفش می‌پندارند درست نیست. آن‌ها مسایل را آنگونه که برایشان ترسیم و تصویر کرده‌اند می‌فهمند و مدارس اینگونه درسشان می‌دهند ... و نیز دانشگاه‌ها و، وسایل ارتباط جمعی اینگونه به جوانان تلقین می‌کنند.

در خردهای آنان چنین می‌کارند که: هدف نهایی ... بلند ... ارزشمندتان همان مدرک عالی ... سپس کاری دارای احترام با حقوق و مزایای بالاست ... الخ.

کودک از زمانی که وارد مدرسه می‌شود تا زمانی که از دانشگاه فارغ التحصیل می‌شود – اگر چنین چیزی برایش دست دهد. – چه به او می‌آموزند؟ و از او می‌خواهندبه چه چیزی بیندیشد؟

به او می‌گویند: به خودت و آینده ات بیندیش ... و به هیچ کس دیگر میندیش که هیچ سودی برایت ندارد. برای خودت: مدرکی، کاری با حقوق عالی و عروسی و ماشینی دست و پا کن و سرگرم زندگی خودت باش و دیگران را بگذار.

به او می‌گویند: دیگران چه ربطی به تو دارند ... مصالح جامعه و دین جامعه وکرامت جامعه وظیفه‌ی تو نیست.

به او می‌گویند: روزگار پیروزی‌ها وحکمرانی اسلام بر جهانیان گذشت ... تو مسئول ایمان داشتن یا نداشتن دیگران نیستی ... این کار را به مشایخ و علمای دین بسپار!

به او می‌گویند: توجز دردفاع از وطن خویش مسئول جای دیگری نیستی ... وطنت همین سرزمین کوچک است ... که دولت ... فُلانش ... مینامند، خودت رابه جای دیگری منتسب نکن.

تو: مصری ... نیجیریه‌ای ... پاکستانی .. ترکیه‌ای هستی ... فهمیدی؟ پس،از نظام خودت دفاع کن نه از غیر آن.

به او می‌گویند: مسلمانان جهان « امت واحد»اند، «دین» آنها را متحد کرده و همواره مسلمان می‌مانند و، شمار دولت‌های مسلمین متجاوز از پنجاه دولت است و هر «دولتی» مسئول مردمش .. پس، تو جز به ساکنان وطنت که ریشه‌هایش در اعماق زمین استوار شده و شاخه‌هایش به کوه‌های بلند رسیده اهتمام نورز، بی آن که به او بگویند: چه کسی این مرزها و دولت راترسیم کرده؟ چرا چنین کرده؟ ... و حکم اسلام در این باره چیست؟ ...

به او می‌گویند: «یهود» سرزمین «فلسطین» را اشغال کرده و ما با فلسطینی‌ها هستیم ... اگر با یهود صلح کردند ما هم صلح کرده ایم و اگر صلح را نپذیرفتند و خواهان جنگ بودند ... ما با آن‌ها نمی‌جنگیم ....فلسطین را برای فلسطینی‌ها بگذار و پاسدار کشور خودت باش.

به او می‌گویند: زیباترین سرزمین‌های دنیا کشور توست و مقدس‌ترین کشورها کشور تو ... و عادل‌ترین و بزرگترین حاکمان: حاکمان تو پس، پاسدار وطن خط کشی شده ات باش نه سرزمینی دیگر ... محبت کاملت را بی چون و چرا به حاکمت اعلام کن و نه دیگران ... و اگر از: ستم ... محرومیت ... ناکامی ... ترس و وحشت .. .الخ شکایت کنی،ای هموطن! بدان که این‌ها همچون نیش‌های زنبور عسل‌اند، کسی که می‌خواهد به عسل دست یابد ناچار باید نیش زنبور را تحمل کند. «ضربُ الحبیب زبیب» هر چه از دوست رسد نیکوست.

به او می‌گویند: زمانی که وارد خدمت سربازی می‌شوی یا منتسب به لشکری می‌شوی وظیفه‌ای قومی و میهنی انجام داده‌ای ازآن رو که:

یکم: به پاسداری نظامی برخاسته‌ای که نظیری در دنیا ندارد و

دوم: خودت را به خدمت نظام درآورده ای، پس خدا را به خاطر این نعمت شکرگوی. موارد ذکر شده برخی از آن چیزهایی است که افکار جوانان زمانه‌ی ما را با آن پر می‌کنند.

هدف کجاست؟؟... ونقش امت اسلامی که الله تعالی آن را معلم تمام امت‌ها قرارداده کجاست؟ بنا به فرموده‌ی الله تعالی:

﴿ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًاۗ ﴾

(بقره: ۱۴۳)

و نیز

﴿ وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ ﴾ (حج: ۷۸)

و مفهوم «الشهادة» در این آیه: سرپرستی، توجیه و راهنمایی است.

کجاست هدف «جهاد فی سبیل الله» برای نشر اسلام و رساندن شیوه‌ی نورانیش به گوشه گوشه‌ی جهان؟ آیا جوانان زمان ما همچون یاران رسول الله ﷺ تربیت می‌شوند؟؟

جوان تابعی « قثم بن العباس بن عبدالمطلب» در شهر «سمرقند» یکی از شهرهای جمهوری «ازبکستان» وفات فرمودند و قبرشان در آنجا معروف است چه کسی او را از «مدینه منوره» در سرزمین حجاز اخراج کرد تا در آن سرزمین دوردست جان بسپارد؟؟ به تحقیق «هدف» بود، نشر اسلام بوده، پیروزی بوده. اوجوانی بود که زندگی برایش به معنی دسترسی به شهوت‌ها و تحقق رغبت‌هایش نبوده، اسلام برای او جز رسالت و روشی نیکو نبوده است.

مسلمانان این گونه اسلام را فهمیدند و بر همین اساس جوانانشان را تربیت کردند پس نسل‌هایی از جوانان سر بر آوردند که عهده دار رسالت اسلامی شدند. انسان‌هایی هدفمند و، از شرق و غرب کشور گشایی کردند و گیتی را به نور اسلام روشن کردند.

به تحقیق امت ما عزتمند، نیرومند و ارزشمند بود آن گاه که هدف داشت و جوانانش صاحب ایده بودند. اما اکنون چنین به ما القا کرده‌اند که: هدفی نداریم ... جوانان ما را بر باد دادند و، شعله‌های شجاعت و شهامت را در آن‌ها خاموش کردند. بی برنامه درحرکتند و، بی هدف دوانند بلکه، بر عکس هدف مطلوب کار می‌کنند.

و مختصراً می‌گوییم: جوانان ما بی فکر، بدون رسالت و هدف‌اند مگر آن چه که آنان را به آن مشغول کرده‌اند ازجمله: پرداختن به خود و سامان دهی امور زندگی خود تا آنجا که سخن شاعر درباره‌ی ایشان راست می‌آید:

ناز پرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

دوم: پایین آمدن سطح علمی

علم نور است و «نور» برنامه و بینش و آگاهی و، «جهل» : تاریکی است و میان این دو تفاوت بسیار است.

علم و جهل به هیچ وجه یکسان نیستند، الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ أَمَّنْ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيْلِ سَاجِدًا وَقَآئِمًا يَحْذَرُ ٱلْءَاخِرَةَ وَيَرْجُواْ رَحْمَةَ رَبِّهِۦ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى ٱلَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴾ (زمر: ۹)

و نیز: ﴿ وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ ۞ وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ ۞ وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلْحَرُورُ ۞ وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَحْيَآءُ وَلَا ٱلْأَمْوَٰتُ ﴾ (فاطر: ۱۹-۲۲)

درجه‌ی آگاهی در انسان با درجه‌ی علمش تعیین می‌شود پس، هر چه بر علم افزوده شود بر آگاهی و فقه و معرفت افزوده می‌شود. به همین سبب الله تعالی رسولش محمد ﷺ را به زیاده خواهی در علم اشاره فرموده:

﴿ وَقُل رَّبِّ زِدْنِى عِلْمًا ﴾ (طه: ۱۱۴)

و این ارشاد برای همه‌ی امت و برانگیختن آن بر تحصیل علم و مدام بر آن افزودن است. بیشتر کسانی که درپی علم هستند جوانند، اینان دانش آموزان مدارس و دانشگاه‌هایند و فارغ التحصیلان و مدرک به دستان هم ایشانند. وایشان امانتدار علم و مسئول تعلیم نسل‌هایند. به‌اندازه‌ی دانششان یاد می‌دهند و برحسب درجه‌ی علمی و شناختشان تدریس می‌کنند و تربیت می‌کنند. هرچه درجه‌ی علمی جوانان بالاتر باشد توانایی ایشان در یاد دادن بیشتر و بالاتر است. از لابه لای این بند دریافتیم که درجه‌ی علمی بالا وپایین می‌شود. عده‌ی زیادی این امر را عجیب دانسته و ای بسا نادرست می‌دانند با استناد به: وجود این همه مدرسه، آموزشگاه و دانشگاه، با تفاوت‌های تخصصی علمی که دارند و نیز: گروه‌های بسیاری از دانشجویان کشورهای اسلامی که از شماره بیرون است ...

ردیّه‌ی ما بر این افراد به آمارو ارقام آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها کار ندارد یا دانشجویان و فارغ التحصیلان. ما درکمیت مناقشه نمی‌کنیم و افزایش نقش آموزش و کثرت دانش آموختگان را منکر نیستیم ولیکن، حکم ما در مورد سیر نزولی مدارج علمی در زمانه‌ی ما براساس «کیفیت» است یعنی: براساس ارزشمندی برنامه‌های مقرر

و نتیجه‌ی علمی که در نهایت دانشجو به دست می‌آورد و، سوال ما این است: آیا جوان فارغ التحصیل – هررشته و مدرکی – شایسته‌ی آن مدرک هست؟؟ به دیگر سخن: آیا واقعاً دانشجو به علمی که در مدرک کاغذی به او داده‌اند دست یافته؟! گمان نمی‌کنیم که علومی که جوانان کسب کرده‌اند با مدارکی که دریافت کرده‌اند همخوانی داشته باشد و باور نداریم جوانان فارغ‌التحصیل در آن چه تحصیل کرده‌اند متخصص شده باشند مگر به ندرت .. واندک بودن قابل اعتنا نیست. این مصیبتی است که بر سر جوانان آمده، خودشان درآن نقشی نداشته‌اند و، نیرنگی است که درحقشان شده بی آنکه بدانند. هدف ما از بیان این مطلب این نیست که جوانان را سرزنش کنیم و بار مسئولیت را بر آن‌ها تحمیل کنیم بلکه برای تبیین این است که:

جوانان قربانی شده‌اند و، کسانی که مسخ کرده‌اند برنامه‌ها و مقررات ... و مواد درسی و ساعات تدریس و سال‌های آموزشی را، از راه نشانه گرفتن جوانان چیزی جز آزار و بدفرجامی امت اسلامی نخواسته‌اند.

زیرعنوان شعار: «پیشرفت»، «دگرگونی» یا «نوآوری» مقررات مسخ شد و علم برباد رفت و، نادان پروری سازمان یافته پدید آمد... زیر نظر دیدگاهی پلید و استوار! که دشمنان ما آن را آماده کرده و به دقت اجرا کردند سپس، آموزش رشته‌های دانشگاهی تبدیل شد به گرفتن فکر از علوم، نه بیشتر و نه کمتر، یا صرف آشنایی با دانش‌های مقرر حتی، علوم شرعی نیز ازچنگال یاوه بافان نجات نیافت. و هدف از همه‌ی این‌ها: فارغ التحصیلی! گروه‌های زیادی بی دانش نه آگاه به علوم دینی و نه به علوم دنیوی و، پیداست چه خطر بزرگی از جانب این گونه افراد برای امت اسلام و نسل‌هایش هست. پیامبر گرامی‌ما درباره‌ی این گونه افراد به ما هشدار داده «إن الله لايقبض العلم انتزاعاً ينتزعه من الناس و لكن يقبض العلم بقبض العلماء، حتى إذا لم يُبق عالماً، اتخذ الناس روساءَ جهالاً، فسئلوافأفتوا بغير علم، فضلّوا و أضلّوا»

ما درمیان جوانان علمای به حق و شایسته را در جمیع علوم ازدست داده‌ایم کجایند علمای دین؟؟.. کجایند ادیبان و شاعران؟؟... کجایند محققین و مخترعین یا حتی کجایند نظامیان و لشکریان شایسته؟ ما به شدت از واقعیت عقب افتادگی علمی

خویش و پیشرفت علمی غرب درشگفتیم و حال آن که ما در تمامی میادین بنیانگزاران و پیشگامان دانشیم.

ما در سرزمین‌های اسلامی (عموماً) و کشورهای عربی (خصوصاً) موانع و پرده‌هایی می‌بینیم درحالی که مسیر علم در غرب باز است. این جا امتحانات همچون معمایند ... برای عاجز کردن دانش آموز وسست کردن و، وارد کردن نومیدی در دلش.

و اینجا می‌پرسیم: آیا پیشینیان ما هم این گونه می‌آموختند و یاد می‌دادند؟ آیا به هر دانشجویی به صرف این که جواب سوال را روی برگه‌ی امتحانی می‌نوشت،اگر چه علمی نداشت، مدرک و گواهینامه می‌دادند؟...

آیا به دانشجویان از هرعلمی مسایل پراکنده و معلومات عمومی متفرقه القا می‌کردند؟ آیا دانشجویان را فقط با بخشی از دروس مقرر که خوانده شده بود امتحان می‌کردند که‌اندکی از بسیار است؟؟

پاسخ همه‌ی این پرسش‌ها: «نه» است، هرگز شیوه‌ی آن‌ها چنین نبوده است بلکه، علم از گهواره تاگور طلب می‌شد و شعارشان: خودت راکاملاً به علم ببخش تا بخشی از خود را به تو بخشد... و هر که خواهان بلندی است باید شب بیداری بکشد ... و یگانه هدفشان: طلب علم به خاطر خدا و برای رضایت الله تعالی بود، به همین سبب در علمشان خیر و برکت بود، خداوند ایشان را با علمشان منفعت می‌رساند و امت رابه وسیله‌ی آن‌ها سود می‌رساند و، ایشان بهترین امانتداران در رساندن علوم به دیگر نسل‌ها بودند.

به همین سبب ما به تعدیل ریشه‌ای در بنیادهای آموزشی و، تکیه بر شیوه‌ها ومقررات وافی و،اختصاص وقت کافی برای تحصیل و ریشه دواندنش و، گشودن دروازه‌های علم برای دانشجویان و توجه ویژه به این امور دعوت می‌کنیم، تا شاهد پدید آمدن عالمانی به معنی واقعی کلمه باشیم.

سوم: بحران‌های اجتماعی

منظور ما ازاین عنوان سه دسته بحران است:

الف) بحران کار

ب) بحران مسکن

ج) بحران ازدواج

پیدایش این بحران‌ها بدان سبب است که جوان در خانواده رشد می‌یابد و، خانواده‌اش نیازمندی‌ها .... و مسکن و .. .را برایش فراهم می‌کنند و مجرد است چرا که به سن متعارف ازدواج نرسیده در این سن عمدتاً دانش آموز یا دانشجوست و درسش را پی می‌گیرد ولیکن، به محض فارغ التحصیلی یا آن گاه که از ادامه‌ی تحصیل باز ماند، بحث کار پیش می‌آید، تا درآمدی بیابد، سپس منزلی، سپس همسری تا استقرار و آرامش یابد و زندگانی کند و، این مطلب برای هر انسانی بدیهی و امری فطری است که خداوند ﷻ آدمی را بر آن سرشته است.

بدون تردید جوانان در اولین رویارویی شان با واقعیت فشار بی‌رحمانه‌ی بحران را احساس کرده و می‌دانند که چیست.

ای بسا حسرت و افسوس که درانسان پدید می‌آید و این حسرت و افسوس بیشتر خواهد بود زمانی که جوان به تنهایی با بحران‌ها روبرو شود، بی آن که پدر ومادری کمکش کنند یا، مسئولی دست همکاری به سویش دراز کند...

و جوانان در زمانه‌ی ما با انواع بحران‌ها دست به گریبانند که از آن جمله است:« بحران‌های اجتماعی» که مهمترین وخطرناکترین آن‌ها را ذکر کردیم: «کار،مسکن و ازدواج». تردیدی نیست که جوان در بیشتر اوقات نمی‌داند چه می‌کند... و اگر تخصصی داشته باشد ... کاری نمی‌یابد ... مگر پس از تلاش بسیار و البته داشتن روابط! اما، درآمد مسأله‌ای دیگر است و بحرانی دیگر. چه بسا که درآمد ناکافی است تا جایی که کارگر یا اصلاً احساس خوشبختی و کفایت نمی‌کند بلکه، اسیرنیاز، اسیر کارفرما یا، اسیر شغلش می‌شود پس، بین بد و بدتر، بد رابر می‌گزینند چرا که اگر کارش را ترک کند یا استعفا دهد کار دیگری نمی‌یابد و،اگر پس از رنج بسیارکاری بیابد درآمدش بیشتر و بهتر نخواهد بود.

اما،بحران مسکن ...مسأله‌ای است عجیب.. گو این که دنیا برای اهل دنیا تنگ شده.

در همه جای دنیا بحران مسکن هست، با وجود فراوانی مال و زمین در اکثر کشورها، تا آنجا که دسترسی به سرپناهی، اگرچه یک اتاق باشد، به هدفی بزرگ مبدل گشته و اگر آدمی به چنین هدفی دست یابد خوشبخت است.

اما «بحران ازدواج» با دو بحران پیشین مرتبط است زیرا ازدواج بدون کار و مسکن ممکن نیست. برای این که به اهمیت این بحران پی ببریم لازم است یادآور شویم:

چه بسیارند جوانانی که در عنفوان جوانی آرزو می‌کنند و درتکاپویش هستند، نیازی است شخصی که او را بدان سو می‌راند و اشتیاقی است شدید که خدای تعالی برای بقای نوع بشر و استمرار زاد و ولد آدمی در انسان نهاده تا به ارث برد زمین خدا و هر آن چه که روی زمین است. باید پرسید: سبب این بحران‌ها چیست؟ و راه حل و برون رفت از آن چیست؟ و پاسخ ما به اختصار چنین است:

بحران‌ها به وجود نمی‌آیند مگر به سبب وجود خلل‌هایی و، پیداست که قوانین معمول در اکثر کشورهای مسلمانان زمان ما قوانین وارداتی، پوسیده و بیهوده‌اند که هیچ خیر و فایده‌ای برای بشریت ندارند بلکه، سبب اصلی همه‌ی مصایب و بحران‌هایی هستند که بر سر مردم می‌آید.

اما راه حل: دور ریختن این پس مانده‌های وارداتی قوانین غربی از یک طرف و از طرف دیگر: اجرای همه‌ی احکام اسلام درهمه‌ی عرصه‌های زندگی. در آن هنگام مردم احساس خوشبختی کرده و امنیت و اطمینان خاطر و آرامش و سلامت برایشان حاصل می‌شود. اینجا کافی است که به برخی از آن چه که مردم با اجرای احکام اسلامی ازآن بهره خواهند برد اشاره کنیم و، آن نامه‌ای است که خلیفه‌ی عادل «عمربن عبدالعزیز (رح) به استاندارانش نوشته است:

« هرمسلمان باید داشته باشد:
مسکنی که سرپناهش باشد.
خادمی که کارهایش را انجام دهد.
و اسبی که با آن با دشمنش بجنگد
و وسایل منزل ...
همه‌ی این‌ها را فراهم کنید .. و هر که بدهکار است بدهی‌اش را بپردازید....»

چهارم: توجیهات نادرست

کودک در خانواده و اجتماع رشد می‌یابد و هنگام تولد بر فطرت سلیمه است. همچو صفحه‌ی سفید پاکیزه ای،سراسر پاکی و بی آلایش، در گفتار و کردارش، تا

زمانی که در فکر و عقیده و رفتارش وارد می‌شود از جانب پدر، مادر، سرپرست، معلم، حاکم یا دوست. آن گاه بی‌آلایشی از بین می‌رود و عقیده‌ی والدین در دل جوان می‌نشیند و از اخلاق استادانش متأثر می‌شود و نیز از توجیهات حاکمان که از طریق رسانه‌های گروهی پخش می‌شود.

جوانان زمان ما تحت تأثیر رویکردی متعارض، ناسازگار و تناقض آمیز قرار گرفته‌اند که آنها را به بیهودگی و بی فکری می‌کشاند. در کتاب‌ها و نشریات می‌خوانند و از بنگاه‌های خبری می‌بینند ومی شنوند افکاری کاملاً متعارض را. عقاید ایمانی و گفتارهای الحادی و کفرآمیز را در هم و بی هیچ فاصله‌ای بر سرشان می‌ریزند و معلومات بریده بریده و ناتمام یا دگرگون شده به آنان القا می‌شود.

آن‌ها درباره‌ی عدل می‌شنوند و می‌خوانند ولی، در جهان واقعی هیچ گاه روی عدالت را نمی‌بینند بلکه می‌بینند که: حق همواره باقوی است، با گروهی ازحکام و یاران حکام اما، ضعیف .... وفقیر ... و کسی که مدرکی ندارد ... چیزی ندارد.

آن‌ها درباره‌ی آداب اسلامی برای عوام وخواص و،از اخلاق می‌شنوند و می‌خوانند اما، ناگهان با چیزهایی روبرو می‌شوند که پایه‌های اخلاق و آداب را در هم می‌ریزد ازجمله مجلات و کتاب‌های شهوانی – جنسی – و فیلم‌های عربی ... بله: عربی .. خفت آور ... سراسر بدی و فسق و زنا ... پستی ... رذالت ...حقارت .. نمایش‌هایی آکنده از برانگیختن ... و مسخره‌گی ...و دست‌انداختن عده‌ای، عده‌ای دیگر را ...

همه‌ی این‌ها به نام «هنر» ... وچه «هنرزشتی»!

چگونه پسران و دختران جوان ما دراین جوّبیمار و ویروس گرفته استوار می‌شوند؟؟! و چگونه اخلاقشان اصلاح می‌گردد در حالی که در چنین واقعیتی به سر می‌برند؟؟!

آنها درباره‌ی «آزادی» ... آزادی وطن ...وآزادی شهروندان می‌شنوند اما،چیزی ازآن را بر روی کره‌ی خاکی نمی‌بینند بلکه از تسلط بیگانگان و درماندگی و محرومیت خویش رنج می‌برند و، می‌بینند که وطن اسیر شرق و غرب است.

جوانان کسی را که ایشان را به سوی فضایل راه نماید نمی‌یابند و یا کسی که دستشان را به سمت هدفی بلند و غایتی ارزشمند بگیرد یا، کسی که آن‌ها رابه راه

پیشرفت وخیر راهنمایی کند بلکه، آن‌هاگرفتار رویکرد نادرست و گمان‌های بی پایه‌ی آموزشی – پرورشی‌اند. آنان همچون قربانیانی در دست قصابان‌اند.

جوانان نهال‌های باغی هستند که صاحبا نش رهایش کرده‌اند و، آن‌ها را به انگل‌ها سپرده‌اند پس، هر نهالی مورد تاراج آفت‌ها و تجاوزگران است. و اگر صاحبان باغ مواظبت و حمایتش می‌کردند و به آن توجه می‌کردند چون باغی بهشتی بود که ازآن خوشمزه‌ترین و پاکترین میوه‌ها می‌چیدند... کجایند پرورش دهندگان؟؟

بحران‌های خاص

بخش نخست: ترک واجبات و طاعات

بخش دوم: ارتکاب فواحش و گسترش پلیدی‌ها

۱) زنا

۲) شرب خمر

۳) مواد مخدر

۴) استعمال دخانیت

۵) لهویات

بحران‌های خاص

در آغاز این فصل بیان کردیم که: « بحران خاص» آن است که انسان به اختیار و اراده‌ی خود می‌خواهدش و، اوست که مرتکب می‌شود مانند: «ترک نماز» و «مصرف مواد مخدر» اما، «بحران عام» آن است که اجتماع خواهان آن نیست به سمتش نمی‌رود بلکه، گرفتارش می‌شود و به آن مجبور می‌شود چنان که پیشتر ذکر شد.

جوانان بیشتر ازدیگر گروه‌های اجتماع در معرض بحران‌ها هستند، به سبب فراوانی اسباب آن در میان ایشان. در جوانان تندرستی و اوج نشاط هست و، کم مشغله‌تر از دیگران‌اند و این مسایل، مفاسد و رنج‌ها را به سوی خود می‌کشند چنانکه گفته‌اند:

ز بیکاری و ناز پروردگی   جوان را نباشد بلایی بَتَر

هرگاه انسان جوان، بیکار، نه نگران کسی باشد و نه کسی نگرانش باشد، سرزنده و تنومند باشد آن گاه اسباب وقوع فساد در وی جمع شده مگر آن که پروردگار ﷻ رحم فرماید. به همین خاطر اسلام با احکامی آمده که سراسر وقت انسان راپرکند و، او را از فکر کردن به فساد باز دارد و از او در مقابل فریب‌های نفس و وسوسه‌های شیطان حمایت کند مانند: نماز، دانش‌اندوزی، دوام ذکرالله تعالی و روزه‌ی نفلی ...الخ.

این مطلب را چون پناهگاهی دان که انسان را ازجمله‌ی مفاسد حمایت می‌کند چنان که الله ﷻ درباره‌ی نماز می‌فرماید: (عنکبوت: ۴۵)

و نیز: ﴿ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴾ (رعد: ۲۸)

جوان برای آن که از خطرها درامان ماندباید همواره هوشیار، بیدار، سرزنده و زیرک باشد و، اوقات فراغتش را با کارهای نیکو پرکند و، از همه‌ی عوامل تهییج و تحریک از جمله مجلات، عکس‌ها، فیلم‌ها و آوازها بپرهیزد و، چشم از بدی‌ها فرو بندد و فرْج خویش را از آلودگی حفظ کند. شایسته است که جوان علاوه بر موارد مذکور به موارد زیر هم اهتمام ورزد:

الف) جز در هنگام غلبه‌ی خواب به رختخواب نرود.

ب) بر پشم (جای شل و نرم!) نخوابد.

ج) همواره با یاد الله تعالی بخوابد، با خواندن سوره‌های کوتاه و اورادی که از رسول الله ﷺ منقول است. (هر چقدر که ممکن بود.)

د) بدون سستی و به محض بیداری از رختخواب برخیزد.

اینها همچون زره و، موارد احتیاطی هستند که اگر جوانان آن‌ها را به کارگیرند از خطرها،بحران‌ها و ضررها و عواقبشان در امان خواهند ماند. اما اگر توجه نکنند آن گاه چیزی باقی نمی‌ماند که ایشان را از شر این مشکلات نجات دهد و حمایت کند. پس بحران‌ها بر آنان هجوم می‌آورند و در منجلاب بدی‌ها و گناهان می‌افتند.

پس از بیان این مطالب بر می‌گردیم به بیان «بحران‌های خاص» که به دو دسته تقسیم کردیم: ترک واجبات و طاعات، و ارتکاب فواحش و پلیدی‌ها و اینک شرح این دو:

بخش نخست: ترک واجبات و طاعات

تردیدی نیست که عبادت برای بنده رحمت است و کمکی است برای چیرگی بر هربدی و، ترکش خطری بزرگ و فاجعه‌ای هولناک است که بر بنده وارد آمده و بحرانی است سخت که برای او پیش آمده.

«نماز» ستون دین است و بدون تردید ترکش بحران است و بلکه، از بزرگترین بحران‌هایی است که بر سر مسلمان می‌آید چرا که هرکس جایگاه نماز در اسلام و ارزش و ثواب بسیارش را بداند و، این که نخستین چیزی است که در روز قیامت از

اعمال بنده حساب می‌شود که اگر رستگار شد در همه‌ی اعمالش رستگار شده و اگر زیانبار شد در دیگر اعمالش نیز زیانبار است و، نماز حق الله تعالی بر بنده است، همان خدایی که او را آفریده به بهترین شکل و، روزیش داده و او را با نعمت‌هایی که از شماره بیرون است اکرام فرموده و، به درستی که نماز باز دارنده‌ی مسلمان ازفساد است چرا که نمازگزار را از فحشا و منکر باز می‌دارد، آن گاه ارزش این عبادت و اهمیتش را در زندگی وآخرتش در می‌یابد و از هنگام بلوغش – سن تکلیف – تا زمانی که مرگش فرا رسد رهایش نمی‌کند در عمل به فرموده‌ی الله تعالی:

﴿ إِنَّهُۥ لَيْسَ لَهُۥ سُلْطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾ (نحل: ۹۹)

و در مقابل هرگاه انسان مسلمان عمداً نمازرا ترک کند در بحران بسیار شدیدی می‌افتد چرا که خود را در معرض غضب و خشم الله ﷻ و عقاب و عذاب و بدفرجامی قرار می‌دهد و، درعین حال خود را از این محافظ بزرگ که از بسیاری از فواحش و منکرات باز می‌دارد، بی نیاز می‌داند و دوری می‌جوید و همچون طعمه‌ای خواهد شد برای افتادن در بسیاری گمراهی‌ها.

«**زکات**» که گنجینه‌ی اسلام و سلاح جامعه‌ی اسلامی است، آیا ترکش بحران بلکه فاجعه نیست؟؟

هر کس به جایگاه «زکات» در اسلام و نقش آن در خوشبختی و یاری رسانی اجتماع احاطه داشته باشد ارزش این رکن بزرگ از ارکان اسلام را می‌داند و نیز می‌داند: منع زکات از مستحقان آن دشمنی در حق فقرا و دیگر مستحقان زکات است و بخل ورزیدن در حق الله جل جلاله و بندگانش و خوردن چنین حقی به نا حق.

و آنگاه که یاد آور می‌شویم که: خلیفه‌ی رسول الله ﷺ زمانی که اصرار ورزیدند بر پیکار با کسانی که بلافاصله بعد از وفات حضرت رسول ﷺ مرتد شدند، اصرار فرمودند بر پیکار با کسانی که نماز را ترک کردند و از دادن زکات ممانعت کردند، خلیفه اول چنین اعلان فرمودند: «سوگند به الله جل جلاله با آن کس که بین نماز و زکات جدایی بیندازد پیکار خواهم کرد ...» در می‌یابیم چه‌اندازه فقیه و عالم آگاهی بودند.

او می‌دانست که: جامعه‌ی اسلامی برقرار نمی‌ماند مگر با نماز و زکات و دیگر ارکان اسلام، به همین سبب اصرار فرمودند بر کشتن همه‌ی آن‌ها بدون ترحم و سازش تا، مردم به جاده‌ی صواب و حقانیت برگردند. همان راهی که پیامبر ﷺ مردم را به آن رهنمون گشت.

«روزه» ماه مبارک رمضان و، هر وقت دیگر برای کسی که بخواهد، طاعت وعبادت و نزدیکی به الله تعالی است که هیچ کس جزا و ثوابش را نمی‌داند. آیا ترک روزه‌ی رمضان بحران نیست؟ و آیا روزه نبودن بدون عذر شرعی دلیل ضعیف النفس بودن فرد و دوستدار شکم و شهوت بودن نیست؟؟! آیا روزه خواری در رمضان دلیل چهارپا بودن نیست؟ انسان روزه خوار تا حد یک حیوان زبان بسته‌ی غیر مکلف سقوط می‌کند. انسانی که بر تأخیر یک وعده‌ی غذایی، ازظهر تا غروب، صبر نمی‌کند انسان نیست.... چرا که نخستین ویژگی انسان این است که: او بر شهوت‌هایش حکم می‌کند نه شهوت‌هایش بر او و، عقلش آقا و سرور هوی و هوسش است نه این که هوی و هوس عقلش را به بند کشد و، انسان طاعت را بر معصیت بر می‌گزیند و رضایت الله تعالی رابرخشم و غضبش.

و **«حج»** همچنین رکن بسیار بزرگی است که الله تعالی آن را برای مسلمانان نعمت ورحمت قرار داده و، تنها رکنی از ارکان اسلام است که مسلمانان از گوشه گوشه‌ی دنیا گرد هم می‌آیند علیرغم آنچه دشمنان از تفرقه و تکه تکه کردن و متلاشی ساختن بر سرشان می‌آورند. بنابراین ترک «حج» بحران است، بحرانی شدید وخسرانی بزرگ ...

و هیچ گاه نمی‌توانیم **«جهاد»** نقطه‌ی اوج و سربلندی و راه عزتمندی و کرامت و دروازه‌ی مجاهدین به «بهشت» را فراموش کنیم. همانا «جهاد» وسیله‌ای از وسایل انتشار اسلام و هدایت جهان به نور و هدایت اسلام است. هرگاه پیش رویمان راه دیگری جز جهاد نباشد، اگر آنگاه تعطیل کردن جهاد بحران نباشد پس چه وقت بحران است؟ ... و چگونه ؟ ... و به چه وسیله‌ای؟ ...

مسلمانان هیچ گاه ضعیف نمی‌شدند مگر زمانی که جوانان ازجهاد رویگردان شدند و، در بیهودگی و شهوات فرو رفتند. دشمنان ما نهایت تلاششان را برای کشتن روح جهاد در جوانانمان به کار بستند و با کمال تأسف بیشتر آن چه را که می‌خواستند تحقق بخشیدند.

و اگر کسی بگوید: چگونه چنین می‌گویی و حال آن که جوانان در تمام سرزمین‌های اسلامی، در هر شهر و دیاری، به خدمت سربازی می‌روند؟؟ ما چنین پاسخ می‌دهیم: آیا به گمان تو این لشکر سربازان در سرزمین‌های اسلامی برای جهاد في سبيل الله است؟؟! اگرچنین می‌اندیشی برای تو و امثال تو متأسفیم.

آن چه که در این بخش از « بحران‌های خاص» ذکر کردیم، مهم‌ترین، بدیهی‌ترین وناگوارترین‌ها بودند ... و بسیاری از جوانان دربحران ترک واجبات می‌افتند ... نماز را ترک می‌کنند ... و آن‌ها که باید زکات بپردازند از پرداخت زکات امتناع می‌ورزند... ودر ماه رمضان روزه خواری می‌کنند.... و آن که بر حج تواناست حج نمی‌کند ...واما جهاد ... درباره‌اش مپرس بلکه درجستجویش باش و پیدایش کن!

و هیچ راه رهایی برای جوانانمان از این بحران‌های خطرناک نیست مگر با آگاه سازی و پرداختن به عبادت پروردگار و روشن نگه داشتن مشعل نور و ایمان در دل‌هایشان، و از الله تعالی می‌خواهیم که ما و ایشان را هدایت فرماید.

بخش دوم: ارتکاب فواحش و گسترش پلیدی‌ها

در این عنوان «فواحش» و «خبائث=پلیدی‌ها» را درکنار هم آوردیم به دلیل این که دراین بخش از «بحران‌های خاص» برخی ازگناهان کبیره و برخی از پلیدی‌ها – که در پلیدی به حد فواحش کبیره نمی‌رسند – ذکر خواهیم کرد. با وجود این که ما همه‌ی این مسایل را بحران می‌دانیم که بسیاری ازمردم و به ویژه جوانان به آن‌ها روی آورده‌اند. این عنوان را بدین نحو ترتیب دادیم تا جوانان را از این پلیدی‌ها بترسانیم، که عده‌ای می‌خواهند کم خطر و کم ضرر جلوه دهند و، از مهمترین بحران‌های جوانان در این بحث مواردی است که در پی می‌آید:

۱) زنا

زنا: گناه فاحش و ازگناهان کبیره است، بدون اختلاف نظر در بین تمام ادیان آسمانی، هیچ دین آسمانی آن را مباح ندانسته و یا، حتی نظریه‌ی هیچ حکیم یا فیلسوفی غیر از مذهب اباحیه[1] که از شمار انسان‌ها بیرونند و، چهارپایانند و هیچ اعتباری ندارند و، نظر ایشان بی ارزش است مگر نزد امثال خودشان.

و آغاز مسیر زنا نگاه حرام است چنانچه شاعر می‌گوید:

نظرةٌ ... فابتسامةٌ ... فسلامُ　　　فکلامُ... فموعدُ ... فلقاءُ

نگاهی .... لبخندی .... سلامی　　　حرفی ....قراری .... دیداری

آنچه جوان را در این راه می‌افکند در آغاز با نگاه است .... و به همین ترتیب پیش می‌رود ... او در مقابل زن تحریک می‌شود و همچنین به وسیله‌ی چیزهای برانگیزاننده و مهیج از قبیل کتاب‌های مبتذل، تصاویر، فیلم‌ها و توجیهات بد ونادرست. آن گونه که دربخش بحران‌های عمومی ذکر کردیم.

و علت آن نبود مانعی دینی و باز دارنده‌ی اخلاقی سالم است،جوان به سوی هواهای نفسش تمایل پیدا می‌کند و، برای عواقب و عقوبت‌های بعدی حسابی باز نمی‌کند، پس در این صورت شیطانش بر او غلبه می‌نماید و فریبش می‌دهد و آن گاه در منجلاب گناه (زنا) در می‌غلتد. قطعاً ارتکاب زنا از سوی جوان بحرانی است دارای عواقب بسیار ناگوار و خطرناک. هیچ کس ضررها و خطرهای آن رااندک نمی‌شمارد مگر نادانی کوته بین، بی بصیرت و کوردل اما، انسان هوشیار و صاحب بینش به دیده‌ی دشمنی، ناپسندی و بیزاری و تنفر به این گناه فاحش می‌نگرد، زیرا اگرچه ظاهرش لذت بخش و برآوردن نیاز شهوانی است اما، حقیقت آن سمی است که دربدن تزریق می‌شود و رسوایی و ننگ است و اندوه است و پشیمانی، پستی است وحقارت. مؤمن خود را خیلی برتر از آن می‌داند و خویشتن را ا زآن دور می‌دارد تا با آن آلوده نگردد. و خداوند راست گفته است:

---

[1]- لا ابالی گری، بی بند و باری

﴿ لَّا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقۡعُدَ مَذۡمُومٗا مَّخۡذُولٗا ﴾ (اسراء: ۲۲)

با همه‌ی این تفاسیر هوی پرستان و مبلغان لاابالی گری از غربیان و غرب زدگان در صددند که چنین وانمود کنند که رابطه‌ی نامشروع بین زن و مرد یک رابطه‌ی طبیعی است و، سزاوار این همه انزجار و تنفر نیست. بلکه چنین می‌پندارند که این رابطه همچنان آزاد بماند. مرد و زن هر وقت و هرجا که خواستند آن را برقرار سازند. این امر مختص آن دو است و کسی حق ندارد در امور داخلی ویژه‌ی آنان دخالت نماید. و به خاطر تحقق بخشیدن به این هدفشان، که منجر به بی بند و باری کامل در جامعه می‌شود، پیروان این گرایش هرآن چه راکه باعث برانگیخته شدن شهوت زن و مرد شود تشویق می‌کنند. مرد را تشویق می‌کنند به آشکار نمودن هر آن چه شهوت زن را تحریک نماید. و، به جذب کردن زن با به کارگیری تمام وسایل برانگیزاننده‌ی شهوت تا او را در دامش گرفتار نماید. و در مقابل زن را تشویق می‌کنند به آشکار کردن هر آن چه باعث فتنه‌ی مرد می‌شود... و نیز آشکار کردن زنانگی‌اش ...وجذب کردن مرد به سمت خود.

نزد ایشان مساله به همین جا ختم نمی‌شود بلکه، به سطحی عجیب و غریب می‌رسد. و آن عبارت است از: برهنگی کامل مختلط در باشگاه‌ها، کلوپ‌ها، استخرها و جاهای لهو و خوشگذرانی ... و هدف آنان از همه‌ی این کارها وادار کردن همه‌ی مردم – مرد و زن – به تقلید از آن‌هاست و، در نهایت برهنه کردن انسان از لباس انسانیت و تبدیل زندگی انسانی به زندگی حیوانی. این گرایش زشت و بدفرجام را به این خاطر ذکر کردیم که گسترده‌ترین دروازه‌ی فتنه‌ای است که روی بشر و به ویژه جوانان گشوده شده چنان که بسیاری از مسلمانان و بسیاری از غیر مسلمانان کشورهای غربی از این لاابالی گری و بی بندو باری که غیرقابل تحمل است رنج می‌برند مگر کسی که به خدا پناه برد و الله تعالی او راحفظ نماید، پس از او یاری می‌جوییم.

همانا گرفتار آمدن بسیاری ازجوانان در بحران زنا نتیجه‌ی همین موج لاابالی گری و بی بندو باری فکری و اخلاقی است که در زنان برهنه ... و اختلاط ... و در هم

آمیختن ... و برداشتن حرمت میان زن و مرد خود را نشان می‌دهد. در مجلات مبتذل که از هر گونه اخلاق ارزشمندی تهی هستند و، در فیلم‌های فاسد و تباه کننده و در رأس آن‌ها فیلم‌هایی که «فیلم‌های عربی» نامیده می‌شوند. فیلم‌هایی که شرف عرب ... مردانگی عرب ... و شهامت عرب را آلوده کرده‌اند. عرب چنین نبوده‌اند که فسق و فجور را در ملأ عام و در مقابل دیدگان مردم مرتکب شوند ... مردم را به تقلید از خود برنمی انگیختند ... تا از بند تقلیدها آزاد شوند ... بلکه: عرب حتی قبل از اسلام به حفظ آبرو و شرف خویش مشهور بوده و اهل مروت و جوانمردی بوده‌اند.

اما، این که روی سخن ما به ویژه متوجه جوانان است بدان معنا نیست که غیر از جوانان، دیگران مرتکب زنا نمی‌شوند و زنا فقط کار آنان است و بس. مقصود ما این نیست اما، چون ما از بحران‌های جوانان سخن می‌گوییم چاره‌ای جز آوردن این مطالب نداریم. ضمن این که می‌پذیریم که شمار زیادی از جوانان را خداوند حفظ کرده و هرگز دامن خویش را به زنا نیالوده‌اند، و خواهش‌های نفسانی خویش را جز از راه مشروع = ازدواج برآورده نساخته‌اند.

۲) شرب خمر

شراب صرفاً ازجمله‌ی خبائث و فواحش نیست بلکه، «ام الخبائث» است و حرام قطعی است که در آن هیچ اختلافی نیست بلکه، هر کس شراب را حرام نداند یا بکوشد آیات قرآن رامطابق هوی و هوس خود در جهت مباح بودن شراب تفسیر کند کافر است.

و مسلمانان تنها کسانی هستند که شراب را به طور کلی کنار گذاشته‌اند زیرا، الله‌ﷻ شراب و هر آن چه را که به شراب مربوط است حرام کرده، از نوشیدن، تولید، خرید و فروش، حمل ونقل و ...و، این در عمل به دستور «الاجتناب» است که در فرموده‌ی الله ﷻ آمده:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْخَمْرُ وَٱلْمَيْسِرُ وَٱلْأَنصَابُ وَٱلْأَزْلَٰمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَٰنِ فَٱجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾ (مائده: ۹۰)

و معنای اجتناب: دور شدن از چیزی است و، حضرت رسول اکرم ﷺ این معنی را به تفصیل بیان فرموده: «**لعنَ الله الخمرَ و شاربَها و ساقِيهَا، و مبتاعَها و بائعها، و عاصرها و معتصرها، و حاملها والمحمولةَ إليه، و آكلَ ثمنِها**»

آن چه شرعاً معلوم است اینکه: برای شرب خمر حد جاری می‌شود که بدان وسیله شارب خمر عقوبت می‌شود که عبارت است از هشتاد ضربه شلاق و، این حکم در زمان حضرت رسول ﷺ اجرا شده و بعد از او نیز بر شارب خمر جاری شده و همچنان جاری است اگر چه حاکمان تعطیلش کنند و در اجرای آن کوتاهی کنند. اما در جوامع دیگر شراب بخشی از زندگی و از مهم‌ترین وسایل پذیرایی مهمان و همواره بر سر سفره است. با اشتهایی سیری ناپذیر می‌نوشند و، زنان وکودکانشان نیز می‌نوشند و، در شب بیداری‌ها و جشن‌ها بیشتر به شراب می‌پردازند چرا که آنان بی بند و بار بی باک هستند و، عاشق « زن و پیاله»اند. و با نهایت تأسف و دردمندی شراب خواری در بیشتر کشورهای اسلامی با موافقت دستگاه حاکمه و با استدلال توسعه‌ی صنعت گردشگری و رضایت بیگانگان انتشار یافته است. انتشار این پدیده در سرزمین‌های ما باعث شده که عده‌ی زیادی به آن معتاد شوند، بسیاری از ایشان جوانانی هستند که تازه پا به سن جوانی گذاشته‌اند. جوانانی که تبلیغات و فریبکاری‌ها آنان را در این دام‌انداخته است. مسئولانی که از انتشار و آزاد گذاشتن خرید و فروش شراب درجامعه امید دارند که اموال بیگانگان ... مستِ دائم الخمر ... را با بهانه‌ی تقویت اقتصاد جامعه سرازیر نمایند معنی واقعی مسئولیت را درک نکرده‌اند و از نگاه من اینان اژدهاهایی هستند که دشمنان آن‌ها را بر ما مسلط کرده‌اند تا از درون با وسایل گوناگون ما را نابود کنند و، اخلاق جوانانمان را تخریب نمایند و آن‌ها را در شهوت‌ها غرق سازند تا به الگوهای برتر و والاتر و همچنین به ارزش‌های والای اسلامی نیندیشند. جوانان قربانی توطئه‌ای بزرگ با ابعاد و اشکال و شیوه‌های گوناگون هستند که حاکمان مزدور آن را بر امت جاری کرده‌اند و از خطرناکترین وسایل این توطئه: «شراب» است.

جوانان!

هر گاه دشمنانتان خواستند شما را باشراب مست کنند شما آن‌ها را با بی نیازی و خویشتنداری مست کنید و، به آن‌ها بگویید: دستتان رو شده است ما هیچ گاه بادست خود خویشتن را به کشتن نمی‌دهیم و، با فرموده‌ی ابن الوردی ردشان کنید:

و اترُکِ الخمرةَ إنِ کنت فَتَی کیف یَسْعَی فی جنونٍ مَنْ عَقَل؟!

اگر جوانمردی دست از باده خواری بکش

چگونه انسان خردمند برای دیوانه شدن می‌کوشد!؟

ای جوانان! آگاه باشید که: پیشینیان ما یعنی اصحاب رسول الله ﷺ انسان حقیقی نشدند و متوجه انسانیت خود نشدند و دروازه‌های پیروزی بر ایشان گشوده نشد مگر آنگاه که از مسکرات: شراب ... نادانی ... و تعصب ... رهایی یافتند پس، شما به آن مسکرات برنگردید که با این کار به «جاهلیت» بر می‌گردید.

﴿ وَٱعْتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوْلَىٰكُمْ فَنِعْمَ ٱلْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ ٱلنَّصِيرُ ﴾ (حج: ۷۸)

۳) مواد مخدر

در زمانه‌ی ما مواد مخدر به انواع معینی اطلاق می‌شود که از بعضی گیاهان تولید می‌شوند. و مهمترین آن‌ها عبارتند از ... «حشیش»، «تریاک» ، «هروئین» و «کوکائین[۱]»....

مواد مخدر از بزرگترین مصیبت‌هایی است که در زمانه‌ی ما بر سر مردم آمده و، معتادان این پلیدی‌ها در همه‌ی طبقات اجتماع پراکنده‌اند، چنان گستردگی که نمونه ای ندارد، و همه‌ی کشورها با وسایل گوناگون در پی از بین بردن این آفت و ممانعت مردم از روی آوردن به آن هستند.

حکم شرعی مواد مخدر روشن است، بدان که: حرام مطلق است از هر نوعی که باشد و تلاش عده‌ای بر کم جلوه دادن زیان مواد مخدر و کاستن از درجه‌ی حرمت آن

۱- درزمانه‌ی ما! کراک، کریستال و ... به این مجموعه افزوده شده و همچنان رو به گسترش است.

اعتباری ندارد. نیز گمان آن‌ها در مورد کراهت مواد مخدر ارزشی ندارد و عجیب‌تر این که: گروهی قایل به مباح بودن آن هستند.

نصوص شرعی و قوانین عمومی در اسلام بر وجوب صیانت از: نفس،عقل، مال، دین و آبرو استوار است و تردیدی نیست که مواد مخدر دشمن همه‌ی این‌هاست.

وبای مصرف مواد مخدر در بیشتر طبقات اجتماع انتشار یافته و به ویژه در جوانان. این عادت نکوهیده در مدارس و دانشگاه‌ها در ابعاد گسترده منتشر شده است که این نسل‌ها و آینده‌ی آن‌ها رابه خطری بسیار بزرگ تهدید می‌کند.

بحران مواد مخدر در جوانان پیامد فراغت فکری است که با آن گرفتارند و از آن رنج می‌برند، چنان که پیشتر اشاره کردیم، جوانانی که هیچ هدف و رسالتی ندارند و چیزی نیست که به آن‌ها مربوط باشد و فراغتشان را پر کند غالباً در پی وسایل غیرمشروع هستند که آکنده از هوی و هوس باشد و با امیال و شهوت‌هایشان همخوانی داشته باشد و نمی‌توانیم وجود آنانی را که دیده بان ما و درکمین جوانانمان هستند نادیده بگیریم. آن‌ها آماده‌اند که بدیل‌ها را برای ما معرفی نمایند و بدیل‌های آن‌ها هرگز نیکو و مفید نخواهند بود. نه برای جوانان ... و نه برای امت اسلامی.

آن‌ها هرگز راه حل‌های والا را برای ما مطرح نخواهند کرد. هرگز ما رابه راه راستی و هدایت راهنمایی نخواهند کرد بلکه، تمام سنگینی خود را به روی ما می‌اندازند تا ما را در تباهی و بیهودگی غرق سازند و، برای فاسد کردن جوانانمان و نابودی شخصیت ایشان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند.

آیا فاجعه‌ای بزرگ نیست که: ببینیم جوانی را در آغاز زندگی، دانشجویان .... شکوفه‌های زندگانی ...را که مواد مخدر مصرف می‌کند؟؟!

آیا مصیبت بزرگی نیست که: می‌بینیم مراکز گمرک و پاسگاه‌ها در همه‌ی کشورها به شدت مشغول جستجو برای یافتن مواد مخدرند، بیش از هر چیز دیگری .... در کیف‌های مسافران ... در وسایلشان .... در ماشین‌هایشان ... در معده ...در أمعاء ... بلکه آنرا در دُبرمردان و فرج زنان می‌جویند؟؟!

آیا کار ما تا این حد و تا این سطح کشیده برای جستجوی این غول بی شاخ و دم؟ غولی که تمام جهان را به وحشت انداخته و همچنان خطرش گسترش می‌یابد و ضرر و زیانش فراگیرتر می‌شود.

برماست که در رویارویی با این آفت جامعه را همچون دژی استوار نماییم و جوانان را با رویکردهای سازنده و مفید ارشاد نماییم.

الحمدالله ما مسلمانیم و در اسلام درمان هر دردی وجود دارد. چرا باید از بلا در هراس باشیم مادامی که مسلمان هستیم ؟؟!

٤) استعمال دخانیات

نمی خواهم بانظر دانشمندان درباره‌ی «دخانیات» مناقشه کنم ولیکن، به طرح یک سوال از کسانی که آن را مباح دانسته وجواز داده‌اند اکتفا می‌کنم و آن این که:ای بزرگان! وای اهالی فضل! آیا شما گیاه «توتون و تنباکو» را از طیبات - پاکیزه‌ها می‌دانید؟؟ گمان نمی‌کنم هیچ عاقلی دخانیات را از طیبات به شمار آورد بلکه، ازخبائث - پلیدی‌هاست و همواره پلید می‌ماند و، قصد ندارم بیش از این به تعمق در این مسأله بپردازم.

و اگر کسی بپرسد: چرا دخانیات را از پلیدی‌ها دانسته‌ای و دلیلت چیست؟ خواهیم گفت: استعمال دخانیات به اتفاق دانشمندان طب سببی است برای خطرناک‌ترین بیماري‌ها و از آن جمله: سرطان، قلب و برخی بیماری‌های گوارشی، دانشمندان طب، که متخصصان امرند، و سخنشان در این باره معتبر است در این که در استعمال دخانیات هیچ خیری نیست و فرد مصرف کننده به سبب آن گرفتار بیماری‌ها می‌شود اتفاق نظر دارند. آیا پس از این دیگر جای حرف و گمانی بر خلاف نظریه‌ی عمومی می‌ماند؟؟

و بعد، آیا استعمال دخانیات از اسباب بد بویی دهان، مانند پیاز و سیر، نیست؟ مصرف کنندگان دخانیات دیگران را با بوی بد دهانشان آزار می‌دهند ... و ما به

واسطه‌ی کارمان در «دادگاه‌های شرعی» می‌دانیم یکی از دلایل طلاق بوی بد دهان یکی از زوجین به سبب استعمال دخانیات است.

بعد از این باز می‌گردیم به موضوع جوانان که نخستین قربانیان بحران‌ها هستند و، می‌گوییم عادت استعمال دخانیات در جوانان در ابعاد گسترده‌ای شیوع یافته، در آغاز سن جوانی، و این بحرانی است مهم وحساس که جوانان در آن افتاده و دست و پا می‌زنند و، به درستی زیانش را درک نمی‌کنند مگر پس از گذشت چند سال ... و از دست دادن زمان ... آنگاه که جوان دستگاه تنفسی‌اش را خراب کرده و ریه‌هایش را با چرک و رسوبات انباشته است. و مهم‌ترین اسبابی که جوانان را در ورطه‌ی دخانیات می‌اندازد: فریبکاری اطرافیان و دوستان ... کسانی که خود مصرف می‌کنند ... سیگاری به او می‌دهند و از او می‌خواهند: دود کند ... درهوا ... دیری نمی‌پاید که به کشیدنش عادت می‌کنند و سپس کاملاً معتاد می‌شوند. و تبلیغاتی که توسط رسانه‌ها درباره‌ی دخانیات پخش می‌شود که سیگارکشیدن را لذت ... خوشبویی دهان ... شهد عسل ... یا منّ و سلویٰ معرفی می‌کند به این فاجعه دامن می‌زند.

خنده دار و گریه آور است که: کشورهایی که خود را «متمدن» می‌نامند بر جعبه‌ی سیگار چنین می‌نویسند: «استعمال دخانیات برای سلامتی زیان آور است ما تو را به استعمال نکردن توصیه میکنیم» و بعضی از رسانه‌های خبری «تبلیغاتی» برای استعمال دخانیات پخش می‌کنند، پس از آن بر روی صفحه عبارت: «وزارت بهداشت درمورد استعمال دخانیات هشدار می‌دهد ...» ظاهر می‌شود یا چیزی شبیه این. از آن جا که استعمال دخانیات بدون هیچ اختلافی برای سلامتی زیان آور است پس، دست کم بر کشورها لازم است که: در دستگاه‌های خبری، خرید و فروش و مصرف آن را ترویج نکنند و مردم و جوانان را با این شیوه‌های فریبنده نفریبند، جوانانی که در ابتدای عمر و عنفوان جوانی‌اند.

۵) لهویات

منظور ما از لهویات: همه‌ی وسایل لهو از جمله: سینما، نمایش، آواز، موسیقی، رقص و ... إلخ است و قصد تفصیل احکام شرعی متعلق به هرکدام را نداریم چون موضوع این کتاب نیست و مراد ما از گنجاندن این باب در کتاب آگاه کردن مردم از زیان بسیار بزرگی است که بر سرشان آمده، و به ویژه بر سر جوانان، از رهگذر همین لهویات.

شایسته است یادآور شویم که اسلام دین جدیت، انضباط و فعالیت است و، زندگی همچون کسانی که در لهویات و بی هدفی و بی عملی سیر می‌کنند از اخلاق مسلمانان نیست زیرا، مسلمان ارزش زندگی و قیمت عمری را که الله ﷻ به او بخشیده می‌داند. هدرش نمی‌دهد و آن را بیهوده در لهویات و تبه کاری بر باد نمی‌دهد. در زمانه‌ی ما لهویات عمومیت یافته، تئاترها و سینماها گسترش پیدا کرده و بر بینندگان چیزهایی را به نام نمایش، طنز و سریال عرضه می‌کنند.

و نیز «غناء» و موسیقی از خلال ایستگاه‌های رادیو- تلویزونی عام شده است به هدف شادکردن و سرخوش کردن مردم.

و در جوامع «رقص» از نوع شرقی و غربی اش، افزایش یافته، و مردان و زنان رقاصه در آن مسابقه می‌دهند و آن را «هنری» از هنرها بلکه هنری رفیع می‌دانند ... این گونه درباره‌ی این لهویات داد سخن می‌دهند و چنین می‌پندارند و خدا می‌داند که ایشان دروغگویانند.

ما از کسانی که چنین مفاسدی را ترویج می‌دهند می‌پرسیم: مردم از این لهویات شما چه سودی می‌برند؟ آیا به وسیله‌ی آن اخلاق و منش‌های نیکو را گرامی داشته‌اید؟ آیا درجه‌ی فرهنگی مردم را بالا برده‌اید؟ آیا بدین وسیله در دل‌های جوانان فضیلت کاشتید ... حتی یک فضیلت؟...

چه کرده اید ای هنرمندان!ای فریبکاران وای دیوانگان ؟؟! به خدا سوگند شما با رقصتان و آوازها و فیلم‌ها و موسیقی‌هایتان چیزی جز بلا و آزار به امت هدیه نکرده

اید. ما شما را به مبارزه می‌طلبیم به این که آوازی بیاورید که در آن تهییج شهوت‌ها و به فساد کشاندن پسران و دختران نباشد .. آیا با تبلیغ عاشق شدن دختران به پسران گندم گون و، پسران به دختران گندم گون به امت خدمت کرده‌اید؟؟ آیا با رقاصه‌های برهنه و لرزش‌های شهوت برانگیزشان به امت خدمت کرده‌اید؟ آیا این گونه به مردم خدمت کرده‌اید یا، با فیلم‌های مبتذل سکسی (جنسی) که عالم انسانی بلکه، عالم چهارپایان هم آن را تصور نمی‌کند؟؟ آیا احساس در شما مرده است که بر جوانانی که از شدت نشاط و قدرت درحال انفجارند رحم نمی‌کنید و بر دختران جوانی که بر عواطف و حیایشان چنگ زده‌اند؟ برای آنان تمام این صحنه‌ها را تقدیم نمودید، صحنه‌هایی که شهوت پنهانشان را بر می‌انگیزد؟!

شما هنرمندان! گمان می‌برید که مسایل عشقی را درمان می‌کنید، چه وقت درمان عشق زن و مرد به شیوه‌ای که شما انجام می‌دهید به پایان می‌رسد؟ ... آیا ضروری است که: به مرد بیاموزیم چگونه به خواهرزنش عشق بورزد؟؟! و به زن بیاموزیم که چگونه به برادر شوهرش عشق بورزد؟؟ ... و به دختر و پسر جوان بیاموزیم که چگونه عبارت‌هایی عاشقانه را رد و بدل کنند؟؟

و شما می‌دانید که مردم با هم زندگی می‌کنند، خانواده و بستگان، گو این که شما به مردم می‌گویید: این چنین کنید .... و دراندیشه‌هایشان بذرهای تردید و بدگمانی می‌پاشید. آیا آن چه که اخلاق دختران و پسران جوانمان را با آن فاسد کرده‌اید از ضروریات است؟؟ ... و با همه‌ی این تفاصیل شما خود را «هنرمند» می‌دانید و، به خدا سوگند شما چیزی نیستید جز: فریبکار، دیوانه و مزدور.

عده‌ی زیادی ازجوانان با این موج ویرانگر لهویات همراه شده‌اند و، «غناء» برای آن‌ها عادت شده، به خواننده‌های زن و مرد گوش می‌دهند. شب و روز، بر دل‌هایشان پرده می‌افکند و یاد الله ﷻ را فراموش می‌کنند و به سوی دروازه‌های تئاترها و سینماها روان می‌شوند به جای مساجد و مجالس علم و دین ... الگوی نهایی که

شیفته‌اش می‌شوند و از او تقلید می‌کنند: خواننده‌ی مرد نامدار یا، خواننده‌ی زن دوست داشتنی.

قلب‌هایشان خالی می‌شود برای لهو و غناء و با موسیقی و رقص و .. سرگرم می‌شوند.

ما می‌دانیم که این موج از مفاسد هنری! تا این حد انتشار نمی‌یابد اگر همراهی و تایید کشورها و موسسات رسمی نباشد، همان دیوانگانی که همه‌ی رسانه‌های گروهی تحت تصرف آن‌هاست. همواره مشغول دادن نشان‌ها و پاداش‌های بزرگ به ایشان و جایگاه ویژه بخشیدن به آن‌ها هستند تا آن جا که: نوازنده‌ی مرد و زن و به اصطلاح هنرمند! به بهترین الگو و نمونه برای جوانان مبدل شده و، به جای آن که آرزو کنند دانشمند، پژوهشگر یا مخترع باشند آرزو می‌کنند هنرمند! شوند ... ممکن است کسی بگوید: آیا معنی سخنت این است که ضد رفاه انسانی و، ضد هنر هستی ؟؟ خواهیم گفت: این رسوایی‌هایی که ما پرده از رویشان برداشتیم باعث آرامش آدمی نیست و اصلاً هنر نیست بلکه خود سوزی و نابودی خویش است و، دور است بسیار دور از معنی «هنر»

خوشبختی با آموزش دادن اسباب فساد و وسایل فریب و فتنه به مردم حاصل نمی‌شود. خوشبختی راستین همانا خوشبختی دل و اطمینان آن و نیز آرامش و راحتی جان است ....و اینکه انسان مطمئن بخوابد و با اطمینان برخیزد ... آیا این هنر خیالی! چنین اطمینانی را برای انسان فراهم می‌کند؟؟

پیوست

۱) بحران‌های کودکان

۲) بحران‌های پیران

۳) بحران‌های زنان

۴) بحران‌های از کار افتادگان

پیوست

گروه‌های دیگری از اجتماع هم بحران‌هایی دارند، بحران‌هایی سخت و کشنده که می‌خواهیم مختصراً به آن‌ها اشاره کنیم با وجود این که کتاب ما به بحث بحران‌های غیرجوانان اختصاص ندارد. گنجاندن این بحث در کتاب بدان سبب است که بحران‌های جامعه به هم پیوسته‌اند. همگی با هم مصائبی می‌شوند و بر سر مردم فرود می‌آیند و آن‌ها را زیانبار و ذلیل می‌کنند، چنان که اسباب این بحران‌ها مشابه و غالباً یکسان است و، در نتیجه راه درمان و برون رفت از آن‌ها هم یکی است... در این پیوست بحران‌های زیر را مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱) بحران‌های کودکان

کودک امانتی است در دست والدین، بر آن‌ها واجب است به نیکی تربیتش کنند و آموزشش دهند تا جوان مسلمان صالحی شود. اما بیشتر پدر و مادرها درحق کودکانشان سهل‌انگاری کرده و در انجام مسئولیت‌هایشان سستی می‌کنند و، اینک نمونه‌هایی از این گونه مردم:

الف) پدر شراب خوار یا قمار بازی که معتاد قمار یا شرط بندی در مسابقات اسب دوانی است، به فرزندانش اهمیت نمی‌دهد بلکه، غذا، دارو، پوشاک و آموزش را از آن‌ها دریغ می‌کند تا، قمار کند و شراب بنوشد.

عده‌ای از ایشان لوازم منزل را می‌فروشند و فرزندانشان را از آن محروم می‌کنند برای اشباع این خواسته‌ی پلیدشان.

ب) پدران سنگدل به فرزندانشان رحم نمی‌کنند و برایشان دلسوزی نمی‌کنند: آن‌ها را به پیش پا افتاده‌ترین بهانه دیوانه وار می‌زنند چون می‌خواهند: آن‌ها را تربیت کنند!!

ج) فرزندان مردمان بخیل، ایشان قربانیان بخلی خفه کننده‌اند ازجانب سرپرستشان. پدر بخیل فرزندانش را از پایین‌ترین لوازم خانگی محروم می‌کند و ایشان به سبب بخل پدر هیچ گاه احساس خوشبختی و آرامش نمی‌کنند و آرزو می‌کنند لقمه نانی، یک دانه میوه، لباس یا کفشی را ....

این سخن را درباره‌ی کودکانی که پدر دارند میگوییم، درباره‌ی آن کودکان «یتیم» یا کودکان «سرراهی – خیابانی» چه می‌توانیم گفت؟

یتیم‌های فقیر بیشتر ازدیگران گرفتار می‌شوند، آن‌ها با از دست دادن پدر که سرپرست و نفقه دهنده است کفالت صحیحی را در اجتماع نمی‌یابند، بدون منت نهادن و آزار رساندن.

دولتی به امر یتیم اهتمام نمی‌ورزد و هیچ حاکمیتی مراقبش نیست بلکه، مسئولان مسئولیتشان را رها کرده‌اند، به همین سبب صاحبان حق حقشان ضایع می‌شود که از جمله‌ی ایشان «یتیمان» هستند.

انجمن‌های خیریه‌ی اجتماعی و خانه‌های ایتام برای رفع نیازهای یتیمان کفایت نمی‌کند چون این مؤسسات به کفالت کامل یتیمان اقدام نمی‌نمایند از قبیل آموزش شایسته ... تا بالاترین سطح آموزش ... آنگونه که سایر فرزندان آموزش می‌یابند، علیرغم این که درمیان یتیمان نوابغی هم هستند ... اما آن‌ها به حال خود رها شده‌اند ... چون یتیم هستند. اما کودکان سرراهی و آنانی که در خیابان‌ها و زباله دانی‌ها رها می‌شوند و خانواده‌هایشان شناسایی نمی‌شوند قطعاً حالشان بدتر و تباه‌تر است. اگرچنان چه مؤسسه‌ای یافته شود که آنان را پناه دهد، اما همچنان از تابعیت دولت بی نصیبند و دولت به آن‌ها شناسنامه یا کارت شناسایی نمی‌دهد تا از رعیت و ملتش به حساب آیند. بزرگ می‌شوند در حالی که از جامعه رانده شده‌اند. برخورد شایسته‌ای با آنان صورت نمیگیرد و، در وجودشان احساس حسرت و غربت می‌کنند گرچه آن‌ها با به دنیا آمدنشان گناهی را مرتکب نشده‌اند. همانا گناه بر گردن کسانی است که آن‌ها را بر سکوهای کنار خیابان رها کرده‌اند.

۲) بحران‌های پیران

منظور ما از پیران – در اینجا – کسانی هستند که خمودگی و ناتوانی و بیماری بر سرشان آمده و،این عوامل آن‌ها را از پرداختن به نیازهایشان ناتوان کرده و، نیز اشاره می‌کنیم که گرامی داشتن پیر مسلمان همانا اجلال الله ﷻ است همان گونه که آمده است. و الله تعالی به نیکی کردن به والدین – به صورت مطلق – فرمان داده و حالت پیری را تخصیص داده است:

﴿إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾

(اسرا: ۲۳-۲۴)

و از دشوارترین بحران‌های پیران:

الف) فرزند صالحی نیست که به والدینش بپردازد و به آن‌ها نیکی کند و گرامیشان بدارد و در روزگار ضعف و ناتوانی از آن‌ها مراقبت کند.

ب) پیران ناتوان و به ویژه فقیرانشان را کسی سرپرستی نمی‌کند و توجهی به آن‌ها نمی‌شود- بلی: هستند خانه‌های سالمندان که به این مهم می‌پردازند ولیکن، نمی‌توانند همه‌ی ایشان را تحت پوشش قرار دهند و بسیاری از پیران ناتوان می‌مانند بی آن که کسی یاریشان دهد، مگر آن که خدا به آن‌ها رحم کند به وسیله‌ی همسایه‌ای نیکو یا موسسه‌ای خیریه.

ج) ناتوانی بسیاری از پیرزنان و پیرمردان در تأمین داروهای مورد نیاز برای بیماری‌های فراوانشان بلکه، بسیاری از آن‌ها چیزی را که با آن سدّ رمق کنند نمی‌یابند و نه کسی راکه چیزی از او بخواهند.

۳) بحران‌های زنان

بحران‌های زنان بسیارند، به دلیل تناقض دیدگاه‌های ملت‌ها و ادیان زمینی درباره‌ی آن‌ها.زن نزد بسیاری از ملت‌ها انسان کاملی نیست و، نزد برخی ازایشان از ابزارهای زندگی است همچون اسب و شتر و نزد برخی شیطان است ...إلخ.

بدیهی است که به سبب این دیدگاه‌ها و اعتقادات فاسد برای زن بحران‌های بی‌شماری به وجود آید و از این رهگذر زن رنج بسیاری بکشد. و عجیب و غریب در مساله‌ی زن این که: بدترین و سخت‌ترین آنچه که بر سرش می‌آید ازجانب کسانی است که خود را از مدافعان حقوق زن و خواهان آزادکردن و آزادی زن می‌دانند. و فرمانده‌ی این لشکر: غربی‌ها و خود باختگان غربند، اینان گمان می‌برند که زن در اسلام «زندانی» است، آزاد نیست، پس شعار آزادیش را سر می‌دهند، او را از خانه‌اش بیرون می‌کنند تا، در شرکت‌ها و نمایشگاه‌های لباس و باشگاه‌های شبانه جامه از تنش برکنند واو را درمیان مردان کالایی مشترک قرار دهند. بدبخت‌ترین زنان و نگون‌بخت ترینشان در زندگی زن غربی است و، زن مسلمانی که غربی‌اش کرده‌اند و ...و برآن خندیده‌اند ...و فریبش داده‌اند ... پس او را به کار و شغل تنزل داده‌اند ...تا تبدیل شود به ... «کار» ...و شغل ... و از این رهگذر از زن ستانده‌اند: شرافت مادر بودن ...و همسر نیکو بودن ...و بانوی ارزشمند بودن ... و مربی بودن ... و راهنما بودن را ... همان زنی که شاعر درباره‌ی او گفته:

چو مادر نکورای و پاکیزه خوست   نکورای و پاکیزه فرزند اوست
شـود کشـور آبـاد از مـام نیک   زِ مـام نـکو بشـکفد نام نیک

به راستی واقعیت را دگرگون جلوه داده‌اند زمانی که اسلام را به زندانی کردن زن متهم می‌کنند در حالی که، می‌دانند اسلام تنها دینی است که جایگاه زن را به وی عطا کرده و ارزش و اعتبارش را به او برگردانده است. این فریبکاران خود را به نادانی زده‌اند: زمانی که این‌ها پا به عرصه‌ی وجود نهاده‌اند زمانی است که اسلام در همه‌ی عرصه‌های زندگی اجرا نمی‌شود. بدرفتاری با زن به نادانی و برخورد ناشایست مردم برمی گردد نه به احکام اسلام ... احکامی که از زندگی عملی دور نگاه داشته شده‌اند.

به جای آن که بازنان تجارت کنند شایسته است که واقعیت را اصلاح نمایند و خواهان پیاده سازی تمام احکام اسلام شوند تا، جامعه، مردان و زنانش، اصلاح شوند نه این که اسلام را به آن چه که هیچ نقشی در آن نداشته متهم کنند و مسئولیت بدکرداری جنایتکاران، فاسقان و ستم پیشگان و نادانان را به گردن اسلام‌اندازند.

۴) بحران‌های ازکار افتادگان

مراد ما انسان‌های دارای معلولیت جسمی مانند کوری، لنگی و ... است. این افراد علیرغم تفاوت در معلولیت فرزندان همین اجتماع‌اند و می‌توانند مفید و مولد باشند وقتی کسی را بیابند که در این مسأله یاریشان دهد. همه‌ی ما می‌دانیم: عده‌ی زیادی از دانشمندان و حافظان قرآن نابینا بوده‌اند یا، دیگر مشکلات جسمانی داشته‌اند اما، این مسأله آنان را از رسیدن به جایگاه دانشمندان بزرگ بازنداشته است.

جامعه‌ی کنونی به این افراد اهتمام نمی‌ورزد و گوشه‌ی چشمی به ایشان نمی‌افکند مگر عده‌ی اندکی که مؤسسه‌ای انسانی سرپرستیشان را به عهده گرفته و به مسایل زندگیشان توجه می‌کند.

ما وجود این موسسات پراکنده را انکار نمی‌کنیم بلکه، قدردان کوشش‌های پاکشان هستیم اما، می‌خوهیم که حاکمیت وظیفه‌ی خویش را در قبال این افراد انجام دهد تا جایی که درجامعه دیگر یتیم ... ناتوان ... و ازکار افتاده‌ای .... نباشد مگر این که در آسایش به سر برد سرپرستی شود، خدمت شود و هیچ شکوه و شکایتی نداشته باشد.

مسئول کیست؟

۱) مسئولیت حاکم

۲) مسئولیت والدین

۳) مسئولیت مدرسه و دانشگاه

۴) تأثیر دوست

۵) مسئولیت اجتماع

مسئول کیست؟

هرگاه بحرانی برای مردم پیش می‌آید یا بلایی برسرشان می‌آید می‌پرسند مسئول کیست؟ (مقصر کیه؟) و، همچنین است وقتی کسی جرمی انجام می‌دهد یا گناهی مرتکب می‌شود یا معامله‌ی دیگری را خراب می‌کند.

پرسش از مسئول برای مردم امری بدیهی است زیرا آنان می‌خواهند بدانند: مسبب ضرررسانی‌ها کیست، و چه کسی وظیفه‌ی پرداختن به مصالح مردم یا تربیت فرزندان و ... الخ را به عهده دارد و، این حقی است ازحقوق مردم.

ما در این کتاب بحران‌های جوانان، عام و خاصش، را ذکر کردیم و به ریشه‌ها و دلایل آن اشاره کردیم و، خلاصه‌ای از بحران‌های کودکان، پیران، زنان و از کار افتادگان را به آن افزودیم (پیوست)

مهم خواهد بود که عین سؤال را مطرح کنیم تا دریابیم: مسئول کیست؟ .:. مردم در تعیین مسئولی که مسئولیت آن چه را رخ داده به وی نسبت دهند اختلاف نظر دارند و، ما قصد نداریم به تفصیل این اختلاف بپردازیم. اما ما این مسئولیت را معین ومشخص می‌کنیم به گونه‌ای که از نصوص مبارک شرعی فهمیده ایم. در آغاز، مسئولیت «حاکم» با استناد به حدیث شریفی که رسول الله ﷺ فرمودند: «كلّكمَ راعٍ و كلُكم مسئولٌ عن رعيته الإمامُ راعٍ ومسئولٌ عن رعيته ، و الرجل راع فى أهل بيته و مسئولٌ

عن رعیة ، و المرأةُ راعیةٌ فی بیت زوجها و مسئولةٌ عن رعیتها، والخادم راعٍ فی مال سیّده و مسئولُ عن رعیته، فکلکمُ راعٍ و مسئولٌ عن رعیته»

۱) مسئولیت حاکم

حاکم همان: سرپرست درجه یک مسلمانان یاخلیفه، امام و ، امیرالمؤمنین است در اصطلاح شرعی و امروزه حاکم را به پادشاه ... رئیس جمهور .... و امیر ... می‌شناسند به حسب نظام موجود، دیدگاه مردم درباره‌ی حاکم متفاوت است و بر همین اساس اضافی حکم آن‌ها در مورد حاکم که آیا در انجام مسئولیت مقصر است یا نه؟ متفاوت است. بیشتر مردم «حاکم» را به عنوان فردی صاحب قدرت می‌نگرند و هرچه تکریم و ارزشمندی است به پیشگاه او عرضه می‌کنند. سرپرستی مطلق به او داده شده در اموال مردم بی حساب و کتاب تصرف می‌کند. هیچ کس سزاوار آن نیست که ازاو درباره‌ی کارهایش بپرسد و یااین که در گفتارش چون و چرا کند چرا که ولی امر است. امر و نهی کننده، با صلاحیت مطلق.

این دسته افراد بر پایه‌ی دیدگاهشان چنین می‌گویند: حاکم به وظایفش عمل می‌کند، او از گروه‌های بلند پایه استقبال می‌کند و با ملاقات کنندگان مراسم تودیع به جای می‌آورد و از بالا آن چه را در پایین می‌گذرد زیر نظر دارد و، درنتیجه او در مورد بحران‌های جوانان و دیگر بحران‌های مردم مسئول نیست. اما ما می‌گوییم: دیدگاه چنین افرادی در مورد حاکم و قدرت و شایستگی‌ها و کارهایش کاملاً اشتباه است بلکه، حاکم نخستین فرد مسئول در قبال مردم است، همه‌ی مردم، و شاید مردم مسئولیت گسترده‌ی حاکم را فراموش کرده باشند زیرا آن‌ها هیچ ندیده‌اند حاکمی را که برای خانواده‌ای بر پشتش آرد حمل کند چنان که خلیفه‌ی دوم ﷺ چنین کرد.

آن‌ها گمان می‌برند این چنین کارها که خلیفه‌ی دوم می‌کردند فقط بر سبیل فروتنی بوده و او در واقع مکلف به این امر نبوده و در قبالش مسئولیتی نداشته و در نتیجه از وظایف حاکمان نیست که: اینگونه به مردم خدمت کنند بلکه، گمان می‌کنند: از وظایف مردم است که بر پشتشان آرد حمل کنند به سوی قصرهای حاکمان ...

این گمان درست نیست، خلیفه آرد را بر پشتش حمل نکرد مگر این که می‌دانست که: این امر از وظایف اوست، به همین سبب وقتی همراهش به او عرض کرد که به جای حضرت او آرد را حمل کند ایشان فرمودند: «آیا تو روز قیامت گناه مرا به دوش می‌کشی؟؟»

بیان این مطلب برای آن است که برسیم به بیان کامل مسئولیت حاکم در قبال همه‌ی بحران‌هایی که بر سر مردم می‌آید ...وگرنه، او مسئول چیست؟ از وظایف حاکم است که: راه‌های خیر و صلاح را جستجو کرده و مردم را به آن رهنمایی کند و به پیمودن آن راه‌ها وادارد و، دروازه‌های فساد را رصد کرده و مردم را از باز کردن آن‌ها باز دارد.

از وظایف حاکم است که: جوانان را به سوی هدفی بلند رهنمون شود و مردم را با رسالت آشکار اسلامی رهبری کند و نگذراد مردم قربانی بی کاری و بیهودگی شوند.

از وظایف حاکم است که: دروازه‌های همه‌ی دانش‌ها را بر جوانان بگشاید و درجه‌ی علمی ایشان را ارتقا داده و آن‌ها را بر تحصیل علوم، تألیف و اختراع تشجیع کند. از وظایف حاکم است که: مردم را در زندگیشان یاری دهد بدین وسیله که راه‌های کارکردن را برایشان آسان کند با بازرگانی، کشاورزی، صنعت گری و جوانان را از افتادن در مفاسد محافظت کند.

از وظایف حاکم است که: تمام رسانه‌ها را برای راهنمایی جوانان و عموم مردم به راه درست و سالم به کار گیرد و در دل‌هایشان اخلاق ارزشمند نیکو بکارد و نیکو تربیتشان کند.

از وظایف حاکم است که: امام مسلمانان باشد در نمازهایشان و سر سلسله‌ی مواظبت کنندگان بر انجام فرایض و حریص‌ترین مردم بر فرمانبرداری الله ﷻ همچنان که خلفای صالح ما بودند.

از وظایف حاکم است که: فواحش را رها کرده و از پلیدی‌ها دوری کند و تمام اسباب منکرات را از اجتماع برچیند و مردم را با اخلاق نیکو محافظت کرده، و از همه‌ی اسباب فساد باز دارد.

از وظایف حاکم است که: در میان مردم، ستم دیده، .... مستضعف .. رنج کشیده... یتیم آواره ... ناتوان ... یا پیری نباشد که بی سرپرست بماند. اگر این امور از وظایف «حاکم» نیست پس، وظیفه‌ی او چیست؟...

۲) مسئولیت والدین

بی‌تردید والدین در قبال فرزندانشان مسئولند و به ویژه: پدر، کسی که مسئولیت سرپرستی خانواده و نفقه‌ی آن در همه‌ی نیازها به قدر کفایت، بر گردن اوست. منظور ما پرداختن به این موضوع نیست بلکه، هدف ما: بیان مسئولیت هر یک از والدین در مقابل فرزندان از جهت: تربیت، توجیه، راهنمایی و آموزش، و این همه در جهت عمل به آن چیزی است که الله تعالی و رسولش ﷺ ما را به آن امر فرموده‌اند.

الله ﷻ مسلمانان را امر کرده که خود و خانواده‌هایشان را از آتش جهنم نجات دهند:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ عَلَيۡهَا مَلَٰٓئِكَةٌ غِلَاظٞ شِدَادٞ لَّا يَعۡصُونَ ٱللَّهَ مَآ أَمَرَهُمۡ وَيَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ ﴾ (تحریم: ۹)

و پیامبر ﷺ والدین را امر فرموده به: تربیت فرزندان بر ایمان و عمل صالح، و به آموزش نماز در سن هفت سالگی و، به تنبیه کردن آن‌ها در سن ده سالگی و به عادت دادن آن‌ها بر ترک محرمات و انجام طاعات و مستحبات. و به همین سبب والدین مجاز به اهمال کاری در این مسئولیت نیستند اگر چه فرزندانشان در مدرسه‌ی علوم دینی باشند بلکه، باید بر عملکرد دینی آنان کنجکاو بوده و نظارت داشته باشند نه این که ایشان را همچنان بدون توجه رها کنند.

و نیز پدر و مادر مجاز نیستند که: پیگیری احوال فرزندانشان را رها کنند بلکه، باید از فرزندان درباره‌ی رفقا و دوستانشان بپرسند و این که کجا می‌روند و همواره از مجالس زشت و مکان‌های سوء و عادت‌های نکوهیده بر حذر دارند. و مواظبشان باشند که چه کتاب‌ها و مجلاتی می‌خوانند و چه فیلم‌ها و نوارهایی می‌بینند و می‌شنوند به ویژه، در این دوران که فیلم‌های برهنه‌ی جنسی گسترش یافته است.

والدین امانتدار امانتی گران بها هستند که همان فرزندشان است ... جگر گوشه‌ی ایشان .. باید به او نیکی کنند و همواره در نصیحت و راهنمایی‌اش بکوشند و تمام تلاش خود را برای پرورش نیکویش به کار گیرند تا چشمانشان به وجودش روشن گردد. اما اگرحال فرزندشان پس از به کارگیری نهایت تلاش و کوشش اصلاح نیافت مسئولیتی بر گردن آنان نیست .. آن گاه پناه ببرند به الله ﷻ از بدکرداری فرزندشان ... و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم.

۳) مسئولیت مدرسه و دانشگاه

مراد ما ازمدرسه و دانشگاه: معلم واستاد است ... ایشان اساس مدرسه‌اند که بدون ایشان مدارس و دانشگاه‌ها فایده‌ای ندارند و همانا معلم امانتدار علم و انتقال دهنده‌ی این امانت به نسل‌هاست.

وظیفه‌ی معلم صرفاً در القاء علم نیست آنچنان که به طوطی القاء می‌شود. تا دانش آموز حفظش کند و تکرارش نماید بلکه، علم را نوری است، روشنی و هدایت است. و وظیفه‌ی استاد است که دانشجویان را بر نور و هدایت علم دلالت کند.... و آن‌ها را به فضایل و منافع دنیوی و اخرویش رهنمون شود و، خلق وخویشان راخلق و خوی صحیح شخصیت مسلمانی کند. الگوی ایشان باشد و، نمونه‌ی برتر در علمش، عملش و اخلاقش.

سخن ما درباره‌ی علم به معلم مرد منحصر نمی‌شود بلکه، معلم زن را نیز در بر می‌گیرد، بانویی که در عرصه‌ی آموزش نقش مؤثری یافته، برای آموزش نیکوی

دختران دعوت شده تا تحصیلکردگان مؤمن وصالحی گردند. طبق وظیفه‌اش باید الگو باشد برای دختران دانشجو، از نظر شکوه، اخلاق، وقار و دینداری نه این که الگوی فساد و تباهی دختران باشد با سبک شماری و کم ارزش پنداشتن اخلاق و ادب.

هدف ما از همه‌ی این گفتار این است که: مدرسه صرفاً مرکز از بین بردن بی‌سوادی نباشد که فقط به دانش آموز خواندن و نوشتن یاد دهد که متأسفانه بسیاری از مدارس اینگونه هستند، هیچ چیزشان با مبادی تربیت همخوانی ندارد بلکه، صرفاً آموزش است یعنی: مبارزه با بی سوادی ...

و اما تربیت در چنان آموزشگاه‌هایی وجود ندارد، دانش آموز در آن‌ها تحصیلکرده و فرهنگی شده و بالاترین مدرک‌ها را با خود دارد ولیکن، بدون تربیت. در آن صورت هیچ پایبندی به دین ندارد و همچون آب روان به هر سمتی کشیده می‌شود و، معنی «حیا = آزرم» و «عیب = ننگ» را نمی‌داند.

و نیز متأسفانه: بیشتر کسانی که به امر آموزش می‌پردازند، صلاحیت تربیت و پرورش راندارند زیرا، خود نیازمند ترتبیت‌اند و، آن گاه که معلم نیازمند تربیت باشد چگونه در اثر فعالیت او در انتظار نسلی با تربیت سالم باشیم؟؟

و اینک بیتی از شعری که یکی از علما درباره‌ی برخی علمای معاصرش (آنان که در وظیفه‌ی خود کوتاهی کرده‌اند.) سروده است:

یا مَعْشَرَ العلماء یا مِلْحَ البَلَدْ   مَنْ یُصْلِحُ المِلْحَ إذاالمِلْحُ فَسَدْ؟

در فارسی می‌گویند:

هرچیز که بگندد نمکش می‌زنند   وای به روزی که بگندد نمک

۴) تأثیر دوست

برای این بند عنوان «تأثیر دوست»رابرگزیدم زیرا، دوست در هیچ چیزی از دوستش متمایز نمی‌شود و در همدیگر اثر میگذارند. هرکدام شخصیت نیرومندتری داشته باشد در دوستش اثر گذاشته واو را به هر جا که بخواهد رهنمون می‌شود و مراد

ما از دوست: رفیق و همراهی است که انسان با او معاشرت می‌کند و با او شب نشینی دارد ... با او همراهی می‌کند و چنین دوستی تأثیر زیادی بر دیگر دوستش دارد به همین سبب گفته شده:

تو اول بگو باکیان دوستی   من آن گه بگویم که تو کیستی؟[۱]

و حضرت رسول ﷺ ما را از مصاحبت بدان برحذر داشته و زیان‌های آن را برشمرده است. از رسول الله ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود: « **لا تصاحِبْ إلا مؤمناً، و لا يأكُل طعامَكَ إلا تقيٌّ**» و روایت کرده‌اند که رسول الله ﷺ فرمودند: «**الرجلُ على دين خليله، فلينظُرْ أحَدُكم مَنْ يُخالِلْ**»

و مراد از «خلیل» دوست نزدیک و محبوب است. درباره‌ی همینان الله ﷻ می‌فرماید:

﴿ ٱلْأَخِلَّآءُ يَوْمَئِذٍۭ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا ٱلْمُتَّقِينَ ﴾ (زخرف: ۶۷)

یعنی: یاران دنیوی که بر نافرمانی الله تعالی اتفاق کرده‌اند در روز قیامت دشمن یکدیگرند، یکدیگر را سرزنش کرده و دشنام می‌دهند اما دوستان پرهیزگار، آنان که در دنیا بر پایه‌ی محبت الله تعالی و فرمانبرداری او با هم دیدار داشتند، در آخرت چنان نیستند بلکه، دوستی، تقوی و صداقتشان افزون می‌شود و الله ﷻ را به خاطر رحمت و رضوانش سپاس می‌گویند.

برهر دختر و پسر جوانی است که در گزینش دوست و رفیقش بکوشد چرا که منفعت دوست بسیار است همان گونه که زیانش بسیار است پس، هر که با نیکوکاران دوستی کند از ایشان چیزهایی می‌گیرد و هرکه با بدکاران بی بند و بار همنشینی کند به بیماری‌های آن‌ها گرفتار می‌شود وآن گاه بلا بسیار خطرناک خواهد بود. اندک جوانانی در طول زندگیشان از آن عادت زشتی که دیگری – دوستی – به آن‌ها یاد داده شفا می‌یابند.

---

۱ - شیخ سعدی رحمه الله

۵) مسئولیت اجتماع

منظور ما از اجتماع: همه‌ی مردم یا همان چیزی است که به رأی عامه شناخته شده است پس، مردم با افکار و احساسات عمومی توانایی تلاش در جهت اصلاح فساد و راست گرداندن کژی را دارند و، هر گاه زبانشان را علیه کسی به کار گیرند بر او چیره گشته و به حکومتش پایان می‌بخشند.

و از وظایف اجتماع است که: هوشیار و بیدار باشد مبادا اخلاق زشت و مفاسد و منکرات در آن رسوب کند واین که،با هر انحرافی ازجاده‌ی درستی وحقیقت مبارزه کند و رشدجوانانش را از گزند آفات محفوظ بدارد. همواره هوشیار و آماده باش ... مدافع ... و حریص برنیکوییها باشد. و از دیگر سو: هرگاه منحرفین و کجروها برای پیمودن راه راست آمادگی نشان دادند ایشان را در پایمردی و استوار ماندن در راه راست مساعدت نماید و، نیز کسانی را که اعلام توبه می‌کنند یاری نماید، آنان را ببخشد و کارهای بد گذشته ایشان را به فراموشی سپارد آن گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿ قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَغۡفِرُواْ لِلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ لِيَجۡزِيَ قَوۡمَۢا بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ﴾

(جاثیه: ۱۴)

و این مسأله‌ی بسیار مهمی است. متأسفانه مردم گناه دیگران را فراموش نمی‌کنند و از آن صرف نظر نمی‌کنند اگرچه فرد گناهکار توبه کند و عملش را اصلاح نماید و این دیدگاه بسیاری از آن توبه کاران را یا به ناامیدی و گوشه گیری یا،به بازگشت به زندگی آکنده ازجُرم و رذیلت می‌کشاند.

همه‌ی مسلمانان درقبال یکدیگر مسئولند، هرکس به اندازه‌ی توانایی و استطاعتش زیرا:

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

(سعدی)

و مؤمن ایمانش کامل نمی‌شود مگر آن گاه که هر چه را برای خود می‌پسندد برای دیگری هم بپسندد و آن چه را برای خود ناپسند می‌داند برای دیگری هم ناپسند داند، غیر از این خودپرستی، خودخواهی و خود بزرگ بینی است و این از اخلاق مؤمنان نیست.

راه حل چیست؟

پس از هر بحران و به هنگام هر فاجعه‌ای مردم می‌پرسند: راه حل چیست؟ ... و این امری بدیهی است که مردم از مسئول و از راه حل بپرسند.

درفصل پیش ذکر کردیم: مسئول کیست؟ و در پاسخ روشن شد که مسئولیت بر گردن همه است هیچ کس غیرمسئول نیست، گستره‌ی مسئولیت با حاکم آغاز شده و با فردفرد شهروندان پایان می‌پذیرد.

همه‌ی ما مسئولیم و درباره‌ی این مسئولیت از ما سؤال خواهد شد. اما راه حل این بحران‌ها و برون رفت از این پرتگاه‌ها وگرداب‌ها در یک کلام: «اسلام» است... بلی: اسلام ... با قوانین و احکامش ... با آداب و اخلاقش ... با تکالیف، او امر و نواهیش....

تنها «اسلام» است .... و هیچ راه حل دیگری برای رهایی از بدبختی‌های بشری نیست و، هیچ پناهگاهی نیست مگر احکام بلند و ارزشمندش و قوانین محکم و با شکوهش. این پاسخ سؤال است.

حسبنا الله و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر